



# شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی  
حزب کمونیست ( مائونیست )  
افغانستان است که عمدتاً در  
خدمت تدارک ، برپایی و پیشبرد  
جنگ مقاومت ملی مردمی و  
انقلابی ( شکل مشخص کنونی  
جنگ خلق ) قرار دارد .

( اساسنامه حزب )

شماره هجدهم

دوره سوم

قوس 1386 ( دسامبر

2007 )

## مطالبی پیرامون وضعیت نظامی در کشور

1

### نگاهی به وضعیت نظامی اشغالگران و رژیم پوشالی

وضعیت عمومی جنگی :

در زمستان سال گذشته، موقعی که نیروهای ناتو فعالیت های  
جنگی وسیع و گسترده خود را در مناطق جنوبی، جنوب شرقی  
و شرقی کشور شروع نمودند، فرمانده عمومی ناتو در  
افغانستان اعلام نمود که قوای تحت فرماندهی او در ظرف  
شش ماه آینده موفق به وارد آوردن ضربات مهلکی بر  
نیروهای " تروریست " خواهد شد و " وضعیت امنیتی "  
افغانستان را بصورت قابل ملاحظه ای بهبود خواهد بخشید.

بقیه در صفحه ( 4 )



یک نظامی امریکایی در تظاهرات ضد جنگ در شهر تورنتو  
او در اعتراض به جنگ افغانستان ارتش امریکا را ترک گفته  
و به کانادا پناهنده شده است.

\*\*\*\*\*

### ولسی، جرگه رژیم پوشالی ماتم گرفت

در صفحه ( 8 )

## مانور های سیاسی اشغالگران و رژیم پوشالی در چنبره درگیری ها و کشمکش های نیروهای متخاصم و رقیب بیرونی و درونی

اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان  
شان، ضمن ادامه و گسترش فعالیت های  
جنگی جنایتکارانه شان در افغانستان، طی  
سال جاری شمسی یکسلسله " حرکت های  
ابتکاری سیاسی "، برای نابودی و یا لا اقل  
تضعیف مقاومت در مقابل شان، را رویدست  
گرفته اند. مهم ترین این " حرکت های  
ابتکاری سیاسی " یکی راه اندازی " جرگه  
صلح منطقه یی " و دیگری پیشنهاد مذاکره  
با مقاومت اسلامی ( طالبان و حزب اسلامی )  
برای صلح است. اما هیچ یک از این حيله  
های سیاسی " ابتکاری " تا حال نتایج مثبتی  
برای اشغالگران و رژیم پوشالی ببار  
نیاورده، وضعیت ابتر آنها را بهبود نبخشیده  
و سیر روز افزون خرابی حالت آنها را نه  
تنها متوقف بلکه حتی بطی نیز نتوانسته  
است. بقیه در ( صفحه 2 )

جواب نامه های رسیده در صفحه ( 23 )

## مانور های سیاسی اشغالگران و رژیم پوشالی ...

" جرگه صلح منطقه بی "، به عنوان یک اقدام ادامه دار، دو هدف را دنبال می نماید: یکی بهبود مناسبات میان دولت پاکستان و رژیم کرزی و دیگری تقویت مجدد متنفذین قبایل پشتون در دو طرف خط دیورند و همسو با آن قرار دادن شوونیزم پشتون در مقابل پان اسلامیزم و بنیاد گرایی مقاومت جویانه. اگر این دو هدف تامین گردد مقاومت اسلامی نه تنها در میان منگنه مناسبات حسنه میان دولت پاکستان و رژیم کرزی گیر خواهد افتاد بلکه در درون قبایل پشتون از ناحیه فشار های قومی و نظامی خوانین نیز شدیداً در مضیقه قرار خواهد گرفت. مسلم است که تامین دو هدف متذکره برای کلیت مقاومت علیه اشغالگران و رژیم پوشالی نیز به شدت زیان آور و محدود کننده خواهد بود.

حکومت مشرف در واقع تحت فشار امپریالیست های امریکایی در " جرگه صلح منطقه بی " شرکت کرد. همین فشار بود که حتی خود مشرف را مجبور کرد در مراسم پایانی اولین " جرگه " در کابل شرکت نماید. اما معضله اصلی در مناسبات میان دولت پاکستان و رژیم کرزی و همچنان رژیم های قبلی، منازعه بر سر خط دیورند است و تا زمانی که این معضله به نحوی حل و فصل نگردد، بهبود اساسی مناسبات میان دو طرف نمی تواند متصور باشد. از قرار معلوم نه تنها رژیم کرزی تمایل و توانی برای حل این معضله ندارد بلکه اشغالگران امریکایی و انگلیسی نیز دارای چنین تمایل و توانی نیستند و این مشکل را به عنوان یک عامل فشار بالای دولت پاکستان از سوی رژیم کرزی دامن می زنند. تا جائیکه به دولت پاکستان مربوط می شود این دولت از مدت تقریباً سی سال به اینطرف دیگر صرفاً به حل معضله خط دیورند قانع نیست بلکه می خواهد رژیم حاکم در افغانستان را تا آن حدی تحت نفوذ داشته باشد که در منازعه میان پاکستان و هند، طرف پاکستان را بگیرد و یا حد اقل بیطرفی مثبت به نفع پاکستان داشته باشد. این حالت مصداق همان ضرب المثل معروف پشتو است که می گوید: " زه پور غوارم ته نور غواری ". بطور مشخص رژیم کرزی و

پشتیبانان امریکایی و انگلیسی اش می خواهند دولت پاکستان را از طریق " جرگه صلح منطقه بی " به یک متحد صمیمی و صادق در امر سرکوب مقاومت بدل نمایند، اما دولت پاکستان حتی در درون همین " جرگه " در جهت تامین خواست ها و زیادت طلبی های خود حرکت می نماید. کل این وضعیت " جرگه صلح منطقه بی " را به یک اقدام و نقشه غیر موثر و یا یک تیغ دو دم مبدل می نماید.

خرید متنفذین و خوانین قبایل پشتون در دو طرف خط دیورند از طرف اشغالگران امپریالیست، هم بصورت مستقیم و هم از طریق دلالی رژیم دست نشانده کرزی و رژیم وابسته مشرف، نه تنها با استفاده از " تجارب " کنونی اشغالگران امریکایی و انگلیسی در خرید شیوخ قبایل سنی عرب در عراق بلکه با استفاده از " تجارب " سابقه استعمارگران انگلیسی در خرید خوانین پشتون و " تجارب " سوسیال امپریالیست های شوروی و رژیم دست نشانده شان در خرید خوانین ملیت های مختلف کشور- به ویژه در زمان تطبیق " مشی مصالحه ملی رژیم نجیب - رویدست گرفته شده است. در چوکات این برنامه، ارانه کمک های پولی برای " پروژه های عمرانی " و ارانه امکانات مالی و تسلیحاتی برای دار و دسته های نظامی قبائلی؛ منظور می گردند و در اختیار متنفذین و خوانین دو طرف خط دیورند قرار می گیرند. هدف این برنامه احیای نفوذ سنتی و سلطه عنعنوی خوانین و متنفذین بر حیات قبایل مذکور است که در حال حاضر تا حد زیادی جای آنرا نفوذ و سلطه احزاب بنیاد گرای اسلامی سازمانیافته و مسلح و غیر مسلح گرفته است.

امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و قدرت های ارتجاعی اسلامی منطقه بی وابسته به آنها در طول چند دهه گذشته مرتباً به تقویت همه جانبه احزاب بنیاد گرای اسلامی در افغانستان و منطقه و بطور مشخص در میان قبایل پشتون دو طرف خط دیورند پرداختند. حاصل جبری اجرای چنین سیاستی چیزی جز تبدیلی وسیع اتوریتته های قبائلی و فئودالی خانخانی به اتوریتته های اسلامی فئودالی

احزاب بنیاد گرای اسلامی نمی توانست باشد. اینچنین سیاستی از طرف حاکمیت پاکستان و حامیان امپریالیستش صرفاً در مناطق پشتون نشین آن کشور پیش برده شده است. به همین جهت است که اتوریتته های فئودالی در میان ملیت های پنجابی، سندوی و بلوچ عمدتاً کماکان همان اتوریتته های فئودالی خانخانی چوهدری ها، نواب ها و سرداران قبایل است، اما بر عکس در مناطق پشتون نشین پاکستان احزاب بنیاد گرای اسلامی به نحو چشمگیری مقتدر تر و نیرومند تر هستند. اما در افغانستان سیاست مذکور بصورت عمومی پیش برده شده است، بطوری که در میان تمامی ملیت های کشور هم اکنون این احزاب بنیاد گرای اسلامی اند که عمدتاً اتوریتته های فئودالی را نمایندگی می کنند. تفاوتی که درینجا وجود دارد این است که هم خوانین و هم بنیاد گرایان غیر پشتون بطور کلی در قبال اشغالگران تسلیم طلب اند، در حالیکه در مناطق پشتون نشین کشور خوانین و صرفاً بخشی از بنیاد گرایان تسلیم طلب اند ولی مقاومت اسلامی نسبتاً وسیع و گسترده ای در این مناطق وجود دارد.

اجرای سیاست تقویت مجدد خوانین و روسای قبایل در مقابل احزاب بنیاد گرای اسلامی در مناطق پشتون نشین کشور، با سبوتائز نیرومندی از درون رژیم دست نشانده مواجه است. اینچنین سیاستی در صورت موفقیت در مناطق پشتون نشین، می تواند در مناطق غیر پشتون نیز مورد تطبیق قرار بگیرد. از یجبهت احزاب بنیاد گرای اسلامی دارای ترکیب عمدتاً غیر پشتون در درون رژیم، اصولاً از این سیاست بیمناک اند و از راه های گوناگون در راه اجرای آن موانع ایجاد میکنند. این مانع تراشی در نهایت همسو با مقاومت اسلامی عمل می نماید و اجرای سیاست تقویت مجدد خوانین و روسای قبایل را با مشکلات جدی مواجه می سازد.

قدر مسلم است که از لحاظ فئودالی و شوونیستی نه تنها تفاوت اساسی ای میان خط فکری - سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان و امارت اسلامی و طالبان کنونی وجود ندارد، بلکه فئودالیزم

و شوونیزم طالبان نسبت به فنودالیزم و شوونیزم رژیم دست نشانده غلیظ تر و خشن تر است.

در واقع مسئله بر سر این است که یکطرف بقا و تحکیم امیال فنودالی و شوونستی را در زیر سایه امپریالیست های متجاوز و قوای اشغالگر جستجو می نماید و طرف دیگر در پیوند با پان اسلامیزم معارضه جو و مقاومت جویی اسلامی علیه اشغالگران. در واقع یکی از جنبه های اصلی سیاست رژیم دست نشانده اینست که روی پیوند با اشغالگران امپریالیست تکیه نماید و گسستن این پیوند را به مثابه یکی از عوامل اصلی مرگ ارتجاع نشان دهد.

مشخصا جناح شوونستی در رژیم دست نشانده همیشه روی این موضوع انگشت می گذارد که ایستادن مقاومت اسلامی در مقابل "جامعه جهانی"، آنهم در پیوند با پان اسلامیزم معارضه جو، به شدت برای جامعه پشتون، هم در افغانستان و هم در پاکستان، مضر و خطرناک است و فقط و فقط باعث وارد آمدن ضربات و صدمات جبران ناپذیر بر پشتون ها میگردد. همسو با این موضعگیری، تاکید بر معضله خط دیورند و حل آن به نفع وحدت عمومی پشتون ها در هماهنگی با نقشه هایی که از سوی جناح های معینی در حاکمیت ایالات متحده امریکا برای کل منطقه مطرح گردیده اند، قرار دارد و "پاکستان ستیزی شوونستی" را در مقابل "پاکستان نوازی ضد پشتونی" مقاومت اسلامی قرار می دهد.

این جنبه از سیاست متذکره از یکجانب در ضدیت با تلاش برای بهبود مناسبات با حاکمیت پاکستان قرار دارد و از جانب دیگر مورد پسند جناحهای ارتجاعی غیر پشتون رژیم دست نشانده نیز نیست و از دو جهت مورد فشار قرار می گیرد.

در هر حال، برگزاری اولین دور از "جرگه صلح منطقه یی" تا حد معینی تبلیغات متقابل رژیم های مشرف و کرزی علیه همدیگر را تخفیف داده و با وجودی که نتایج کوتاه مدتی ازین تلاش ها متوقع نیست، کوشش آنها برای برگزاری دومین دور از جرگه مذکور ادامه دارد.

پیشنهاد مذاکره با مقاومت اسلامی در اصل با هدف جلب هر چه بیشتر صفوف و رده های پائین و متوسط مقاومت اسلامی و توده های مرتبط به آنها به سوی رژیم مطرح گردیده و پیش برده می شود. این موضوع در ظرف سه سال گذشته بار بار از سوی مقامات عالیرتبه

رژیم و شخص کرزی مطرح گردیده است. اما امسال حامد کرزی خود درین راستا یک گام مهم به پیش گذاشت و از "ملا صاحب محمد عمر" و "انجنیر صاحب گلبدین" شخصا برای مذاکره دعوت به عمل آورد و حتی اعلام کرد که خود حاضر است نزد آنها برود.

این پیششهاد، موضوع مذاکره میان دو طرف را به عنوان یک موضوع جدی مطرح کرد و چند چهره معروف طالبان زمان امارت اسلامی یعنی "ملا متوکل"، "ملا مجاهد" و "ملا ضعیف"، که در زمان امارت اسلامی طالبان، وزیر خارجه، نماینده در سازمان ملل متحد و ایالات متحده امریکا و سفیر در پاکستان بودند، بطور آشکار و جدی درین راستا فعال شدند.

موضوع چنان داغ شد که برای مدت کوتاهی ظاهرا به نظر می رسید که به زودی مذاکرات رسمی میان دو طرف شروع خواهد شد. البته طوریکه شواهد نشان می داد و بعضی از مقامات رژیم نیز بطور غیر رسمی تایید می کردند، در واقع مذاکرات میان دو طرف شروع شده بود، اما بطور غیر رسمی و غیرمستقیم. طوریکه گفته می شد، افراد فوق الذکر و یکی دو چهره دیگر از طالبان سابق ظاهرا تسلیم شده، فعالانه میان مراکز تصمیم گیری دو طرف در رفت و آمد بودند.

اما با وجودیکه درین جریان، یکی دو مقام ولایت به عنوان ابراز "حسن نیت" از سوی رژیم به افراد منسوب به طالبان و حزب اسلامی حکمتیار سپرده شد، ناگهان ورق برگشت و تک و دو ها در مذاکرات غیر رسمی و مخفی فروکش کرد. فرماندهی قوای ناتو و ائتلاف بین المللی پوسترهای چهارده (14) تن از سران طالبان و حزب اسلامی را به عنوان تروریست های تحت تعقیب انتشار داد و برای ارائه معلومات در مورد آنها جوایزی تا دوصد هزار (200000) دالر تعیین کرد. البته این جوایز غیر از جوایز پنجاه میلیونی ای بود که برای تحویل دهی مرده و یا زنده ملا عمر تعیین شده است. از جانب دیگر سلسله عملیات نظامی بخصوص عملیات انتحاری در شهر کابل تشدید گردید و به این ترتیب برای چندمین بار تلاش برای سازش میان رژیم کرزی و مقاومت اسلامی به ناکامی انجامید.

قدر مسلم است که قوتهای امپریالیستی اشغالگر در افغانستان که کنترل واقعی

امور در افغانستان را در دست دارند، با سازش میان رژیم کرزی و مقاومت اسلامی مشکلی ندارند، اما در صورتیکه حضور آنها در افغانستان مورد سوال قرار نگیرد. از جانب دیگر مقاومت اسلامی نیز در سازش با رژیم کرزی و یا به عبارت دیگر "جمهوری اسلامی افغانستان" مشکلی نخواهند داشت، به شرط اینکه قوای اشغالگر ساقط کننده امارت اسلامی و ایجاد کننده رژیم کرزی و ضامن اصلی بقا و دوام این رژیم از افغانستان بیرون روند. ازینجا است که تلاش ها برای سازش مداوما به ناکامی می انجامند و در فرجام هر دور از این تلاش ها تضادها بیشتر از پیش حدت و شدت می یابند.

مرتجعین غیر پشتون در درون رژیم دست نشانده که ادعای نمایندگی از غیر پشتون ها در رژیم را دارند معمولا با تلاش های متذکره از یک دید ملیتی ارتجاعی مخالفت نشان می دهند. این مخالفت که مورد حمایت قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی معینی قرار دارد، به نوبه خود، تلاش های متذکره را با مشکلات و موانع مواجه می سازد.

به این ترتیب به نظر نمی رسد که سازش میان رژیم کرزی و مقاومت اسلامی و حتی شروع مذاکرات رسمی میان آنها به زودی یک امر قابل حصول باشد ولی تلاش برای دستیابی به آنها، که عملا یک کار آغاز شده است، به مثابه یک مانور سیاسی از سوی رژیم دست نشانده ادامه خواهد یافت و درین راستا مذاکرات مخفی و غیر رسمی میان دو طرف ارتجاعی و داد و گرفت های سیاسی معین میان آنها کماکان ادامه می یابد.

درین میان آنچه وظیفه اساسی حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان و تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی و ملی و دموکرات افغانستانی را تشکیل می دهد این است که برای برپایی و پیشبرد موفقانه جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده با تمام قوت و توان بکوشند و در قدم اول انحصار مقاومت مسلحانه از سوی مقاومت اسلامی را از میان ببرند. در غیر آن چنانچه میدان جنگ در انحصار امپریالیست ها و مرتجعین رنگارنگ باشد، خطر سازش میان آنها نمیتواند مطلقا منتفی باشد، کمااینکه مقاومت ارتجاعی نیز فرجامی بهتر از مقاومت ضد شوروی نخواهد داشت.

## مطالبی پیرامون وضعیت نظامی در کشور...

او در همان موقع گفته بود که اگر عملیات های نظامی ای که رویدست است به نتایج موفقیت آمیز تعیین شده دست نیابد و یا کلاً ناکام شود، " تروریست ها " بیشتر از پیش تقویت خواهند شد، نیروهای شان قوی تر شده و ساحه فعالیت شان وسعت بیشتری خواهد یافت.

در جریان عملیات های نظامی ای که قوای اشغالگر ناتو، طی شش ماه مذکور و پس از آن در طول سال جاری، در مناطق مختلف کشور راه اندازی کرده و به پیش برده اند، هزاران تن از افراد ملکی به ویژه کودکان، زنان و سالخوردهگان کشته و زخمی شده و صد ها روستا آسیب دیده و ویرانه ها ویرانه تر گردیده اند. " قرار " بر این بود که در فعالیت های نظامی قوای ناتو تجارب خونبار جنگی نیروهای امریکایی و نیروهای ائتلاف بین المللی تحت رهبری امریکا در بمباران و قتل عام اهالی ملکی تکرار نگردد. اما آنچه قوای ناتو در عمل نشان داد، خونبار تر و جنایتکارانه تر از عملکرد های قوای امریکایی و قوای ائتلاف بین المللی بوده و هست. اما تمامی این اقدامات سرکوبگرانه و تجاوزکارانه نه تنها موقعیت قوت های اشغالگر و نیروهای پولیس و اردوی رژیم پوشالی را بهبود نبخشیده بلکه بطور روز افزونی بطرف خرابی وسیع تر و عمیق تر سوق داده است.

اگر وضعیت نظامی کنونی را با وضعیت نظامی یکسال قبل، که فرمانده عمومی ناتو در افغانستان بیانیه سرشار از امید به پیروزی زود رسش را ایراد نمود، با هم مقایسه نمایم، بخوبی می بینیم که شدت و وسعت جنگ نه تنها کاهش نیافته بلکه بیشتر از پیش افزایش حاصل نموده و بصورت روز افزونی تلفات هر دو طرف جنگ و همچنان تلفات افراد ملکی سیر ارتقایی داشته است. در نتیجه، از یکطرف " تروریستها " بیشتر از پیش تقویت شده، نیروهای شان قوی تر گشته، عملیات های شان بیشتر شده و ساحه فعالیت شان وسعت بیشتری یافته است و از طرف دیگر اشغالگران و رژیم پوشالی مناطق بیشتری را از دست داده، ساحات بیشتری برای شان نا امن شده و تزلزل در بخش های مختلف نیروهای شان

بیشتر و گسترده تر شده است. یگانه دستاورد جنگی اشغالگران و رژیم دست نشانده در طول سال جاری عبارت است از قتل تعدادی از فرماندهان معروف طالبان. اما این " دستاورد " باعث فتوحات نظامی اشغالگران و رژیم دست نشانده نشده است.

تزلزل در میان نیروهای اشغالگر خارجی رو به افزایش است. امپریالیست های آلمانی و فرانسوی علیرغم فشار های وارده از سوی امپریالیست های امریکایی و تا حدی امپریالیست های انگلیسی تا حال حاضر نشده اند نیروهای شان را به ساحات جنگ زده اعزام نمایند. کشور های عضو ناتو- غیر از ایالات متحده امریکا، برتانیه و ترکیه - دیگر هیچکدام تا حال حاضر نشده اند نیروهای شان در افغانستان را افزایش دهند. قوت های نظامی هسپانیه و زیلانده جدید در حال بیرون رفتن از افغانستان قرار دارند. حضور قوت های نظامی کانادا، پولند، آلمان، فرانسه، استرالیا و غیره در افغانستان قویا مورد مخالفت افکار عامه کشور های شان قرار دارند. به عنوان مثال گفته می شود که 85 % مردم در پولند با حضور قوای نظامی کشور شان در افغانستان مخالف هستند. نیروهای مربوط به کوریای جنوبی دیگر در افغانستان حضور ندارند و بیرون رفته اند. قرار داد همکاری نظامی لوجیستیکی قوای بحری چپان با قوای امریکایی در رابطه به جنگ افغانستان پایان یافت و دوباره تجدید نشد. در نتیجه حکومت چپان سوخت رسانی به قوای بحری امریکایی در بحر هند را متوقف ساخت و کشتی های قوای بحری اش را از بحر هند بیرون کشید. گرچه مجموع این تزلزلات هنوز در حدی نیستند که بتوان از بر هم خوردن ائتلاف بین المللی امپریالیستی و ارتجاعی در رابطه با جنگ افغانستان سخن گفت، ولی در هر حال دیگر از " شور و شوق " عمومی ائتلافیون امپریالیست و مرتجع خارجی که هر یک افغانستان را غنیمت بی درد سر تلقی میکردند و بخاطر تضمین سهم شان از آن و یا بخاطر خوشخدمتی بی بها به بارگاه امپریالیست های امریکایی، سرباز و افسر به این کشور می فرستادند و یا

خدمات لوجیستیکی ارائه می کردند، خبری نیست و حد اقل تعدادی از آنها بیرون رفته اند و دیگرانی نیز راه گریز می جویند. حتی در میان نیروهای امریکایی، به دلیل مخالفت با جنگ و یا ترس از کشته شدن، تا حال چندین مورد فرار از جبهه صورت گرفته است. چنانچه در تظاهرات وسیع ضد جنگ که چندی قبل از کانادا صورت گرفت و در آن چندین هزار نفر شرکت کرده بودند، یک نفر نظامی امریکایی نیز سخنرانی نمود. این فرد در اعتراض به جنگ در افغانستان، صفوف ارتش امریکا را ترک کرده و به کانادا پناهنده شده است.

اما علیرغم این مسائل، تعدادی از کشور هایی که در افغانستان نیرو دارند، اخیرا یا اقدام به افزایش نیروهای شان کرده اند و یا گفته اند که به زودی نیروهای شان را در افغانستان افزایش خواهند داد. در راس همه آنها ایالات متحده امریکا و برتانیه به عنوان دو قدرت درجه اول و درجه دوم اشغالگر در افغانستان قرار دارند. ترکیه نیز اعلام کرده است که نیروهایش را در افغانستان افزایش خواهد داد. ولی علاوه ازینها، کشور های اصلی دیگر عضو ناتو حاضر نیستند به این کار تن در دهند. اما چند کشور دیگری که در افغانستان نیرو دارند، گفته اند که نیروهای شان در افغانستان را افزایش خواهند داد. در میان اینها البانیه و آذربایجان قرار دارند، که فعلا اولی کمتر از 150 نفر و دومی کمتر از 50 نفر نیرو در افغانستان دارند. در هر حال، این خود وجه دیگری از تشدید جنگ و به عبارت دیگر ناکامی اشغالگران در خاتمه بخشیدن به جنگی است که چند سال قبل پایان آنرا اعلان کرده بودند.

البانیه و آذربایجان از جمله کشور های اسلامی محسوب می شوند. در میان کشور های اسلامی، علاوه از این دو کشور، فقط ترکیه در افغانستان نیرو دارد. ترکیه یگانه عضو پیمان ناتو در میان کشور های اسلامی است، در حالیکه البانیه و آذربایجان عضو این پیمان نیستند.

**نیروهای اشغالگر خارجی  
امپریالیستی و ارتجاعی:**

26 کشور عضو پیمان ناتو در چوکات نیروهای " ایساف " در افغانستان حضور نظامی دارند. اینها عبارت اند از:

- 1- ایالات متحده امریکا، 2- برتانیه، 3- کانادا، 4- ترکیه، 5- ایتالیه، 6- جرمنی، 7- فرانسه، 8- هسپانیه، 9- رومانیه، 10- هالند، 11- بلجیم، 12- دنمارک، 13- ناروی، 14- پرتگال، 15- هنگری، 16- لیتوانیه، 17- بلغاریه، 18- چک، 19- سلوانیه، 20- یونان، 21- سلواکیه، 22- آیس لند، 23- پولند، 24- لتویه، 25- سلواکیه، 26- لوکزامبورک.

اما نیروهای "ایساف" محدود به قوت های مربوط به اعضای ناتو نیست. 11 کشور دیگر که اعضای ناتو نیستند نیز در چوکات نیروهای ایساف در افغانستان حضور نظامی دارند. اینها عبارت اند از:

- 1- استرالیا، 2- اطریش، 3- آلبانیه، 4- آذربایجان، 5- سویدن، 6- آیرلند، 7- سویس، 8- کروشیه، 9- فنلند، 10- مقدونیه، 11- زیلند جدید.

اخیرا ناتو دست تمنا به سوی کشور های اسلامی دراز کرده و از آنها خواسته است که به افغانستان نیرو بفرستند. چنانچه گفتیم سه کشور اسلامی از قبل در این کشور نیرو دارند. البته گمان نمی رود که در مورد جابجایی نیروهای نظامی کشور های اسلامی همسایه افغانستان و همچنان عربستان سعودی میان مجموع امپریالیست ها و دست نشانگان و وابستگان شان توافق نظر به وجود بیاید. ولی در مورد نیروهای سائر کشور های اسلامی در واقع از قبل تا حدی اعلام توافق شده و حتی درینمورد درخواست هایی به عمل آمده است. موضوع جابجایی نیروهای کشور های اسلامی بجای نیروهای کشور های غربی در افغانستان در ابتدا به عنوان بخشی از طرح آشتی میان رژیم کرزی و کل اپوزیسیون اسلامی آن مطرح گردیده بود. تسلیم شده های سرشناس طالبان سابق مثل وزیر خارجه امارت اسلامی طالبان و نماینده آن در ملل متحد نیز این موضوع را به عنوان راه حلی مطرح کرده بودند و بر علاوه محافلی از پاکستانی ها نیز روی آن انگشت گذاشته بودند. این موضوع در جرگه صلح منظفوی نیز توسط بعضی از نمایندگان پاکستان مطرح گردید. اکنون با طرحی که ناتو به میان کشیده است نیروهای کشور های اسلامی، نه به عنوان جانشین نیروهای امریکا و ناتو بلکه به عنوان همکار آنها در افغانستان باید بیشتر از پیش گسترش یابد، دقیقا

همانند نیروهای نظامی ترکیه، آذربایجان و البانیه که هم اکنون در افغانستان حضور دارند.

در واقع امریکا، انگلیس و سائر متحدین غربی آنها نمی توانند اجازه دهند که کنترل مسائل نظامی افغانستان به نیروهای نظامی کشور های اسلامی واگذار گردد. از لحاظ توانمندی نظامی و مالی، غیر از پاکستان، ایران و عربستان سعودی، که نقش نظامی رسمی و مستقیم شان در افغانستان مورد منازعه است، هیچکدام از کشور های اسلامی دیگر توان اعزام مستقل نیرو به افغانستان را ندارند. البته می توانند نیرو اعزام کنند، اما باید این نیروها توسط سائر کشور ها، و به احتمال قریب به یقین توسط امریکا و سائر قدرت های غربی اشغالگر، از لحاظ مالی تامین گردند. با توجه به این موضوع جانشین سازی نیروهای کشور های اسلامی بجای نیروهای امریکا و ناتو در افغانستان زمینه عملی نیز نمی تواند داشته باشد.

مجموع نیروهای به اصطلاح ایساف در افغانستان، مطابق به احصائیه های داده شده، فعلا تقریبا چهل هزار ( 40000 ) نفر و نیروهای امریکایی در " ایساف " بیشتر از پانزده هزار ( 15000 ) نفر هستند. به همین جهت چه موقعیکه افسران امریکایی فرماندهی عمومی " ایساف " را بر عهده داشته باشند و چه موقعی که نداشته باشند، همین نیروهای امریکایی اند که نقش تعیین کننده در میان مجموع نیروهای " ایساف " بر عهده دارند. این نیروها در صورت ضرورت در چوکات نیروهای " انتلاف بین المللی ... " نیز برای اجرای عملیات نظامی بسیج می شوند. به این ترتیب با وجودی که از لحاظ به اصطلاح رسمی نیروهای امریکایی در " قوای انتلاف بین المللی ... " بیشتر از 10000 نفر وانمود می گردد، اما تمام نیروهای امریکایی در افغانستان که فعلا در حدود 26000 نفر هستند می توانند در عملیات های نظامی مربوط به " قوای انتلاف بین المللی ... " بسیج شوند.

احصائیه هانی که توسط مقامات رژیم دست نشانده و افسران قوای اشغالگر داده می شوند، مجموع " نیروهای انتلاف بین المللی ... " در افغانستان را فعلا در حدود 15000 نفر نشان می دهند. دو سوم مجموع این نیروها را قوای امریکایی و یک سوم باقیمانده را قوای سائر کشور های ناتو تشکیل می دهند. در

میان تمامی کشور هایی که عضو ناتو نیستند صرفا استرالیا در چوکات " نیروهای انتلاف بین المللی ... " در افغانستان نیرو دارد. بر علاوه قوت های نظامی تمامی کشور های عضو ناتو که در چوکات " ایساف " در افغانستان نیرو دارند نیز در " نیروهای انتلاف بین المللی ... " شامل نیستند. مهم ترین کشور هایی که در چوکات " نیروهای انتلاف بین المللی ... " در افغانستان نیرو دارند، بعد از ایالات متحده امریکا، عبارت اند از: برتانیه، کانادا، استرالیا و هالند.

در ابتدای اشغال افغانستان، مطابق به احصائیه های مطرح شده توسط اشغالگران و رژیم پوشالی، مجموع نیروهای مربوط به " ایساف " در حدود 5000 نفر بر آورد می شد که صرفا در شهر کابل متمرکز بودند. اکنون که مجموع نیروهای " ایساف " به 40000 نفر میرسد، می توان گفت که این نیروها در ظرف شش سال گذشته 700 % افزایش یافته اند و فعلا هشت برابر مجموع نیروهای اولیه هستند.

" نیروهای انتلاف بین المللی ... " در ابتدای اشغال افغانستان 15000 نفر بر آورد می شد. بعدا تعداد آنها به 20000 نفر بالا رفت. اکنون باز هم تعداد آنها همان 15000 نفر اولیه بر آورد میشود و افزایشی را نشان نمی دهد.

در ابتدای اشغال افغانستان صرفا " نیروهای انتلاف بین المللی ... " و " ایساف " در افغانستان حضور داشتند. اما طی سال های بعد " تیم های باز سازی ولایتی " ( PRT ) و گروه های مسلح " کمپنی های امنیتی خصوصی " امریکایی نیز در افغانستان جابجا شدند.

" تیم های باز سازی ولایتی " کلا مربوط به کشور های عضو ناتو هستند و در تمامی ولایات افغانستان حضور دارند. افراد اصلی شامل در این تیم ها همه صاحبمنصبان نظامی اند ولی یونیفورم به تن ندارند. هر یک از این تیم ها یک تعداد محافظین مسلح یونیفورم دار دارد. تعداد افراد بی یونیفورم و یونیفورم دار شامل درین تیم ها حالت ثابت ندارد و از یک ولایت تا ولایت دیگر فرق می نماید. بطور تقریبی تعداد مجموعی افراد شامل در این تیم ها در حدود پنج هزار ( 5000 ) نفر هستند.

این تیم ها وظایفی را که در رابطه با " باز سازی " بر عهده دارند، همه جانبه

است، یعنی نه تنها برنامه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را در بر می گیرد، بلکه مستقیماً مسئولیت رهبری " باز سازی نظامی " در رابطه با نیروهای پولیس رژیم را نیز در ولایات شامل می گردد. این تیم ها " مسئولیت " آموزش افراد تازه جلب شده به صفوف پولیس را بر عهده دارند و در واقع قومندانی های امنیه ولایات را تحت کنترل و نفوذ خود دارند. علاوه اینها در تمامی کار های اداری و نصب و عزل متخصصین خارجی در ادارات دولتی در ولایات مداخله می کنند. به این ترتیب این تیم ها در واقع امور اداری و امنیتی ولایات را تحت کنترل دارند و در عزل و نصب والیان تصمیم گیرنده اصلی محسوب می شوند. در پهلوی تمامی این " وظایف " و " مسئولیت " های اشغالگرانه، وظیفه مهم دیگری را که این تیم ها بر عهده دارند، جاسوسی برای دولت های متبوع شان است. این جاسوسی مخفیانه و پنهانی نیست و بطور آشکار و علنی صورت می گیرد و به اصطلاح شکل قانونی دارد. آنها همه چیز را به دولت های متبوع شان گزارش می دهند.

تعداد مجموعی افراد گروپ های مسلح " کمپنی های امنیتی خصوصی " امریکایی مستقر در افغانستان ثابت نیست، ولی بطور کلی در حول و حوش پنجهزار ( 5000 ) نفر دور می زند. این گروپ ها " وظایف امنیتی " گوناگونی از قبیل گشت زنی در شاهراه ها، بدرقه کاروان های تدارکاتی، " تامین امنیت " مراکز و شخصیت های خارجی و افغانستانی تا سطح " تامین امنیت " کرزی و غیره را در چوکات زمانبندی های مختلف به تیکه می گیرند. تمامی افراد شامل در این گروپ ها امریکایی نیستند. صاحبمنصبان آنها در مجموع امریکایی اند ولی پرسونل صفوف آنها هم امریکایی اند و هم از سانر کشور ها. مثلاً یک تعداد سرباز اجیر نیپالی در صفوف آنها شامل هستند و تا حال تلفاتی را نیز متقبل شده اند. " کمپنی های امنیتی خصوصی " امریکایی به جلب و جذب افغانستانی ها نیز در صفوف گروپ های شان می پردازند. افرادی را که آنها جلب و جذب می کنند معمولاً جنایتکاران مربوط به گروپ های جهادی مختلف هستند. به این ترتیب می بینیم که مجموع نیروهای اشغالگر فعلاً به شصت و پنج هزار نفر می رسند، به ترتیب ذیل :

1 - نیروهای مربوط به " ایساف " شامل

نیروهای ناتو و کشور های بیرون از ناتو  
- 40000 نفر  
2 - نیروهای مربوط به " ائتلاف بین المللی ... " - امریکایی و غیر امریکایی  
- 15000 نفر  
3 - نیروهای مربوط به " تیم های باز سازی ولایتی ( PRT )  
- 5000 نفر  
4 - گروپ های مربوط به " کمپنی های امنیتی خصوصی امریکایی "  
- 5000 نفر

مجموعه

65000 نفر

با توجه به این رقم، باید گفت که در حال حاضر تعداد مجموعی نیروهای اشغالگر مستقر در افغانستان، 25 / 3 برابر تعدادی است که در ابتدای اشغال افغانستان به این کشور داخل شده بودند. چنین حالتی در مجموع در عراق وجود ندارد. در آنجا با وجودی که در مقاطع معینی تعداد نیروها افزایش می یابد اما در مجموع یک سیر رو به کاهش را نشان می دهد و در حال حاضر تعداد آنها نصف تعدادی است که در ابتدای جنگ عراق به آن کشور وارد شده بودند.

گرچه اشغالگران و رژیم دست نشانده این موضوع را پنهان نمی کنند و آنرا علامتی از " تعهد جامعه جهانی " در قبال افغانستان وانمود میسازند، اما سعی دارند فیصدی افزایش نیرو ها را کم نشان دهند. آنها اجمالاً " تیم های بازسازی ولایتی " و گروپ های مسلح " شرکت های امنیتی خصوصی " امریکایی را در لیست قوت های اشغالگر شامل نمی سازند، در حالیکه چنانچه قبلاً دیدیم تعداد مجموعی آنها رویهمرفته به ده هزار ( 10000 ) نفر می رسد. بر علاوه افزایش نیروهای مربوط به " ایساف "، مخصوصاً بخش نیروهای مربوط به " ناتو "، را کم نشان می دهند.

تغییر مهمی از لحاظ فرماندهی و نقش نظامی بخش های مختلف نیروهای اشغالگر امپریالیستی و ارتجاعی در افغانستان نسبت به ایام ابتدای اشغال افغانستان توسط این نیرو ها به وجود آمده است. در طول مدت چهار سال، از زمان تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور توسط نیروهای اشغالگر امپریالیستی و متحدینش به بعد، این نیروهای مربوط به " ائتلاف بین المللی ... " بودند که بخش تعیین کننده

نیروهای اشغالگر در افغانستان را تشکیل می دادند و کلاً فرماندهی عملیات های نظامی را بر عهده داشتند. اما از دو سال به اینطرف این حالت بهم خورده است. حالا این نیروهای ناتو اند که بخش تعیین کننده نیروهای اشغالگر در افغانستان را تشکیل می دهند و فرماندهی عمومی عملیات های نظامی را بر عهده دارند. این نیروها که مجموعاً تعداد آنها به سی و هشت هزار ( 38000 ) نفر می رسند، تقریباً 95 % کل نیروهای " ایساف " را تشکیل می دهند. البته تمامی واحد های نظامی مربوط به کشور های مختلف ناتو در عملیات های نظامی تهاجمی سهم نمی گیرند و در مناطق جنگ زده مستقر نیستند.

اما علیرغم این تغییر در فرماندهی و نقش نظامی بخش های مختلف نیروهای اشغالگر در افغانستان، کماکان نیروهای امریکایی نقش عمده و تعیین کننده دارند. در واقع فرقی که به وجود آمده این است که قبلاً نیروهای امریکایی در چوکات " نیروهای ائتلاف بین المللی ... " رهبری و هژمونی نظامی اش در افغانستان را اعمال می کرد و فعلاً در چوکات نیروهای ناتو اعمال می نماید.

### نیروهای نظامی رژیم دست نشانده :

نیروهای نظامی رژیم دست نشانده یک نیروی کاملاً پوشالی دست پرورده اشغالگران امپریالیست است. به جرئت می توان گفت که در تاریخ افغانستان هرگز چنین نیروی حکومتی دست پرورده اشغالگران وجود نداشته است. در زمان انگلیس ها، آنها هیچگاه برای تشکیل یک نیروی نظامی دست پرورده در افغانستان اقدام نکردند و صرفاً به امیران دست نشانده کمک های تسلیحاتی و مالی نظامی می کردند. در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست های شوروی دست پرورگی نیروی نظامی حکومتی تا سطح پرورش و تربیت بخشی از صاحبمنصبان اردو و پولیس توسط آنها و تسلیح نیروی مذکور توسط سلاح های فروخته شده بالای حکومت وابسته و دست نشانده وقت بود. اما تعلیم و تربیه اکثریت صاحبمنصبان اردو و پولیس و تمامی افراد صفوف اردو و پولیس ( سربازان ) توسط خود صاحبمنصبان حکومتی پیش برده می شد. ولی قوت های مسلح رژیم دست نشانده

کنونی بصورت تمام و کمال و سر تا پا یک نیروی دست پرورده اشغالگران است. تمامی افسران و سربازان این قوت ها توسط اشغالگران آموزش داده می شوند و تمامیت موجودیت و فعالیت آنها متکی و وابسته به کمک های اشغالگران است. سلاح ها و تجهیزات جدیدی که در اختیار این نیروها قرار می گیرد تقریباً همه " اهدایی " اشغالگران است و به ندرت خریداری شده است.

این نیروها از خود کدام استراتژی جنگی ندارند و در جنگ ها از لحاظ استراتژیک بصورت تمام و کمال و از لحاظ تاکتیکی عمدتاً به عنوان نیروهای ضمیمه قوت های اشغالگر و تحت قومنده آنها عمل می کنند.

طبق ادعاهای رژیم، مجموع قوای پولیس پوشالی به هفتاد هزار ( 70000 ) نفر و مجموع قوای اردوی پوشالی تا حال به پنجاه هزار ( 50000 ) نفر رسیده است و قرار است تا ختم سال جاری شمسی، اردوی هفتاد هزار ( 70000 ) نفری فیصله شده در جلسه بن تکمیل گردد. اما مقامات بلند پایه رژیم، به شمول کرزی و وزیر دفاع حکومت پوشالی، پیوسته از این می نالند که اردوی هفتاد هزار ( 70000 ) نفری برای تامین امنیت در افغانستان کفایت نمیکند و حد اقل باید تعداد افراد اردو به یکصد و پنجاه هزار ( 150000 ) نفر برسد. آنها این موضوع را پنهان نمی کنند که فیصله تشکیل یک اردوی هفتاد هزار ( 70000 ) نفری برای رژیم در جلسه بن، مبتنی بر این خوشبینی بود که جنگ در افغانستان پایان یافته و این کشور به یک اردوی بزرگ نیاز ندارد؛ اما سیر حوادث طی چند سال گذشته ثابت ساخت که آن خوشبینی مبتنی بر واقعیت نبوده است.

علیرغم صرف میلیارد ها دالر برای تعلیم، تمویل و تجهیز اردو و پولیس رژیم توسط امپریالیست های امریکایی و سانر اشغالگران، از جمله ایجاد چند قول اردو در پکتیا، قندهار، هرات و مزار توسط امریکایی ها، نه تنها افسران عالیرتبه اردو و پولیس پوشالی بلکه حتی وزرای دفاع و داخله رژیم دست نشاندۀ از بی کیفیتی تجهیزات نظامی و کمبود مهمات ناله می نمایند. در واقع در عرصه نظامی نیز، همانند سانر عرصه ها، خورد و برد وسیعی هم توسط خارجی ها و هم توسط مقامات رژیم در جریان است و قسمت عمده پول های اختصاص داده شده به تجهیز اردو و پولیس رژیم،

قبل از آنکه به تجهیزات و مهمات نظامی مبدل گردد، راه سرازیر شدن به جیب های شخصی حکام عالیرتبه خارجی و داخلی را در پیش می گیرد.

درینمورد به عنوان مثال میتوان به خرید چند هزار میل سلاح سبک بلغاریایی توسط وزیر داخله سابق رژیم ( جلالی ) برای قوای پولیس رژیم اشاره کرد. این سلاح سبک که شبیه به کلاشینکوف است، در میان خود افراد پولیس رژیم به " غولک " معروف شده است و افراد پولیس در موقع عملیات از تحویل گیری آن ابا می ورزند. این سلاح فقط در داخل پوسته های پولیس، حوزۀ ها و قرار گاه های بزرگتر آنها موجود است ولی بطور عموم مورد استفاده قرار ندارد، اما افراد پولیس به حساب این سلاح گویا در داخل قرار گاه های شان مسلح " تشریف " دارند.

بخش نسبتاً مهم قوای 70000 نفری پولیس رژیم را افراد قراردادی تشکیل می دهند، به ویژه در ولایات و مناطق اطراف. یک بخش از این افراد بدون رعایت هیچگونه معیاری توسط صاحبمنصبان پولیس جلب و جذب می گردند و پس از یک دوره آموزشی کوتاه چند هفته بی توسط " تیم های باز سازی ولایتی ( پی آر تی ) در پوسته ها و حوزۀ های پولیس توظیف می گردند. بخش دیگر آنها تفنگچی های سابق مربوط به جنگ سالارانی اند که خود شان در درجات مختلف صاحبمنصبی پولیس قرار دارند.

در سطح حوزۀ ها و قرارگاه های پولیس در ولایات کمتر حوزۀ و قرارگاهی وجود دارد که دارای افراد ثابت باشند. در موارد بسیاری هر صاحبمنصب پولیس مجبور است که برای حوزۀ یا قرار گاه خود به جلب و جذب افراد بپردازد. افرادی که به این ترتیب یونیفورم پولیسی به تن می کنند غالباً انگیزه هایی غیر از " تامین امنیت " و خدمت به رژیم دارند، درست مانند افسران شان. طبیعی است که میزان فرار از خدمت در میان این افراد بسیار بالا باشد. در صورتیکه آنها بتوانند کار بهتر دیگری پیدا نمایند، بنا به دلایلی از افسران شان ناراض شوند و یا زمینه نیابند تا دست به چور و چپاول بزنند، از خدمت فرار می کنند.

می توان تخمین زد که تعداد این فراریان از ابتدای تشکیل پولیس جدید رژیم - که به اصطلاح پولیس ملی خوانده می شود - تا حال به ده ها هزار نفر می رسد.

تعداد زیادی ازین فراریان کماکان حاضر محسوب می گردند و معاشات و مخارج شان حواله می گردد. تعداد دیگری از آنها که فرار شان گزارش داده می شود معمولاً مفرور همراه با سلاح و مهمات وانمود می گردند، خواهی سلاح و مهمات مربوطه شان را با خود برده باشند یا نبرده باشند.

به علت بی بندوباری در اجرای عملیات ها و گشت زنی ها و همچنان سطح نازل تعلیمات نظامی، میزان تلفات افراد قراردادی پولیس در جریان عملیات های نظامی زیاد است، اما معمولاً به باز ماندگان کشته شدگان خساره ای پرداخت نمی شود. ظاهراً در اصل قرار داد ماده ای درینمورد وجود ندارد. بازماندگان کشته شدگان در لیست " بازماندگان شهدا " داخل می گردد تا بتوانند همان پول حد اقلی را که سانر " بازماندگان شهدا " می گیرند، اینها نیز دریافت کنند. اگر این افراد در جریان عملیات ها معیوب گردند، باز هم ظاهراً کدام قرار داد ویژه ای با حکومت ندارند تا برای شان خساره پرداخت گردد. آنها به جمع سانر معیوبین و معلولین می پیوندند تا همان معاش 160 افغانیگی ماهانه را اخذ نمایند! با توجه به این وضعیت است که معمولاً افراد بی بند و بار و رانده شده از فامیل ها و خانواده ها و یا افراد بی خانواده و بی فامیل به جمع افراد قراردادی پولیس می پیوندند. صاحبمنصبان پولیس نیز ترجیح می دهند اینگونه افراد را جلب و جذب نمایند تا استفاده جویی های خود شان بیشتر زمینه داشته باشد.

بخش دیگری از نیروهای پولیس رژیم را ملیشه های قومی تشکیل می دهند. این ملیشه ها که در بعضی از مناطق سرحدی پشتون نشین کشور بنام اربکی یاد می گردند، در اصل نیروهای قبیله بی تحت رهبری متنفذین قبایل هستند. شامل ساختن این ملیشه ها در تشکیلات پولیس رژیم همیشه باعث بروز جنجال و تنشج میان شوونیست های پشتون و مرتجعین غیر پشتون در درون رژیم بوده است و به همین جهت زیاد گسترش نیافته است. گروه های ملیشه اربکی افرادی را در بر می گیرند که هیچگونه تعلیمات نظامی رسمی دولتی در زمان رژیم کنونی ندیده اند و تعلیمات آنها همان تعلیمات نظامی سنتی قومی و قبیله بی و یا تعلیماتی است که در دوران مقاومت ضد شوروی دیده اند. بعضاً کل افراد شامل در این گروه های ملیشه و بعضاً هم تعدادی از افراد

آنها، همان ملیشه های مربوط به رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست ها هستند که از طریق پیوند های قبیله ای در خدمت اشغالگران و رژیم دست نشانده کنونی قرار گرفته اند.

گذشته از جنبه کیفی، قوای پولیس رژیم از جنبه کمی نیز در حدی نیست که ادعا می گردد. احصائیه ای که رژیم دست نشانده و اربابان خارجی شان از مجموع قوای پولیس رژیم می دهند به هیچوجه صحت ندارد. بخش مهمی ازین قوای 70000 نفری فقط در روی کاغذ و در لیست حوزه ها و قرار گاه ها وجود دارد. بطور مثال اگر تشکیلات یک حوزه پولیس پنجاه ( 50 ) نفر باشد، حد اقل بیست و پنج ( 25 ) نفر آن بطور دائمی بر سر پست های شان حاضر نیستند. معاش ایام غیابت این افراد میان آنها و افسران حوزه تقسیم می شود. در مواردی حتی افراد این حوزه ها صرفا در آخر هر ماه به حوزه مراجعه میکنند تا معاش شان را اخذ نمایند. طبعاً امر حوزه، البته در همکاری با سائر افسران حوزه مربوطه، نصف معاش ماهوار این افراد را به آنها می دهد و نصف دیگر را خود می گیرد. مکلفیت ثابت چنین افرادی در واقع این است که ماه یکبار به حوزه حاضری دهند و کتاب معاشات را امضا

نمایند.

کسی که بخواهد صاحب منصب اردو شود باید رشوه چند هزار دالری بپردازد. این مبلغ بسته به موقعیتی که فرد در آنجا بخواهد توظیف گردد کم و زیاد می گردد.

اما مبالغ رشوه در پولیس معمولاً به حساب لک ها دالر و حتی میلیون ها دالر تا و بالا می شود. قیمت قومندانی امنیه ولایاتی که در مسیر حمل و نقل مواد مخدر قرار دارند معمولاً به میلیون ها دالر محاسبه می گردد و از سائر ولایات به لک ها دالر. قومندانی های امنیه ولایات علاوه بر " در آمد های " مستقیم خود شان، بطور ماهانه از حوزه ها و قرار گاه های مربوطه شان فیصدی معینی از " در آمد های " آنان را می گیرند. آمریت این حوزه ها و قرار گاه ها حد اقل سالانه یکبار در معرض خرید و فروش قرار می گیرد. قیمت یک آمریت حوزه در مناطقی که در مسیر حمل و نقل مواد مخدر قرار دارند به لک ها دالر و در مناطقی که در مسیر حمل و نقل مواد مخدر قرار ندارند به ده ها هزار دالر محاسبه می گردد.

صفوف پولیس و اردوی رژیم پوشالی مملو از افراد معتاد به مواد مخدر است. در بهار امسال تمامی افراد یک پسته پولیس در اطراف ولایت غزنی بدون

کوچکترین مقاومت و فیر حتی یک مرمی توسط طالبان دستگیر گردیده بودند. گفته می شود که هر 15 تن از افراد پولیس حاضر در این پسته تریاکی بوده و در موقع عملیات همه نشنه و بیخود بوده اند.

مورال جنگی نیروهای نظامی پوشالی نه تنها ضعیف است بلکه بطور روز افزونی در حال نزول قرار دارد. مجموع این نیروها از لحاظ عددی فعلاً صد و بیست هزار نفر وانمود می گردد و طبق فیصله های " جلسه بن " قرار است تا یکصد و پنجاه هزار ( 150000 ) نفر افزایش یابد که با توجه به وضعیت فعلی افغانستان یک قوت بزرگ نظامی از لحاظ کمیتی محسوب می گردد. اما استنباط عمومی نه تنها در میان مبصرین نظامی بلکه حتی در میان توده های مردم این است که در صورت عدم موجودیت قوت های اشغالگر خارجی در افغانستان، این قوت نظامی دارای کمیت بزرگ حتی برای مدت کوتاهی نیز نخواهد توانست از موجودیت و حاکمیت رژیم دست نشانده دفاع نماید. در چنین صورتی رژیم پوشالی به سرعت فروپاشیده و از میان خواهد رفت.

ادامه دارد

%%%

## ولسی جرگه رژیم پوشالی ماتم گرفت

روز پانزدهم عقرب، رئیس و پنج تن از اعضای کمیسیون اقتصادی ولسی جرگه رژیم دست نشانده، همراه با جمع کثیری از متعلمین و معلمین و سائر مشایعت کنندگان در ولایت بغلان، در اثر یک انفجار، به قتل رسیدند. اینک با گذشت پنج روز از تاریخ حادثه، هنوز هم تعداد دقیق کشته شدگان معلوم نیست. آخرین احصائیه های نیمه رسمی، تعداد مجموعی کشته شدگان را 75 نفر اعلام کرده است. از این میان، 69 نفر را متعلمین مکاتب، 5 نفر را معلمین، 6 نفر را اعضای ولسی جرگه و 5 نفر دیگر را مشایعت کنندگان از میان سائر بخش های اهالی محل تشکیل می دهند. گفته می شود که جنازه های تعداد نسبتاً زیادی از کشته شدگان دیگر را که شامل این 75 نفر نمیگردند، اقارب و خویشاوندان شان از محل انفجار انتقال داده و دفن کرده اند.

شخصاً به بغلان سفر کرده است تا موضوع را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد. اما ولسی جرگه پوشالی با طرح این موضوع که کمیسیون های حکومتی در گذشته نتوانسته اند در مورد حوادث مشابه به وقوع پیوسته، تحقیقات لازم به عمل آورند و مسائل را روشن نمایند، خود دست به تشکیل یک کمیسیون مستقل ویژه برای تحقیق درین مورد زده است. علاوه ولسی جرگه پوشالی تقاضا به عمل آورده که باید مقامات عالیترتبه ولایت بغلان، به شمول قومندان امنیه و رئیس معارف، بر کنار گردند و تحت تحقیق قرار بگیرند.

یک موضوع مشخص است. حادثه در اثر حمله انتحاری با استفاده از واسکت انتحاری توسط یک شخص صورت نگرفته است. چنین حمله ای نمی تواند تا این حد پر تلفات باشد. بنابراین چنانچه

آخرین احصائیه های نیمه رسمی، تعداد زخمی های حادثه را بیشتر از 100 نفر اعلام کرده اند. اما مطابق به شایعاتی که در میان اهالی محل در شهر بغلان و پلخمری وجود دارد، تعداد مجموعی کشته شدگان حادثه به بیشتر از 100 نفر و تعداد مجموعی زخمی های حادثه به بیشتر از 200 نفر میرسند.

در ابتدا سخنگویان و مقامات رژیم اعلام کردند که حادثه در اثر یک حمله انتحاری اتفاق افتاده است. اما با گذشت زمان دیگر این ادعای شان را تکرار نکردند و اکنون می گویند که باید در مورد چگونگی بروز حادثه تحقیقات عمیقی به عمل آید. حکومت یک کمیسیون ویژه برای اجرای این تحقیقات تعیین کرده است. بر علاوه مقامات ولایت بغلان ادعا دارند که موضوع را دقیقاً تحت تحقیق گرفته اند. همچنان وزیر داخله رژیم



حمله انتحاری صورت گرفته باشد باید با استفاده از یک موتر مین گذاری شده بوده باشد. درینمورد هیچ کسی تا حال حرفی به میان نیآورده است. ازینجهت موضوع حمله انتحاری با استفاده از موتر مین گذاری شده نیز منتفی است. مهم تر از همه این است که اکثر کشته شدگان و زخمی های شدید، از ناحیه پاها مورد اصابت قرار گرفته اند و این نشان می دهد که محل انفجار باید سطح زمین یا زیر زمین بوده باشد و مواد منفجره از قبل در محل جاسازی شده باشد. علاوه بر این عاملین انفجار باید برنامه سفر دقیقا معلوم بوده باشد و اطلاعات دقیق از درون ولسی جرگه و حکومت داشته بوده باشند.

حادثه زمانی اتفاق افتاد که یک هیئت بلند پایه دولتی، متشکل از رئیس کمیسیون اقتصادی ولسی جرگه و پنج تن از اعضای این کمیسیون، میخواستند در مراسم افتتاح یک کارخانه قند در شهر بغلان مرکزی، که پس از خصوصی سازی و بازسازی تازه برای بهره برداری آماده گردیده است، شرکت کنند. در ولایت بغلان چند کارخانه و معدن دولتی، شامل کارخانه های سمنت و قند و معدن ذغال سنگ، طی ماه های گذشته بالای شرکت های خصوصی به فروش رسیده بودند. کارخانه سمنت و معدن ذغال سنگ قبلا به بهره برداری آغاز کرده بودند و کارخانه قند تازه برای بهره برداری افتتاح می شد که حادثه انفجار 15 عقرب به وقوع پیوست. در مورد چگونگی فروش این کارخانه ها و معدن از مدتی به این طرف اختلافات شدیدی میان مقامات حکومتی، مشخصا وزارت صنایع و معادن، و ولسی جرگه، مشخصا کمیسیون اقتصادی این جرگه، وجود داشت. قبلا وزیر مربوطه به جلسه کمیسیون اقتصادی ولسی جرگه فرا خوانده شده و موضع کمیسیون مذکور در مورد جنبه های غیر قانونی قرار داد های فروش موسسات دولتی متذکره به شرکت های خصوصی، برایش ابلاغ گردیده بود. هیئت کمیسیون اقتصادی ولسی جرگه رژیم، برای تعقیب و بررسی همین دعوا، میخواست از نزدیک کارخانه ها و معدن فروخته شده را مورد بررسی قرار دهد.

درینجا فقط به یک مورد از مجموع اختلافاتی که میان کمیسیون اقتصادی ولسی جرگه و وزارت معادن و صنایع رژیم وجود دارد اشاره می کنیم: کمیسیون اقتصادی ولسی جرگه ادعا دارد که

کارخانه سمنت بدون طی مراحل داوطلبی راسا بالای یک شرکت خصوصی به فروش رسیده است. این کارخانه در موقع فروش روزانه در حدود 200 تن سمنت (4000 خریطه 50 کیلویی) تولید داشته است. ولی در قرار داد فروش، کارخانه به مثابه یک موسسه فاقد تولید در نظر گرفته شده و به قیمت فوق العاده نازل به فروش رسیده است. علاوه بر این برای مدت 3 سال در پروسه باز سازی پنداشته شده و از پرداخت مالیات بر عائدات معاف گردیده است. این در حالی است که هم اکنون، صرفا پس از گذشت چند ماه از فروش این کارخانه، تولید روزانه کارخانه مذکور به 400 تن (8000 خریطه 50 کیلویی) سمنت در روز رسیده است. از جانب دیگر با همین شرکت در مورد استخراج ذغال سنگ قرار داد شده است که برای مدت چهل سال در بدل استخراج هر تن ذغال سنگ مبلغ 400 افغانی به وزارت معادن و صنایع بپردازد، در حالیکه همین اکنون، وزارت مذکور از سانر استخراج کنندگان ذغال سنگ، در بدل استخراج هر تن ذغال سنگ مبلغ 1600 افغانی پول می گیرد.

بطور خلاصه می توان گفت که در همین یک مورد، یک خورد و برد ده ها میلیون دالری و شاید هم بالا تر از صد میلیون دالر در میان است. در واقع همانند همین یک مورد، در سراسر افغانستان موسسات تولیدی فعال، نیمه فعال و غیر فعال دولتی در جریان خصوصی سازی مورد چور و چپاول قرار گرفته و تقریبا مفت و رایگان، در اختیار شرکت های مرتبط به سرمایه های امپریالیستی اشغالگران و مقامات بلند پایه رژیم قرار گرفته است. یقینا درین جریان کمیشن های چندین میلیون دالری نیز در میان بوده است و چون پروسه خصوصی سازی موسسات تولیدی دولتی کماکان جریان دارد، در آینده نیز در میان خواهد بود.

در واقع بر پایه همین چور و چپاول وسیع و گسترده موسسات تولیدی و همچنان زمین های دولتی در جریان خصوصی سازی است که کشمکش های مالی وسیعی میان جناح های مختلف رژیم دست نشانده جریان دارد و همین امر کشمکش های سیاسی میان آنها را وسعت و گستردگی عظیم تری میبخشد. امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و سانر متحدین شان که در افغانستان

حضور نظامی مستقیم دارند، راسا درین کشمکش ها، منجمله در کشمکش های مالی مربوط به تولید و قاچاق مواد مخدر، دخیل هستند. امپریالیست های روسی و قدرت های ارتجاعی منطقه یی مثل چینی ها، هندی ها و جمهوری اسلامی ایران نیز از طریق کانال های مربوطه شان درین کشمکش های مالی و بدست آوردن غنایمی برای خود شان، بصورت مستقیم و غیر مستقیم شرکت می کنند.

سید مصطفی کاظمی رئیس کمیسیون مالی ولسی جرگه رژیم، یکی از کشته شدگان حادثه انفجار بغلان، سخنگوی جبهه متحد و رئیس حزب اقتدار ملی، یکی از احزاب شرکت کننده در جبهه متحد، بود. این جبهه اپوزیسیون اصلی قانونی جناح کرزی در رژیم دست نشانده محسوب می گردد. سید مصطفی کاظمی یکی از چهره های اصلی جناح " پاسداران انقلاب اسلامی " یعنی نزدیک ترین سازمان بنیادگرای شیعه افغانستانی به جمهوری اسلامی ایران بود. پس از تشکیل حزب وحدت اسلامی و در زمان حیات مزاری، سید مصطفی کاظمی معاون رئیس شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی بود. بعد از آنکه جناح " پاسداران انقلاب اسلامی " تحت ریاست محمد اکبری از حزب وحدت اسلامی تحت رهبری مزاری انشعاب کرد، سید مصطفی کاظمی معاون حزب وحدت اسلامی تحت رهبری اکبری بود. اما رهبری اکبری بر این جناح صرفا اسمی بود و رهبر واقعی این جناح مصطفی کاظمی بود. پس از قدرتگیری طالبان در حالیکه اکبری به طالبان پیوست، سید مصطفی کاظمی تا آخر در پهلوی احمد شاه مسعود و شورای نظر باقی ماند. پس از اشغال افغانستان توسط قوت های اشغالگر امپریالیستی و رویکار آمدن رژیم کرزی، مصطفی کاظمی در موقعیت وزیر تجارت رژیم، دست به تشکیل " حزب اقتدار ملی " زد و تقریبا تمامی نیرو های مربوط به جناح " سپاه پاسداران انقلاب اسلامی " قبلی را در این حزب گرد آورد. محمد اکبری در رهبری این حزب نقش روشنی بر عهده نداشته و ندارد. مصطفی کاظمی تحصیلات عالی اش را در رشته علوم اجتماعی، در ایران بسر رسانده بود و مراحل ترقی سیاسی اش را در ایران و زیر نظر جمهوری اسلامی ایران طی کرد و هم اکنون نیز یکی از چهره های وابسته به جمهوری اسلامی ایران محسوب می

گردید. جبهه متحد بخشی از خلقی ها و پرچمی های سابق را یکجا با جناحی از نزدیکان ظاهر شاه و جهادی های مرتبط با امپریالیست های روسی و مرتجعین وابسته به جمهوری اسلامی ایران با هم گرد آورده است. در موقع تشکیل جبهه متحد، کرزی شخصا ادعا کرد که سفارتخانه های بعضی کشور های خارجی در کابل در تشکیل جبهه متحد نقش داشته اند. منظور او سفارتخانه های روسیه و جمهوری اسلامی ایران بوده است.

ولسی جرگه رژیم، که منسوبین جبهه متحد در آن دست برتر دارند، بلافاصله حادثه انفجار بغلان را به شدت محکوم کرد و آن را کار " دشمنان افغانستان " اعلام کرد. یکی از سخنگویان کرزی نیز تقریبا بلافاصله عکس العمل نشان داده و این حادثه را محکوم نمود. اما کرزی خود تقریبا 24 ساعت بعد از وقوع حادثه عکس العمل نشان داد و با محکوم نمودن عاملین حادثه، خواهان پیگیری برای دستگیری و مجازات آنها گردید. در فرمانی که متعاقب این موضعگیری از سوی کرزی صادر گردید است، استقبال مقامات بلند پایه رژیم توسط شاگردان مکاتب ممنوع قرار داده شده است.

از جانب دیگر سخنگوی طالبان در همان روز بروز حادثه اعلام کرد که طالبان درین حادثه دست ندارند و آنرا محکوم می نمایند. احتمال کمی وجود دارد که سخنگوی طالبان درین موضعگیری اش غیر صادقانه برخورد کرده باشد. حادثه انفجار بغلان در واقع شدید ترین ضربه ای است که تا حال بالای مقامات رژیم دست نشانده وارد گردیده است. چنانچه طالبان درین حادثه دست می داشتند، دلیلی وجود نداشت که مسئولیت آنرا بر عهده نگیرند.

این در حالی است که حزب اسلامی گلبدین حکمتیار که از قبل در ولایت بغلان تا حدی صاحب نفوذ است، درینمورد سکوت اختیار کرده است. به این معنی که نه این حادثه را محکوم کرده و نه مسئولیت آنرا بر عهده گرفته است. حزب اسلامی حکمتیار در زمان جنگ مقاومت ضد شوروی، معمولا عادت داشت که نه تنها مسئولیت عملیات های انجام یافته توسط نیروهای مربوط به خود را سریعاً بر عهده می گرفت بلکه مسئولیت عملیات های انجام یافته توسط سانر نیرو ها را نیز می پذیرفت. اما در

شرایط کنونی معمولا این حزب نه تنها مسئولیت عملیات های انجام یافته توسط نیروهای خود را بر عهده نمی گیرد، بلکه نیروهای مربوطه اش بخصوص در مناطق جنوب، وسیعا زیر پوشش طالبان جای گرفته اند. در هر حال احتمال بسیار کمی وجود دارد که حزب اسلامی گلبدین مسئولیت این حادثه را به دوش داشته باشد. در مورد این حزب معمولا گفته می شود که سهم بسیار اندکی در مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده دارد. چنانچه حزب اسلامی مسئولیت این عمل را بر عهده می داشت احتمال بسیار ضعیفی می توانست وجود داشته باشد که از تقبل مسئولیت رسمی آن خود داری نماید، زیرا که تقبل مسئولیت این عملیات شدیداً به نفعش بود.

معمولا گفته می شود که ممکن است طالبان و یا حزب اسلامی به دلیل تلفات وسیعی که این عملیات بالای اهالی محل وارد آورده است، از تقبل مسئولیت آن خود داری کرده باشند. اما این دلیل، بسیار ضعیف است. این نیروها نشان داده اند که در اجرای عملیات شان از وارد آوردن تلفات بر اهالی ملکی و تقبل مسئولیت آن، ابائی ندارند.

گزارشاتی که از خود محل حادثه دریافت شده اند نشان می دهند که در زمان بروز حادثه نه تنها والی ولایت بغلان و قومندان امنیه این ولایت در محل حضور نداشته اند، بلکه نیروهای امنیتی نیز یا اصلا در محل حادثه حاضر نبوده اند و یا اینکه حضور آنها به شدت ضعیف بوده است. در گزارشاتی که تا حال از تعداد کشته شدگان و زخمی های حادثه پخش گردیده است، هیچ صحبتی از تلفات وارده بر نیروهای امنیتی به عمل نیامده است. حتی گفته می شود که افراد پولیس که دور تر از محل حادثه قرار داشته اند بعد از وقوع انفجار دست به تیر اندازی زده اند و یک تعداد از کشته شده ها و زخمی ها تیر خورده اند.

پس از وقوع حادثه، مقامات ولایت بغلان چهار تن را به اتهام دست داشتن درین حادثه دستگیر کرده اند که سه تن آنان را بعد از مدت کوتاهی رها کرده اند و صرفا ملای مسجد محل را در توقیف نگه داشته و برای تحقیقات بیشتر به وزارت داخله رژیم فرستاده اند.

مقامات ولسی جرگه رژیم، برای تشییع جنازه کشته شدگان ترتیبات مفصلی رویدست گرفته و جنازه های پنج تن از

کشته شدگان، به شمول جنازه مصطفی کاظمی، را در زمین مجاور ساختمان جدید ولسی جرگه به خاک سپردند. تنها جنازه یکی از اعضای ولسی جرگه بنا به خواست اعضای فامیلش به ولایت هلمند انتقال یافت. گرچه مقامات مربوط به دفتر کرزی در مراسم تشییع جنازه ها سهم گرفتند، اما کرزی خود در این مراسم به چشم نخورد.

همچنان مقامات ولسی جرگه رژیم، سه روز ماتم ملی اعلام کردند. این کاری بود که چنانچه منافع رژیم اعلام آن را ایجاب می کرد باید توسط کرزی صورت می گرفت. اما او نه تنها این کار را انجام نداد بلکه شخصا از حمایت رسمی آشکار آن نیز خود داری کرد و صرفا اجازه داد که در عمل تطبیق گردد. مراسم سوگواری برای کشته شدگان نیز توسط مقامات ولسی جرگه اعلام و اجرا گردید و نه تنها شخص کرزی بلکه مقامات دفتر او و همچنان کابینه وزراء نیز در مسئولیت اعلام و اجرای این مراسم شریک نبودند و صرفا در مراسم مذکور سهم گرفتند.

از جانب دیگر، مقامات عالی قوه قضائیه رژیم در کلیت این موضوع بصورت غیر فعال برخورد کردند و نه تنها در اعلام " ماتم ملی " سه روزه، مراسم سوگواری و مراسم بخاک سپاری کشته شدگان، مسئولیت نگرفتند، بلکه از اعلام یک فتوای خشک و خالی رسمی در رابطه با حادثه انفجار نیز خود داری کردند.

عکس العمل مقامات قوت های اشغالگر امپریالیستی و مقامات دولتی کشور های اشغالگر نیز در قبال حادثه، فوق العاده ضعیف و حاکی از کم اهمیت گرفتن حادثه توسط آنان بود. تنها قومندان نیروهای ایساف درینمورد اقدام به اعلام یک موضعگیری رسمی نمود، در حالیکه قومندان نیروهای ائتلاف اصلا سکوت پیشه نمود. هیچکدام ازین مقامات و نیروهای تحت رهبری شان در مراسم تشییع جنازه و سوگواری سهم نگرفتند.

مقامات دولتی کشور های اشغالگر نیز هیچکدام پیام تسلیتی به این مناسبت به کرزی و یا پارلمان پوشالی نفرستادند و تنها بعضی از آنها به محکوم کردن حادثه اکتفا نمودند، در حالیکه در گذشته در رابطه با حوادث کم اهمیت تر و کم تلفات تری به ارسال چنین پیام هایی مبادرت می ورزیدند.

موضوع جنجالی ای که درین اواخر از

طرف تعدادی از اعضای ولسی جرگه رژیم بر سر زبان ها افتاده بود، این بود که چون رئیس دولت ( کرزی ) و حکومت به فیصله های ولسی جرگه واقعی نمی گزارند، باید اعضای ولسی جرگه استعفا دهند و دروازه ولسی جرگه بسته شود. این موضوع نشان دهنده حاد شدن اختلافات میان آنها بود. حادثه انفجار بغلان که در چنین مقطعی به وقوع پیوست، گرچه موقتا از اهمیت این موضوع کاست. اما قویا می تواند نشاندهنده این باشد که کشمکش میان کرزی و حکومت از یکطرف و اپوزیسیون قانونی آنها از طرف دیگر ابعاد خطرناکتری بخود گرفته است.

در گذشته دو وزیر هوانوردی و توریسم، یک وزیر امور سرحدات و یک وزیر معادن و صنایع در درگیری میان جناح های مختلف رژیم دست نشانده کشته شده اند. همچنان یکی از اعضای ولسی جرگه پوشالی در همان ابتدای اعلام نتایج انتخابات پارلمانی رژیم و یکی دیگر از اعضای آن در سال گذشته در درگیری های داخلی رژیم کشته شده اند. همانطوریکه در سطور قبلی این گزارش مسائل را مرور کردیم، شواهد زیادی وجود دارند که نشان می دهند قتل دسته جمعی 6 تن از اعضای ولسی جرگه رژیم نیز نتیجه یک درگیری خونین داخلی میان جناح های مختلف رژیم و باند های مربوط به آنها بوده است. چنانچه مقامات رژیم و نیروهای اشغالگر همانند حوادث مشابه گذشته، بخاطر جلوگیری از حاد شدن بیشتر درگیری

های درونی رژیم، مسائل مربوط به حادثه بغلان را ماستمالی کنند، تحقیقات کمسیون های چند گانه حکومتی و پارلمانی یا بدون سرو صدا متوقف میگردند و یا بی نتیجه اعلام می شوند. اما به نظر می رسد که این بار چنین نخواهد شد. از یک جانب وضعیت رژیم در مجموع نسبت به گذشته خرابتر است و از جانب دیگر ضربه وارده بسیار شدید است. اینکه پارلمان پوشالی خود بصورت جداگانه از حکومت دست به تشکیل کمسیون مستقل تحقیق زده است، نشاندهنده این است که قرار نیست این بار نتایج تحقیقات ماستمالی گردد. اگر به اوضاع منطقه توجه نمایم نیز می بینیم که این اوضاع چه در رابطه با مسائل مربوط به ایران و چه در رابطه با مسائل مربوط به پاکستان به شدت پیچیده و حاد شده و بطرف پیچیدگی و حدت بیشتر در حرکت است. ازین جهت احتمال قوی تر آن است که برخورد ها میان جناح های مختلف رژیم پوشالی حاد تر و شدید تر گردند. قویا ممکن است که تحقیقات کمسیون های حکومتی و پارلمانی به نتایج متضادی برسند و این امر خود تشنج میان حکومت و پارلمان را بیشتر از پیش دامن یزند.

در هر حال، حادثه بغلان در ذات خود باعث تضعیف بیشتر رژیم پوشالی و حامیان اشغالگر خارجی آنها گردیده و نتایج تبعی و بعدی آن، علاوه از تشدید تشنج میان جناح های مختلف رژیم، در جهات دیگر نیز به ضرر شان در حرکت خواهد بود.

یکی از تاثیرات فوری این حادثه آن بود که امپریالیست های آلمانی بلافاصله متخصصین خود را از کارخانه قند بغلان بیرون کشیده و به دوی فرستادند. هم اکنون مقامات رژیم و کار شناسان " دلسوز" بحال رژیم آشکارا میگویند که حادثه بغلان روی برنامه های سرمایه گذاری داخلی و خارجی در افغانستان تاثیرات شدید منفی بجا خواهد گذاشت و این برنامه ها را تضعیف خواهد کرد.

در گذشته چند عضو پارلمان پوشالی یا در اثر درگیری های داخلی میان جناح های مختلف رژیم و یا توسط طالبان کشته شده اند. اما این بار " وکلا " بصورت دسته جمعی به قتل رسیده اند. این حادثه تاثیرات کشتارهای انفرادی قبلی را چند برابر افزایش خواهد داد و باعث خواهد شد که : اولاً غیر از خانین ملی قسم خورده و شامل در باند های اصلی رژیم، سایر اعضای پارلمان بیشتر از پیش " حد و حدود " شان را بشناسند و زیاد خیزک و جستک نزنند و ثانیاً شکست و افتضاح دامنه دار تر و عمیق تر از قبل، برای انتخابات پارلمانی بعدی رقم بخورد.

در هر حال حادثه بغلان از یکجانب کل نمایش مضحکه آمیز دموکراسی بازی های اشغالگران امپریالیست را بیشتر از پیش رسوا و بی آبرو ساخت و از جانب دیگر به روشنی نشان داد که داستان ایجاد و تحکیم یک دولت و نهاد های ثلاثه آن توسط اشغالگران امپریالیست در افغانستان افسانه ای بیش نیست.

رژیم دست نشانده بدترین نوع " دولت وامانده " در منطقه و جهان است.

%%%

بقیه از صفحه ( 32 )

## حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) ... اطلاعیه مطبوعاتی ...

1 - پنجمین جلسه گسترده کمیته مرکزی به سلسله جلسات گسترده که در تاریخ حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) اهمیت بی اندازه داشته اند، سازماندهی شده و به نحو با شکوهی از تاریخ سوم تا هشتم اگست 2007 در ساحه صنعتی بالاجو در کتمندو دائر گردید.

الف - جلسه در میان کف زدن ها توسط صدر رفیق پاراچندا با بر افروختن مشعلی در ساختمان یاد بود شهدا به ساعت 4 بعد از ظهر روز سوم اگست افتتاح گردید. در

مرکزی سازمان های توده ای و جبهه ای و اعضای دعوت شده، در جلسه شرکت کرده بودند. در میان این رفقا، 1672 رفیق از 75 ولسوالی، 455 رفیق از 7 فرقه اردوی رهانیبخش خلق، 40 رفیق از هند، پنج رفیق از اروپا و 2 رفیق از هانگ کانگ بودند. این جلسه بزرگترین گرد همایی تا حال تشکیل شده در تاریخ حزب ما محسوب می گردد.

ج - مباحثات بالای طرح سیاسی ارانه شده توسط صدر رفیق پاراچندا در 42

مراسم افتتاحی که با ادای احترامات قلبی به شهدای کبیر جنگ کبیر خلق و جنبش توده ای شروع گردید، رفقا و مشاورین سابقه دار متعدد حزب بالای اهمیت جلسه گسترده روشنی انداختند و بیانات پر محتوا ایراد نمودند.

ب - رویهمرفته به تعداد 2174 رفیق، شامل اعضای کمیته مرکزی حزب، اعضای دارالانشاء های کمیته های ولسوالی ها، منشی های شعبات مرکزی اردوی رهانیبخش خلق، مسنولین دفاتر

گروپ در تمام طول روز 4 اگست و صبح 5 اگست جریان داشت و حال آنکه رهبران گروپ ها ارانه نظرات و پیشنهادات شان را از روز 5 اگست شروع کرده و تا شام 6 اگست ادامه دادند. صدر رفیق پاراچندا در تمام طول روز 7 اگست بالای جوهر سند روشنی انداخته و سوالات ناشی شده از آن را پاسخ دادند. سند در شام همان روز به اتفاق آراء به تصویب رسید.

د - پروگرام پایانی که در آن 42 رفیق نظرات مبنی بر برداشت های شان را ارانه کردند، در تمام طول روز 8 اگست جریان یافت. صدر رفیق پاراچندا گفت که جلسه تاریخی گسترده پنجم، که در ساعت پنج و نیم شام همان روز به پایان رسید، جلسه ای برای تامین وحدت عظیم و پیروزی عظیم بوده است. در اخیر شعار های آسمان شکاف مختلفی سر داده شدند.

ه - اردوی رهایی بخش خلق و جمعیت کمونیست های جوان امنیت جلسه را تامین کردند و تمام ترتیبات لوجیستیکی توسط فرماندهی مرکزی مورد اجرا قرار گرفت. گروه هنری سامانه و سین - چیانگ در جریان کار جلسه پروگرام های فرهنگی متعددی تقدیم کردند.

2 - موضوع مرکزی جلسه گسترده، طرح ارانه شده توسط صدر رفیق پاراچندا تحت عنوان " وحدت برای پیشرفت ایدئولوژیکی نوین و جنبش انقلابی نوین " بود. مباحثات دموکراتیک بسیار عالی و عمیق در میان نمایندگان تقسیم شده در 42 گروپ بالای طرح صورت گرفت و اصلاحات مهمی پیشنهاد گردیدند. پیشنهادات ارانه شده در متن طرح داخل گردیدند. در نهایت طرح به اتفاق آراء به تصویب رسید. نکات مهم سند قرار ذیل اند:

الف - در سند سه بخش مهم وجود دارد. موضوعات مهم ایدئولوژیکی و سیاسی در بخش اول به بحث گرفته شده است. در بخش دوم، جنبش گذشته و مذاکرات صلح مرور گردیده است. در بخش سوم، بالای تاکتیک و پلان آینده حزب روشنی انداخته شده است.

ب - در زمینه بحث روی " بعضی مسائل تنوریکی اساسی " بالای تشخیص تفاوت میان دیدگاه مارکسیستی و دیدگاه اپورتونیستی عمدتا در مورد سازش، ریفورم و انقلاب و اینکه انقلابیون آموخته اند که از طریق مبارزه علیه انحلال طلبی راست، تزلزل

سنتریستی و ماجراجویی چپ بالای مارکسیزم - لنینیزم - مانویزم و راه پاراچندا ثابت قدم باقی بمانند، تاکید به عمل آمد. در سند تذکر به عمل آمده است که در شرایط کنونی مذاکرات و انکشاف صلح آمیز انقلاب، مسئله ای که انقلابیون باید برای آن تقدم قابل شوند مبارزه ایدئولوژیکی علیه گرایش راست روانه است که " بر بهره برداری از وضعیت موجود لم میدهد و تمایل دارد که سازش و ریفورم را همه چیز بداند و از سوق دادن انقلاب به پیش امتناع ورزد. " همچنان در سند تذکر داده شده است که به مبارزه علیه اپورتونیزم سنتریستی که در اشکال گوناگون افتادن در شک و تردید میان درست و نادرست، صحبت از انقلاب اما عمل به ریفورمیسم راست و بروز احساس ناامیدی، عجز و فرار طلبی ظاهر میشود نباید کم بها داده شود. " همچنان سند به انقلابیون هوشدار داده است که در قبال خطر لفاظی چپ و ماجراجویی که " بدون تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، ذهنیگرایانه هر گونه سازش را رد می نماید، هوشیار باقی بمانند. "

ج - در مباحثه پیرامون استراتژی و تاکتیک انقلاب در سند واضح گردیده است که حزب با پیشروی مبنی بر انعطاف در تاکتیک و قاطعیت در استراتژی انقلاب دموکراتیک، شعار کنفرانس همه احزاب را فرمولبندی کرده و حکومت موقت و انتخابات مجلس موسسان را به مثابه یک تاکتیک پذیرفته است، و در عین حال رسیدن به { اهداف تعیین شده در } کنفرانس ملی دوم را که در سال 2001 دانه گردید و نیز توجه به تعدیلاتی را که از جلسه چونوانگ، که در سال 2005 برگزار شد، تا حال در آن وارد گردیده اند، { مد نظر قرار داده است } . همچنان در رابطه با شعار تاکتیک جمهوری دموکراتیک، سند با نقل از فیصله جلسه چونوانگ می گوید: " حزب جمهوری دموکراتیک را نه در شکل جمهوری پارلمانی بورژوایی و نه در شکل جمهوری دموکراتیک نوین، نگریسته است. با بازسازی جامع قدرت دولتی، این جمهوری نقش جمهوری چند حزبی انتقالی را برای حل مشکلات طبقاتی، ملی، منطقه یی و جنسی ایفا خواهد کرد.

د - همچنان در زمینه ارزیابی مذاکرات صلح و رویداد های متعاقب آن، حزب کمونیست نیپال ( مانویست ) که با

جریان اصلی پارلمانتاریستی کهنه درهم نیامیخته و با حفظ دستاورد های ده سال جنگ خلق، در یک دولت انتقالی سازش برای رسمیت بخشیدن به نوع جدیدی از جمهوری دموکراتیک از طریق مجلس موسسان، شامل گردید، فعلا به این نتیجه گیری رسیده است که احزاب پارلمانتاریستی اصلی رهبری کننده حکومت، خلاف روحیه تفاهمنامه 12 نکته یی حرکت می کنند و پایه وحدت با حزب کمونیست نیپال ( مانویست ) را از میان برده اند. بطور مشخص، نتیجه گیری مهم فیصله نامه این است که: " با وجودی که گفته شده بود که اردوی دولتی در قشله ها و اردوی رهانیبخش ملی در کمپ ها محدود شوند تا دولت موقت تا حد ممکنه به مثابه یک دولت بیطرف ایجاد گردد و تمام فیصله ها برای به جریان انداختن امور دولتی با توافق عمومی به عمل آید، پایه تنوریکی، سیاسی و اخلاقی برای حزب کمونیست مانویست ( نیپال ) در باقی ماندن در حکومت به پایان رسیده است زیرا دولت در مرحله انتقالی حاضر در تلاش است که به مثابه یک دولت فنودال و بورژوازی بوروکرات و کمپرادور عمل نماید. " لذا با هوشدار باش جدی به نیروهاییکه حکومت موقت را رهبری می نمایند، طرح می گوید: " در صورتیکه پیشبرد امور حکومت موقت در مطابقت با روحیه توافقنامه تضمین نگردد، ترور و توطئه ارتجاعی فنودالی علیه انتخابات مجلس موسسان از طریق اعلام جمهورییت پایان نیاید، علیه جنایتکاران دخیل در سلسله قتل های مدهیش اقدام نگردد، وضعیت همشهریان مفقود الاثر روشن نگردد، کمک منصفانه با خانواده های شهدا به عمل نیاید، پروسه اصلاحات ارضی علمی در مطابقت با روحیه قانون اساسی موقت پیش برده نشود، گام های موثر برای توقف کشتار، دسایس و ترور علیه حزب کمونیست نیپال ( مانویست ) برداشته نشود و رفتار احترام آمیز با اردوی رهانیبخش خلق صورت نگیرد، حزب کمونیست نیپال ( مانویست ) هیچ بدیلی ندارد جز اینکه از طریق خارج شدن از حکومت به جنبش مبارزاتی دست بزند. "

ه - بطور خلاصه تاکتیک حزب از تفاهمنامه 12 نکته یی تا شمولیت در حکومت موقت درست بوده و از لحاظ سیاسی سودمندی داشته است، با وجود این در قطعنامه از بعضی اشتباهات

ارتکاب شده و ضعف های موجود در این مسیر انتقاد از خود جدی به عمل آمده است.

1 - در مراحل آخری این پروسه و عمدتاً بعد از قتل عام گوار، در مورد چگونگی ترکیب میان سازش و مبارزه توسط حزب، خطا صورت گرفت و همین امر جنبه عمده ضعف حزب بود.

2 - وقتی که با احزاب پارلماناریست سازش صورت گرفت، توده ها باید از موافقتنامه ها اطلاع می یافتند و تا جاییکه ممکن بود در همراهی با آنها بسیج می شدند. مخصوصاً موقعیکه حزب در مطلع ساختن توده ها از مبارزه ای که تا آخرین لحظات بر سر سیستم دولتی فیدرال و انتخابات متناسب با نفوس پیش برد، ناکام ماند، فرصت برای مرتجعین و اپورتونیست ها مساعد گردید که کارزاری را علیه حزب از طریق گسترش اغتشاش ذهنی مبنی بر اینکه مانوئیست ها اجندای شان در مورد مدهیش را رها کرده اند، براه اندازند.

3 - بعد از شمولیت در پارلمان موقت و حکومت موقت، محدودیت هایی درینجهت موجود بود که ما باید با چگونه تدارک، پلان و روحیه ای در مبارزه پیش برویم که بتوانیم حد اقل وظایف ممکنه در قبال توده ها را بر عهده بگیریم.

4 - همچنان ضعف هایی در مورد مسائلی چون ارتباطات داخل حزبی، تبلیغات بیرونی، کار در مدهیش، عرصه اقتصادی و غیره وجود داشته است.

و - در قطعنامه، فیصله هایی در مورد انکشاف پالیسی ها و پلان های ویژه برای پرولتاریزه ساختن، تصفیه و تحکیم مکرر حزب و تکامل وحدت نوین بر پایه موافق با خط نوین حزب و پیچیدگی هایی که حزب با آنها مواجه است، به عمل آمده است. منطبق با آن، دارایی های تمام اعضای کمیته مرکزی اعلان می شود تا تصفیه حزب از سطح مرکزی آغاز گردد. در اجرای این امر نظارت کادر های وسیع و حتی توده ها پیش بینی شده است. همچنان، فیصله گردیده است که تغییرات وسیعی در ساختمان تشکیلاتی حزب و تقسیم کار در حزب داشته باشیم و کارزاری را برای ایجاد تشکلات در دهات براه اندازیم.

ز - همچنان، جلسه گسترده قطعنامه های مختلفی در مورد مسائل مهم و ضروری کنونی را نیز به تصویب رساند. بطور مثال، قطعنامه در مورد مدهیش، قطعنامه در مورد تبلیغات و انتشارات، قطعنامه در

مورد سازمان های توده ای، قطعنامه در مورد جبهات مبارزاتی ملی و منطقه ای، قطعنامه در مورد استقطاب انقلابی و جبهه جمهوریخواهی، قطعنامه در مورد جنبش کمونیستی بین المللی، قطعنامه در مورد سه سلاح انقلاب و غیره.

ح - طبعاً؛ مهمترین مسئله و موضوع مورد توجه مردم، ارزیابی از وضعیت موجود و منطبق با آن، تاکتیک و پلان آینده حزب بوده است. سند، وضعیت سیاسی امروزی را به مثابه " وضعی که

در شکل یک بحران سیاسی جدی و سیال متبازر گردیده است" ارزیابی کرده است. به عین ترتیب، در سند تذکر داده شده است که یک تضاد سه جهته در میان نیروهای سلطنت طلب فئودال، نیروهای پارلماناریستی بورژوازی و نیروهای دموکراتیک انقلابی موجود است و همه این نیروها در تلاش برای بسط نفوذ خود قرار دارند. حقیقتی که روی آن تاکید به عمل آمده این است که آینده انتخابات مجلس موسسان وابسته به تناسب قوا

میان این نیرو ها است و نیروهای دموکراتیک انقلابی باید تداوم استراتژی و تاکتیک شان را در انطباق با آن معین نمایند. سند با خاطر نشان کردن این موضوع که هم اکنون کشور در مرز یک مساعدت بزرگ انقلابی و یک مخاطره مخوف قرار دارد، متذکر گردیده است که نیروهای دموکراتیک انقلابی با ارزیابی درست این وضع، باید گام های تاکتیکی مناسبی به پیش بردارند. به همین خاطر

حزب بالای ضرورت ایجاد یک جنبش توده ای وسیع از طریق حفظ اتحاد نیرومند با نیروهای جمهوری خواه و چپ تاکید به عمل آورده است. به علت اینکه قدرت های ارتجاعی داخلی و خارجی، طرفدار انتخابات مجلس موسسان نیستند اما توطئه می کنند که تقصیر آن را بالای حزب کمونیست نیپال ( مانوئیست ) بیندازند و تحت نام قانون و نظم ارتش را بسیج کنند، سند نتیجه گیری می نماید که جنبش توده ای " باید به مثابه یک ابتکار جدی برای ایجاد محیط و شرایط مناسب برای انتخابات مجلس موسسان به پیش برده شود. درست برای این امر نتیجه گیری شده است که میز مدور، جمهوریت و مجلس موسسان باید شعار عمده جنبش باشد. علاوه بر تاکید بالای ضرورت

ادامه آتش بس و پروسه صلح، در سند گفته شده است که " با در نظر داشت اوضاع بین المللی و ملی امروزی اینگونه جنبش می تواند - و باید - از

طریق ادامه آتش بس و پروسه صلح به پیش برده شود."

3 - جلسه کمیته مرکزی که بعد از اختتام جلسه گسترده دائر گردید، سه کمیته مختلف را برای سازماندهی میز مدور میان گروپ های مختلف در حال تهییج، نیروهای سیاسی و نمایندگان جامعه مدنی، بدست گرفتن ابتکار برای اتحاد میان نیروهای مختلف چپ و آماده ساختن بیانیه حزب برای انتخابات مجلس موسسان آینده و جنبش توده ای، شکل داد.

برای تدارک کنفرانس میز مدور و گفتگو با بخش های مختلف، کمیته ای تحت رهبری رفیق رام بهادر تاپه ( بادل ) و به اشتراک رفیق پارشامان پون ( انانتا )، رفیق مارتیکه یاداو، هیسلا یارنی و رفیق دینانات شرما، تاسیس گردید.

برای گفتگو با نیروهای مختلف چپ، کمیته ای تحت رهبری رفیق موهن وایدیا ( کیران ) و به اشتراک رفیق پارشامان پون ( انانتا )، و رفیق دینانات شرما تاسیس گردید.

همچنان، برای تهیه بیانیه حزب، کمیته ای به اشتراک رفیق دیو گورونگ، رفیق دینانات شرما، رفیق مارتیکه یاداو، رفیق هیتمان شاکیا، رفیق پمفا بوسل، رفیق جاناناردان شرما ( پراب هاگر )، رفیق گوپال کیراتی، و رفیق خادکه بهادر ویسواکرما و تحت سرپرستی رفیق بابورام باتارای ایجاد شده است.

دوستان ژورنالیست!

ما نیپالی ها اکنون در یک گرهگاه انتقالی جدی و حساس قرار داریم. در این زمان انقلاب و ضد انقلاب، ترقی و ارتجاع از نزدیک با هم در برخورد قرار دارند. پنجمین جلسه وسیع کمیته مرکزی حزب کبیر ما که اخیراً خاتمه یافت، یک فیصله تاریخی مبنی بر حفاظت از انقلاب و ترقی از طریق قانونی ساختن جمهوریت و شکست ضد انقلاب و ارتجاع به عمل آورده است. به همین جهت، ما کمک و حمایت فعال همه وطنپرستان، جمهوریخواهان، نیروهای سیاسی چپ، جامعه مدنی و شخصیت های مطبوعاتی را انتظار داریم. تشکر!

12 اگست 2007

پاراچندا

صدر حزب کمونیست نیپال

( مانوئیست )

## حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) از حکومت خارج شد

طی این مدت، در منطقه دشتی "ترای" که در خط مرزی هندوستان قرار دارد، نیروهای ارتجاعی تحت حمایت امریکا و دولت هند، شروع به سازماندهی و گسترش نیروهای خود در ضدیت با حزب کمونیست نیپال (م) کردند. قریب به نیمی از جمعیت نیپال در ترای زندگی می کنند که شامل گروه های قومی گوناگون است و زراعت پربار و پر رونق آن برای اقتصاد کشور حیاتی است.

یک گروه امپریالیستی به نام "گروه بین المللی بحران" که مقرش در بروکسل است، این جنبش ارتجاعی را چنین توصیف کرد: «این حرکت به سلطنت طلبان سرسخت و همچنین بینادگرایان هندو، منجمله برخی نیروهای آنسوی مرز امید می دهد زیرا امکاتی است برای بهم زدن روند صلح (از طریق حملهء خشونت آمیز علیه مائوئیستها).»

( *Nepal's Troubled Tarai Region, Asia Report no. 136, July 2007* )

نیروهائی که مدعی اند خلق "مادهاسی" را نمایندگی می کنند بشدت به حزب کمونیست نیپال (م) بدلیل موافقتش با پیش نویس قانون اساسی انتقاد می کنند. آنان می گویند این پیش نویس فاقد قول هائی است که حزب در مورد نمایندگی متناسب با جمعیت در حکومت مرکزی و برخورداری از خودمختاری محلی به ملل و اقوام نیپال داده است. در یکی از بدترین حوادث، در ماه مارچ گذشته یک گروه اوپاش به اعضا و هواداران حزب در شهر گوار حمله کرده و 27 تن را به قتل رساندند. سفیر امریکا و شخصیتهای سیاسی هند همه برای این واقعه هورا کشیدند.

در همان حال، شرایط برای رزمندگان ارتش رهائی بخش در اردوگاه ها روز بروز بدتر شده است و علیرغم اعتراضات مکرر حزب کمونیست نیپال (م) به تخطی حکومت و سازمان ملل از توافقاتشان، وضعیت بد غذایی و بهداشتی و اسکان رزمندگان بهبود نیافت.

اکنون شرایط در نیپال وارد یک نقطه عطف مهم شده است. حزب کمونیست نیپال (م) مطالبات 22 نکته یی را در مقابل حکومت کونیرلا گذاشته است که

مهمترین آن عبارت از اینست که پارلمان، فوراً و بدون آنکه منتظر انتخابات مجلس موسسان شود، سلطنت را ملغی کند و انتخابات مجلس موسسان به گونه ای صورت گیرد که حضور متناسب نمایندگان ملل تحت ستم کشور در آن تضمین شود. حزب اعلام کرد بدون ملغی کردن سلطنت، "هیچ نوع انتخابات واقعی ممکن نیست". کونیرلا جواب داد که وی خودش خواهان خاتمه سلطنت است، اما ملغا کردن آن قبل از انتخابات مجلس موسسان یا عوض کردن نقشه های انتخابات، "مطرح نیست".

روز 18 سپتامبر، وزرای حزب کمونیست نیپال (م) از حکومت استعفا دادند. همانروز یک تظاهرات توده یی در کتمندو برگزار شد که در آن یکی از رهبران حزب به نام بابورام باترای اعلام کرد: «ما برای هدف برگزاری یک انتخابات واقعی مبارزه خواهیم کرد ولی نه برای این نمایشنامه عوامفریبانه. ما آئین هائی را که کمسیون انتخابات اعلام کرده است قبول نمی کنیم و تمام نقشه های انتخابات را برهم خواهیم زد.» وی خطاب به جمعیتی که او را تشویق می کردند گفت: «ما دست به اعتراضات مسالمت آمیز خواهیم زد اما حق خود می دانیم که که با آنانی که برنامه مسالمت آمیز ما را سرکوب می کنند برخورد کنیم.»

حزب کمونیست نیپال (م) برنامه "فاز اول" کارزار تبلیغاتی خود را اعلام کرد. این برنامه با برگزاری یک "تشیع جنازه برای سلطنت" در 18 سپتامبر شروع شد. روزهای 19 تا 21 سپتامبر کارزارهای راهپیمائی و تبلیغات خانه به خانه انجام گرفت. اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل نیپال که تحت رهبری مائوئیستهاست، روز 23 سپتامبر یک اعتصاب سراسری در اعتراض به دستگیری و آزار رانندگان توسط پولیس، اعلام کرد و این اعتصاب را با بر پا کردن موانع و لاستیک سوزاندن در اتوبانها و متوقف کردن ترافیک لاری ها و بس ها برگزار کرد. از 29 سپتامبر تا 3 اکتوبر، حزب کمونیست نیپال (م) عناصر فاسد حکومتی و آن کسانی را که در جنبش توده یی اپریل 2006 مرتکب جنایت علیه مردم شده اند، افشا خواهد کرد. در روز

30 سپتامبر در سراسر کشور در مقابل همه دفاتر اداری وزارت داخله اعتصابات نشسته خواهد بود. از روز 4 تا 6 اکتوبر "بند" (اعتصاب عمومی) در سراسر کشور اعلام شده است. این اعتصاب عمومی قرار است پروگرام اعلام کاندیداهای انتخابات مجلس موسسان در روز 5 اکتوبر را اخلال کند.

تصمیم گیری در مورد این تغییر سیاست در پنجمین جلسه گستردهء کمیته مرکزی حزب کمونیست نیپال (م) اتخاذ شد. این جلسه در تاریخ 3 تا 8 اگست برگزار شد. 2174 نفر عضو حزب در این جلسه گسترده حضور بهم رساندند. شرکت کنندگان شامل اعضای کمیته مرکزی، رهبران کمیته های محلی، شاخه های مختلف ارتش رهائی بخش، سازمان های توده یی و غیره بودند. این جلسه در منطقه صنعتی پایتخت برگزار شد. سند مرکزی این جلسه، به نام «برای یک پیشروی ایدئولوژیک نوین و راه انداختن یک جنبش انقلابی نوین، متحد شویم» توسط صدر حزب، رفیق پراچاندا ارائه شد.

اطلاعیه مطبوعاتی که پس از این جلسه توسط صدر حزب صادر شد، می گوید:

«این سند دارای سه بخش مهم است. در بخش اول مسائل مهم ایدئولوژیک و سیاسی بحث می شود. در بخش دوم، جنبش گذشته و مذاکرات صلح مورد بازبینی قرار گرفته اند. در بخش سوم، بر روی تاکتیک ها و نقشه آتی حزب پرتو افکنی شده است. ...

در چارچوب بحث در باره "برخی مسائل تنوریک" تاکید شده که در مورد مسائلی مانند سازش، ریفورم و انقلاب، تمایز روشنی میان خط مارکسیستی و خط اپورتونیستی موجود است. سند به انقلابیون فراخوان داده که بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و راه پاراچندا استوار بمانند و با تسلیم طلبی راست روانه، تزلزل سانتریستی و ماجراجویی "چپ" مبارزه کنند. سند در چارچوب بازبینی روند مذاکرات و تکامل مسالمت آمیز انقلاب، می گوید آن مسئله ای که انقلابیون باید در مبارزه ایدئولوژیک به آن اهمیت درجه اول دهند مبارزه علیه گرایش راست روانه است که "به وضع

موجود تن می دهد و از آن راضی است، و سازش و ریفرم را همه چیز می پندارد و حاضر نیست انقلاب را به جلو سوق دهد." همچنین گفته شده است که به فرصت طلبی سانتریستی که در شکل های مختلف بروز می کند نیز نباید کم بها داد و باید علیه آن نیز مبارزه کرد. این فرصت طلبی سانتریستی همواره میان درست و غلط تزلزل نشان می دهد، در مورد انقلاب حرف می زند اما در عمل ریفرمیزم راست روانه را پیش می برد و یاس و استیصال و فرارطلبی را پیشه می کند. سند همچنین به انقلابیون هوشدار می دهد که نسبت به خطر لفاظی "چپ" و ماجراجویی که "بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص بطور ذهنیگرایانه هر نوع سازش را رد می کند" محتاط باشند.»

اطلاعیه مطبوعاتی در مورد بخش "استراتژی و تاکتیکهای انقلاب" می گوید: «در سند تصریح شده است که حزب، در کنفرانس تاریخی سال 2001، با انعطاف در تاکتیک و استواری در استراتژی انقلاب دموکراتیک، شعار کنفرانس همه احزاب، حکومت موقت و انتخابات مجلس موسسان را به مثابه تاکتیک فرموله کرد که از زمان جلسه چوونانگ در سال 2005 تا کنون پیش برده شده است. همینطور، در رابطه با شعار تاکتیکی جمهوری دموکراتیک، سند با نقل از تصمیمات جلسه چوونانگ می گوید، "حزب، جمهوری دموکراتیک را نه به شکل جمهوری پارلمانی بورژوایی در نظر داشته و نه بشکل جمهوری دموکراتیک نوین. این جمهوری، از طریق یک بازسازی گسترده در قدرت دولتی، نقش یک جمهوری چند حزبی در حال گذار را برای حل مشکلات طبقاتی، ملی، منطقه یی و جنسیتی، بازی خواهد کرد.»

این مقوله "جمهوری چند حزبی در حال گذار" که بقول حزب کمونیست نیپال (م) "نه یک جمهوری پارلمانی بورژوایی است و نه یک جمهوری دموکراتیک نوین" یکی از ستون های تئوریک حزب بوده است.

اطلاعیه مطبوعاتی در بخش مربوط به طرازبندی از مذاکرات صلح می گوید: «طرازبندی از مذاکرات صلح و حوادث پس از آن این است که حزب کمونیست نیپال (م) خود را در نظام پارلمانی قدیم ادغام نکرد بلکه با حفظ دستاوردهای دهسال جنگ خلق در دولتی که از طریق سازش

تشکیل شد و دولت گذرا بود، شرکت کرد تا از طریق مجلس موسسان، نوع نوین جمهوری دموکراتیک را نهادینه کند. اما اکنون به این نتیجه رسیده است که احزاب پارلمانی عمده که رهبری حکومت را در دست دارند، علیه روح قرارداد 12 نکته یی می باشند و پایه های اتحاد با حزب مانوئیست را نابود کرده اند. نتیجه گیری مهم قطعنامه این است که: "با وجود آنکه گفته شده بود، برای آنکه دولت موقت بحد اکثر بیطرف بماند، ارتش در پادگانها خواهد ماند و ارتش رهانی بخش در اردوگاه ها و تمام تصمیمات برای اداره دولت از طریق توافق جمعی صورت خواهد گرفت، اما امروز پایه های تئوریک، سیاسی و اخلاقی برای ماندن حزب مانوئیست در حال پایان یافتن است زیرا در این دوره گذار تلاش کرده اند تا دولت را به مثابه دولت فئودال و بورژوازی بوروکرات و کمپرادر اداره کنند." سند با هوشدار جدی به نیروهای که حکومت موقت را رهبری می کنند می گوید: "اگر تضمین نشود که حکومت موقت طبق روح توافقنامه اداره شود، اگر از طریق اعلام جمهوری بر توطئه چینی های ارتجاعی فئودالی علیه مجلس موسسان و موج ترور نقطه پایان گذاشته نشود، اگر علیه جنایتکارانی که در انجام یکرشته کشتارها در مدھیش دست داشته اند اقدام نشود، وضعیت شهروندان مفقودالایر اعلام نشود، بیطرفانه به خانواده های شهدا کمک نشود، روند تقسیم اراضی بطور علمی و بر طبق روح قانون اساسی موقت پیش نرود، برای متوقف کردن قتل ها اقدامات موثر نشود، توطئه چینی ها و ترور علیه حزب کمونیست نیپال (م) و ارتش رهانی بخش خاتمه نیابد، حزب هیچ آلترناتیوی ندارد جز اینکه حکومت را ترک کرده و جنبش براه اندازد."»

در مورد امضای "توافقنامه جامع صلح" و سیاست های حزب کمونیست نیپال (م) از آن زمان تا کنون، اطلاعیه مطبوعاتی چنین جمع بندی می کند: «تاکتیک حزب از توافقنامه 12 نکته یی تا شرکت در حکومت موقت درست بود و از نظر سیاسی با ثمر بود؛ اما حزب بدلیل آنکه در این حین مرتکب برخی اشتباهات و ضعفها شد یک انتقاد از خود جدی می کند.» از جمله اشتباهاتی که سند نام می برد مشکلاتی است که در «هماهنگ کردن سازش و مبارزه» پس از به قتل رسیدن مانوئیستها در منطقه مدھیش،

رخ داد. سند می گوید که حزب توده ها را در جریان تلاش هایش در مذاکرات برای وادار کردن هفت حزب به قبول «یک نظام دولتی فدرال و انتخابات بر حسب جمعیت» نگذاشت و می گوید که: «همین مسئله به مرتجعین و فرصت طلبان فرصت داد تا با گنج کردن مردم در مورد برنامه مانوئیستها در باره مدھیش (منطقه مادھاسی ها) یک کارزار علیه حزب براه اندازند.»

سند جلسه گسترده در نتیجه گیری می نویسد: «یک وضعیت تضاد سه جانبه میان نیروهای سلطنت طلب فئودال، نیروهای پارلمانتاریستی بورژوایی که طرفدار وضع موجودند و نیروهای دموکراتیک انقلابی موجود است و همه آنها تلاش می کنند که سنگر خود را نگه دارند.» طبق گفته اطلاعیه مطبوعاتی «وضع بسیار سیال است و یک بحران انقلابی جدی موجود است.»

ممکنست که در هفته ها و ماه های آینده، مبارزه طبقاتی در نیپال تشدید یابد. دشمنان انقلاب در نیپال و حامیان خارجیشان پیشاپیش اعلام کرده اند که حاضرند در مقابل "بحران انقلابی جدی" هم از روش های سیاسی و هم خشونت بار برای تحکیم نظم ارتجاعی استفاده کنند و تمام آثار دهسال جنگ خلق را محو کنند. شک نیست که اوضاع متلاطم این مسئله را که نیپال چه نوع دولت و نظامی را نیاز دارد و طرق رسیدن به آن چیست، با تیزی و برائی هر چه تمام تر مطرح خواهد کرد.

بقیه از صفحه ( 23 )

### کودتا در کودتا

یاد داشت ضروری: از زمان تحریر مقاله "کودتا در کودتا" تا زمان انتشار شماره هجدهم شعله جاوید تحولات معینی در پاکستان رخ داده اند که لازم است بصورت مختصر مورد اشاره قرار بگیرند.

جنرال مشرف تحت فشار داخلی و خارجی ناگزیر از مقام ریاست لوی درستیز های قوای مسلح پاکستان استعفا داد و این مقام را به جنرال کیانی که در زمان قدرت بینظیر بوتو مشاور او بوده است واگذار کرد و به عنوان "رئیس جمهور" ملکی ادای سوگند نمود. همچنان مشرف به تاریخ 16 دسامبر به حالت اضطرار خاتمه بخشید و تحت فشار شاه سعودی با برگشت نواز شریف به پاکستان موافقه کرد. بقیه در صفحه ( 17 )

## انتخابات مجلس موسسان نیپال ... به تعلیق افتاد

فیصله حزب در مورد در پیش گرفتن این راه در پنجمین جلسه وسیع کمیته مرکزی در ماه اگست به عمل آمد. در ماه سپتامبر وزیرای مربوط حزب از حکومت استعفا نمودند. در یک گرد همایی برگزار شده در کتمندو، یکی از رهبران حزب کمونیست نیپال (مانونیست) بیان داشت: «ما به منظور داشتن یک انتخابات واقعی مبارزه می کنیم، نه این نمایش ریاکارانه.» «ما مقررات انتخاباتی اعلام شده توسط کمیسیون انتخابات را نخواهیم پذیرفت و کلیت پلان های انتخابات جاری را درهم خواهیم شکستاند.» بابورام باترای در تظاهرات توده بی گفت: «ما اعتراضات صلح آمیز براه خواهیم انداخت، اما حق داریم با آنهایی مقابله نمایم که کوشش کنند از برنامه صلح آمیز ما جلوگیری نمایند.»

اکثر هیئت های سیاسی در نیپال تصدیق می کنند که انتخابات، حد اقل انتخابات سرتاسری و از بسیاری جهات درست، در رویارویی با اینگونه اپوزیسیون نمی تواند برگزار گردد. در پنجم اکتوبر، حزب کمونیست نیپال (مانونیست) و احزاب فعال در پارلمان شاهی سابق مشترکا از صدر اعظم خواستند که انتخابات را تا تاریخ نامعلومی به تعویق بیندازد.

بعدا جلسه ویژه پارلمان نیپال برای رسیدگی به دو خواست حزب کمونیست نیپال (مانونیست) فرا خوانده شد. حزب کانگریس نیپال، حزب سیاسی حاکم در تاریخ جدید نیپال، که دو شاخه رقیب آن دویاره متحد شده اند، گفت که با بر اندازی سلطنت موافق است، مگر تنها بعد از انتخابات مجلس موسسان و اینکه نمایندگی تناسبی را نمی پذیرد. حزب کمونیست نیپال - مارکسیست - لنینیست متحده، حزب پارلمانتاریستی رهبری کننده دیگر، برای یک سازش فراخوان داد: اعلام فوری جمهوریت (و به همین منظور خاتمه بخشیدن به سلطنت)، اما موکول کردن اجرای عملی آن تا انتخابات مجلس موسسان. جلسه برای چندین روز بخاطر مذاکرات بحالت تعلیق در آمد. از قرار معلوم آنها به بن بست رسیدند، زیرا وقتی که پارلمان دویاره احضار گردید، تنها پس از سه دقیقه جلسه آن به 29

اکتوبر، روز بعد از خاتمه ایام عید مذهبی نیپال، موکول گردید.

به عبارت دیگر، در کشوری که، بنا به گفته پاراچندا صدر حزب کمونیست نیپال (مانونیست) در جلسه ماه اگست، در مرز یک فرصت انقلابی بزرگ و یک مخاطره مخوف قرار دارد، پارلمانی که در طول زمان موجودیت خود کمتر کاری انجام داد، بهتر آن است که مطلقا هیچ کاری انجام ندهد، زیرا فیصله ها و تغییرات قاطع در سناریوی سیاسی اساسی در جای دیگری به عمل می آید.

بعضی از ناظرین نتیجه می گیرند که یک راه بیرون رفت، کودتای نظامی - به نفع شاه و یا با ظاهر بیطرفانه تر احیای ثبات، است. بطور مثال بی بی سی اینچنین اظهار عقیده می کند: «وضع شاه از نازلترین موقعیت عدم محبوبیت در حال بهبود یافتن است ... بسیاری از مردم { از قرار معلوم این، اعضای مهم طبقه حاکمه برتانیه را، که مجریان بی بی سی نمایندگی آنها را بر عهده دارد، در بر می گیرد } صحبت در مورد داخل شدن نیپال به یک دوره راستگرایی افراطی (نظامی یا مورد پشتیبانی نظامیان) یا دیکتاتوری چپ افراطی (مانونیستی) را شروع کرده اند. آنها خونریزی میان ارتش و مانونیست ها را که تعداد زیادی از اعضای شان را در کتمندو متمرکز کرده اند رد نمی کنند... تصادم نهایی میان ارتش و مانونیست ها در کتمندو بیشتر از هر زمانی محتمل تر است.

این تهدید کودتا یک امکان واقعی و بزرگ است - بقدر کافی واقعی - تا آن حدی که در 22 اکتوبر رئیس لوی درستیز های ارتش، روکمانگود کاتاوال، شایعات درینمورد را به تندی رد کرد. مانونیست ها ادعا دارند که ارتش در حال تدارک برای کودتا است. این امر قابل توجه و آژیر دهنده است که بی بی سی حتی بخود زحمت نداد که مفکوره همچو جنایتی را محکوم نماید.

دلایل زیادی وجود دارد که چرا تا حال ارتش در صدد یک "زور آزمایی" نه برآمده است، گرچه ضروری نیست که در آینده نیز همچو شیوه ای را بکار بندد. گذشته از هر چیز، ارتش در شکست دادن

جنگ خلق تحت رهبری مانونیست ها ناکام گردید. همچنان گذاشت که امواج حرکت های توده بی در اپریل 2006 به جریان افتد و این وضعیت شاه را وادار کرد که پارلمانی را که منحل کرده بود دوباره فرا خواند. نه تنها شاه گیاتیندرا بلکه ایالات متحده، برتانیه و سایر قدرت های امپریالیستی که در کشور دست داشتند، همچنانکه طبقات حاکمه هند، حد اقل در آن موقع بیمناک شدند که قوای ددمنش به تنهایی نمی تواند رژیم و سیستم اقتصادی و اجتماعی ای را که رژیم از آن نمایندگی میکند و مردم را در بردگی و کشور را تحت کنترل قدرت های خارجی نگه می دارد، حفاظت نماید، این است که آنها در وحله اول اجازه دادند که موافقتنامه صلح امضا شود.

در گزارشی از "گروپ بحران بین المللی" مستقر در بلجیم که توسط رهبران حکومتی غرب و مشاوران آنها رهبری میگردد، کوشش به عمل آمده است که این پیچیدگی ها در نظر گرفته شده و یک راه حل دیگر گونه پیشنهاد گردد.

"گروپ بحران بین المللی" هوشدار می دهد که وضعیت کنونی نیپال را در بهترین حالت می توان شکننده به حساب آورد. حمایت مردمی اولیه حکومت موقت در حال رنگ باختن است. عمدتا بخاطر اینکه این حکومت کمتر کاری برای ایجاد تحول در زندگی بسیاری از نیپالی ها انجام داده است.

این شکنندگی را چیزی بهتر از واقعات دشت مدھیش (ترای)، که در طول مرز هند قرار دارد و در چند ماه گذشته نقطه مرکزی ناآرامی های خشونت آمیز بوده است، نشان داده نمی تواند. این واقعات را گروه های درخواست کننده برای ایجاد تغییر در قانون اساسی موقت و تشکیل جمهوری بر پایه خود مختاری برای منطقه، تحت رهبری داشته اند. بسیاری از آنها توسط مرتجعین مرتبط با شاه و نیروهایی در هند که در جستجوی بی اعتبار ساختن حکومت موقت و سرنگونی احتمالی آن هستند و مشخصا حزب کمونیست نیپال (مانونیست) را بخاطر ناکامی در اجرای تعهدی که درینمورد داده بود، مورد حمله قرار می



دهند. در بدترین واقعه، در حمله دسته جمعی بر سر مانویست ها در شهرک گوار در مارچ گذشته، 27 نفر کشته شدند. سفیر ایالات متحده و چهره های سیاسی هند، همه برای این واقعه کف زدند. گفته می شود که برای مسکن تقریباً نصف نفوس نیپال می باشد، مردم قومیت های گوناگون را در بر می گیرد و زراعت آن، منطقه مذکور را در اقتصاد کشور نقش تعیین کننده ای می بخشد.

سانر اعتراضات تند و شدید نیز از طرف گروه های محروم، مثل سانر اقلیت های ملی، دالیت ها ( " نجس ها " ) و زنان، به میان آمده اند. هیچ یک از آنها تحولات اساسی ای را که توقع داشتند، در موقعیت ستمدیگی شان مشاهده نکرده اند.

آنگاه مسئله سیستم قضائی در میان است. تفسیر " گروه بحران بین الملل " اینست که: « علیرغم تعهدات سی پی ای و تعهدات لفظی در مورد قضا، مصالح سیاسی بطور پیوسته تقدم یافته اند. در دوره انتقالی، ناکامی حکومت در غلبه بر فقدان گسترده اعتماد به سیستم قضایی و اقدامات علیه فرهنگ معافیت، به حقانیت و مشروعیت حکومت آسیب رسانده است.»

گزارش تصدیق می نماید که تنها مانویست ها در حد قابل محاسبه ای شرایط موافقتنامه صلح را واقعا اجرا کرده اند، مخصوصاً در مورد خلع سلاح ارتش رهاییبخش خلق، در حالیکه سانر احزاب، پارلمان و سانر ارگان های حکومت و ارتش خیلی اندک طبق شرایط قرار داد صلح عمل کرده اند.

گزارش می گوید که یکی از این « ناکامی ها در رفع نارسائی ها » نقض توافق در مورد فراهم آوری غذای مناسب، پناهگاه و کمک پولی برای آن اعضای ارتش رهاییبخش خلق تحت رهبری حزب کمونیست نیپال ( مانویست ) بوده است که مطابق به موافقتنامه صلح، در داخل کمپ های مخصوص جابجا شده و سلاح های شان را تحت نظارت سازمان ملل متحد قرار داده اند. (بالاخره به تازگی پارلمان با واگذاری پول برای سه ماه معاش اعضای ارتش رهاییبخش خلق در قرارگاه ها موافقت نموده است.)

یکی از افتضاحات مهم دیگر، ناکامی در اجرای وعده داده شده برای تحقیقات رسمی در مورد سرنوشت مفقود شدگان توسط قوای مسلح در طی ده سال جنگ خلق است. همچنان حکومت در مورد

خواست رسیدگی به قتل عام تظاهر کنندگان غیر مسلح توسط سلطنت و ارتش در جریان خیزش توده بی ماه اپریل 2006، ناکام گردیده است. تحقیقات بعدی در مورد مفقود شدگان حتی بیشتر از پیش رهبری ارتش را افشا و خشمگین نمود. بعد از آن فرماندهی موجود ارتش وسیعاً مسئول قتل ها پنداشته می شود.

به نظر " گروه بحران بین المللی « در راه پایان دادن به حالت شکنندگی، بازیابی مشروعیت رژیم و حفظ پروسه صلح، یک مانع دست و پا گیر، پا بر جا ماندن رفتار مانویست ها است، به ویژه مادامی که آنها ایده تغییر انقلابی را رها نکرده اند ( گرچه آنها می گویند که آنها انقلاب صلح آمیز می خواهند. ) « گزارش تقصیر ناکامی در به سر رساندن معامله های بدست آمده در موافقتنامه صلح جامع و توجه به امور معقول مورد علاقه مانویست ها را بیشتر به دوش احزاب اصلی می اندازد: « توپ در میدان حکومت است. حکومت و احزاب موسس آن باید به تلاش شان برای برگرداندن مانویست ها به حکومت ادامه دهند.»

نمایندگان سفرای هفتگانه اتحادیه اروپا مقیم کتندو و رئیس هیئت اعزامی سازمان ملل متحد در نگرانی " گروه بین المللی بحران " در مورد به جریان انداختن پروسه صلح و یقینی ساختن برگزاری انتخابات، شریک هستند. آنها در اوایل اکتوبر به رهبران احزاب اصلی درینمورد فرا خوان دادند.

اما این فقط یک جهت از سفارشات و طرق اتخاذ شده توسط آن مراکز قدرت خارجی است که عمیقاً درین پروسه دخیل هستند. گزارش، بیدرنگ به بیان مجدد در مورد تداوم نقش مرکزی ارتش در هر گونه فرجام قابل قبول می پردازد. بازیکنان بین المللی نیرومند، در قدم اول هند و ایالات متحده، هنوز هم ارتش را آخرین وسیله دفاعی در برابر قدرتی مکنه مانویست ها یا فروپاشی حکومت می دانند. اینکه آنها در مقابل هر ریفورم فوری حالت دفاعی می گیرند، فرماندهان محافظه کار را تشویق و تشویق می نماید.

ارتش پیوند نزدیکی با سلطنت دارد. به همین جهت از میان بردن تاج و تخت گیانیندرا اینچنین مسئله آزار دهنده ای تبارز نمود. شاه کارائی رسمی خود را از دست داده است و کلمه " شاهی " علامت سرنوشتی ارتش سلطنتی را بر خود دارد،

اما آنطوریکه گزارش نشان می دهد: « ارتش فرا تر از هر نوع کنترل دموکراتیک با مفهوم، خود مختار باقی مانده است. طرح به حاشیه راندن ارتش ارزش و اعتباری ندارد و از آن عمیقاً دخالت مشکوک ارتش در سیاست به مشاهده می رسد. « گروه بحران بین المللی ادامه می دهد: « با توجه به اوضاع داغ سیاسی و وضعیت ضعیف امنیتی، بی ثبات کردن بزرگترین نیروی امنیتی بی فایده است.»

" گروه بحران بین المللی " اخطار می دهد که: ولی ارتش به تنهایی قادر نیست یک حکومت پرو امپریالیست به وجود آورد. گزارش نتیجه گیری می نماید که: « خواست های مردمی برای تحول کنار نخواهند رفت و الزاماً باید مورد توجه باشند.»

وظیفه ای را که امپریالیست ها برای پروسه صلح تعیین کرده اند عبارت است از نفی جنگ خلق و مفیدیت ها، مواد و مصالح و اعتبارایدنولوژیک - سیاسی آن. آنها نیازمند آراستن یک سیستم حکومتی همراه با تغییرات اندک، بدون کدام تحول اساسی و باور مند ساختن تعداد نسبتاً کافی مردم به این امر است که بدیل واقع بینانه ای در برابر سیستم آنها وجود ندارد. ارتش موجود به مثابه خدمتگذار آنها و قلب قدرت دولتی به موجودیت خود ادامه خواهد داد تا سیستم اجتماعی را - در آخرین تحلیل - در مقابل مردم حفاظت نماید.

ولی همین دولت، سیستم اجتماعی و نظم جهانی، دقیقاً همان چیز هایی هستند که حزب کمونیست نیپال ( مانویست ) جنگ خلق را برای سرنوشتی آنها براه انداخت. همین امر واقعا قلب موضوع است. بر علاوه « خواست های مردمی برای تحول» که « کنار نمی روند» بطور واضح و آشکار همان چیزهایی بودند که آتش این جنگ را شعله ور ساختند.

کشور در آب های نامکشوف و متلاطم شناور است. در هفته ها و ماه های آینده تکلیف قطعی روشن خواهد شد.

بقیه از صفحه ( 15 )

### کودتا در کودتا

اما جنگ در دره سوات ادامه یافته و علیرغم اینکه احزاب اصلی پارلمانی از تحریم انتخابات صرف نظر کرده اند، هنوز اوضاع کاملاً تثبیت نیست. تشدید درگیری ها و حملات انتحاری قویاً محتمل است و برگذاری انتخابات هنوز تحت سوال است.

## خوزه ماریا سیسون را آزاد کنید!

اعلام کنند و دست از تعقیب سیاسی وی بردارند.

### کمیته جنبش انقلابی

#### انترناسیونالیستی

30 اگست 2007

یادداشت: آخرین خبر در مورد رفیق سیسون حاکی است که او از زندان رها گردیده است. در مورد اینکه دوسیه نسبتی ایشان که توسط مقامات حکومت هالند ترتیب گردیده بود چه وضعیتی بخود گرفته است، متاسفانه اطلاعی نداریم.

بلکه حمله ایست به هزاران انقلابی و فعال سیاسی در سراسر جهان که به اروپا می آیند، چرا که در کشور خود به شدت تحت تعقیب می باشند. اگر اولیاء امور در هالند موفق شوند رفیق سیسون را محاکمه کنند، باید انتظار عواقب نحس و گسترده ای را داشته باشیم.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از طرف کل این جنبش، همه نیروها و افراد کمونیست، انقلابی و مترقی را فرا می خواند که صدای اعتراضشان را بلند کرده و از اولیاء امور در هالند بخواهند که خوزه ماریا سیسون را آزاد و همه اتهاماتی را که به وی بسته اند مردود

رفیق سیسون از رهبران مبارزات مردم فیلیپین است و صرفاً به همین دلیل است که دولت های ارتجاعی فیلیپین، یکی پس از دیگری و بی وقفه در صدد شکار وی بوده اند. مبارزاتی که رفیق سیسون درگیرشان است، مورد حمایت میلیون ها فیلیپینی از اقشار و طبقات مختلف می باشد، این واقعیتی است که حتی رسانه های ارتجاعی نیز به آن اذعان دارند. با این وجود، امپریالیزم امریکا و اتحادیه اروپا بارها کوشیده اند به رفیق سیسون مارک "تروریست" بزنند. دستگیری رفیق سیسون نه تنها ضربه بزرگی به مبارزات مردم فیلیپین است،

%%%

## کودتا در کودتا

جاگیرداران ( فنودالان ) سندی و پنجابی در دو ایالت سند و پنجاب اکثریت گرفتند. این حمایت در سال های بعد گسترش بیشتری یافت و تمامی آن مناطق هند را در بر گرفت که اکثریت نفوس شانرا مسلمانان تشکیل می دادند. به این ترتیب در واقع تشکیل کشور پاکستان محصول حمایت جاگیرداران مسلمان هند از مسلم لیگ بود که با رو گردانی از برنامه اصلاحات ارضی اعلام شده حزب کنگره هند، پشت پناهی محمد علی جناح و حزب تحت رهبری اش را در پیش گرفته بودند. به این ترتیب پایه طبقاتی فنودالی یکی از مشخصه های اساسی طبقاتی تشکیل کشور پاکستان محسوب می گردد.

اگر به تاریخ شبه قاره هند در زمان تسلط استعمار انگلیس به دقت توجه کنیم می بینیم که اکثریت جاگیرداران ( فنودالان ) کنونی در پاکستان، نواده ها و کواسه های خادمان صدیق و نوکران قره کمر استعمار گران انگلیس هستند. در واقع اکثریت روسای قبایل و اقوام و جاگیر داران ساکن در قلمرو کنونی پاکستان، به استعمار گران انگلیس تسلیم نشدند و مقاومت علیه آن ها را در پیش گرفتند. استعمار گران انگلیسی ضمن سرکوب آنها و ضبط جایداد های شان و سپردن آنها به خادمان و نوکران مطمئن خود، طبقه جاگیرداران ( فنودالان ) تابع و فرمانبردار را پرورش دادند. از میان

نمود:

1 - تشدید و گسترش فوق العاده تروریسم و افراطگرایی سیاسی و مشخصاً تروریسم و افراطگرایی بنیادگرایانه اسلامی در پاکستان.

2 - فروپاشی ساختار دولتی پاکستان از طریق پیدایش و سیر رو به رشد ناهماهنگی میان نهاد های مختلف دولتی و بطور مشخص ناهماهنگی میان قوه قضائیه و قوه مجریه.

3 - ایجاد و سیر رو به گسترش فضای عدم اعتماد نسبت به سالمیت و آینده پاکستان در میان مردم.

جنرال پرویز مشرف در سخنرانی اش راجع به عوامل منطقه یی و بین المللی اعلام حالت اضطرار در پاکستان چیزی نگفت. اما روشن است که این حرکت حاکم نظامی پاکستان صرفاً ناشی از عوامل داخلی و کشوری نبوده بلکه عوامل منطقه یی و بین المللی خود را نیز داشته است.

با یک بررسی تاریخی فشرده می توان دریافت که خواست مسلم لیگ برای تشکیل یک کشور مستقل برای مسلمانان شبه قاره هند، در هند برتانوی زمانی بصورت جدی در آمد که حزب کنگره هند برنامه اصلاحات ارضی خود را اعلام نمود. در انتخاباتی که متعاقب اعلام این برنامه در هند برتانوی صورت گرفت، مسلم لیگ برای اولین بار بر پایه حمایت

روز سوم نوامبر در حالیکه جلسات دادگاه عالی پاکستان در مورد قانونیت و عدم قانونیت انتخاب مجدد جنرال پرویز مشرف در مقام ریاست جمهوری پاکستان پایان نیافته بود و هنوز جریان داشت، حاکم نظامی پاکستان در این کشور حالت اضطرار اعلام نمود. در پی این اعلام حالت اضطرار که پس از برگزاری یک جلسه وسیع مقامات عالیرتبه نظامی و ملکی دولتی پاکستان به ریاست جنرال پرویز مشرف به عمل آمد، قضات دادگاه عالی پاکستان و دادگاه های ایالتی چهارگانه این کشور همگی از کار بر کنار شدند، پخش برنامه های تلویزیون های خصوصی به حالت تعلیق در آمدند و در مجموع سانسور وسیعی بر مطبوعات و رسانه ها اعمال گردید. قبل از آنکه حالت فوق العاده اعلام شود، دسته های ویژه اردوی پاکستان مراکز حساس در کشور و نقاط حساس شهر اسلام آباد و شهر های مرکزی ایالات چهار گانه پاکستان را در کنترل گرفتند.

شب هنگام سوم نوامبر، خیلی نا وقت و وقت کمی مانده به نیمه شب، جنرال پرویز مشرف در تلویزیون دولتی پاکستان ظاهر شد و در مورد دلایل اعلام حالت اضطرار به سخنرانی پرداخت. این سخنرانی از رادیوی دولتی پاکستان نیز پخش گردید. رویهمرفته او برای اعلام حالت اضطرار در پاکستان سه دلیل ذکر

همین ها بود که در دوران سلطه استعمار انگلیس، سرمایه داران دلال پرورش یافتند. با تشکیل پاکستان در واقع فئودالان و سرمایه داران دلال پرورده شده توسط استعمار انگلیس، قدرت را از استعمار گران انگلیسی تحویل گرفتند. با تکیه بر همین پایه طبقاتی، سیاست دولت پاکستان از ابتدای تشکیل تا حال با سلطه اسلامیزم، میلیتاریزم و غربگرایی رقم خورده است. پاکستان کشوری است که تاریخ موجودیت آن به مثابه یک کشور از 14 اگست سال 1947 آغاز می گردد. یعنی این کشور فقط شصت سال عمر دارد و قبل از آن اصلا در جغرافیای سیاسی جهان موجودیت نداشته است. پاکستان بر مبنای " نظریه موجودیت دو ملت در هند " تشکیل گردید: یکی ملت هندو و دیگری ملت مسلمان. مناطقی از هند برتانوی که نفوس مسلمان ها در آنها از اکثریت برخوردار بودند و رویهمرفته پاکستان را تشکیل دادند، از وحدت جغرافیایی بر خوردار نبودند. به همین جهت پاکستان به مثابه یک کشور ولی در دو بخش جداگانه پاکستان شرقی و پاکستان غربی، یکی در شرق جمهوری هند و دیگری در غرب جمهوری هند، تشکیل گردید. " نظریه موجودیت دو ملت در هند " از دو جهت یک نظریه غلط و نادرست بوده و هست:

اولا از لحاظ اینکه ملت ها نه بر مبنای مذهب بلکه بر مبنای عوامل اساسی دیگری از قبیل سر زمین مشترک، زبان مشترک، تاریخ و فرهنگ مشترک و اقتصاد مشترک به وجود آمده اند و نه بر مبنای دین و مذهب مشترک. ولی علیرغم این موضوع چنانچه باز هم دین و مذهب مشترک را بطور ویژه ای در سرزمین شبه قاره هند بتوانیم اساس تشکیل ملل بیندازیم، حد اقل می توانیم علاوه از هندو ها و مسلمانان از سیک ها، عیسوی ها و بودایی ها نیز به مثابه پیروان ادیان مستقل یاد نمائیم. مخصوصا سیک ها علاوه از داشتن دین مشترک دارای سر زمین مشترک و زبان مشترک نیز هستند. در واقع بر مبنای همینگونه برداشت بود که جنبش مبارزه برای تشکیل کشور خالصتان عرض وجود کرد، جنبشی که به نظر نمیرسد هنوز هم کاملا نابود شده باشد.

دوما از لحاظ اینکه نه تنها هندوان شبه قاره هند بلکه مسلمانان شبه قاره هند نیز

در میان ملیت های گوناگون این منطقه پراکنده اند و از وحدت ملیتی برخوردار نیستند. به همین جهت هم هند و هم پاکستان کشور های کثیر الملیتی محسوب میگردند و نه کشور های تک ملیتی. بطور مشخص خود کشور پاکستان از پنج منطقه مختلف که ملیت های گوناگونی در آنها از اکثریت برخوردار بوده و هستند، تشکیل گردید:

1 - بنگال شرقی.

2 - پنجاب غربی.

3 - سند.

4 - پشتونستان شرقی.

5 - بلوچستان شرقی و جنوبی.

به همین جهت پاکستان از همان ابتدای تشکیل به مثابه یک کشور، بصورت بالقوه قدرتمندی در معرض تجزیه و فروپاشی قرار داشته و همچنان قرار دارد. اگر توجه کنیم که هم اکنون نفوس بنگله دیش ( پاکستان شرقی قبلی ) 170 میلیون نفر و نفوس پاکستان موجوده ( پاکستان غربی سابق ) 160 میلیون نفر بر آورد میگردد، باید پذیریم که با جدا شدن پاکستان شرقی و پاکستان غربی از هم و تشکیل کشور مستقلی بنام بنگله دیش، در واقع بخش بزرگتر کشور پاکستان تشکیل شده در سال 1947 از لحاظ نفوس، از پیکر آن جدا شده و دیگر به آن کشور تعلق ندارد. درین معنی می توانیم بگوئیم که کشور پاکستان تشکیل شده در سال 1947 عمدتا فروپاشیده است.

در تجزیه پاکستان و به بیان بهتر در فروپاشی این کشور و تشکیل کشور بنگله دیش به مثابه یک کشور مستقل از پاکستان، لشکر کشی هند بالای پاکستان و تسخیر پاکستان شرقی توسط نیروهای نظامی هند نقش عمده بازی نمود. با وجودی که مبارزات توده های بنگله دیشی نیز در تشکیل کشور بنگله دیش دیدخل بوده است، اما نمیتوان این مبارزات را عامل عمده محسوب نمود. به همین جهت تهدید هند علیه پاکستان یک تهدید واقعی و فوق العاده خطرناک است که تا هم اکنون نیز دوام یافته است.

در واقع گاندی و رهبران حزب کنگره هند در سال 1947 تشکیل کشور جداگانه ای را برای مسلمانان شبه قاره هند با اکراه پذیرفتند. طبقات و هیئت های حاکمه هندی در طول شصت سال گذشته بار بار در نظر و عمل نشان داده اند که هنوز هم از ته دل موجودیت پاکستان را نپذیرفته اند. اما منازعه میان پاکستان و هند تنها

به همین مسئله محدود نمی گردد. در حالیکه حاکمان هندی موجودیت خود پاکستان را از ته دل نمی پذیرند، حاکمان پاکستانی دعوا بر سر کشمیر با هند را از همان سال 1947 تا کنون تعقیب کرده اند. بر پایه همین منازعات تا حال سه جنگ بزرگ میان هند و پاکستان رخ داده است: جنگ سال 1947، جنگ سال 1965 و جنگ سال 1973. نتیجه این جنگ ها یکی دوام حالت تجزیه کشمیر میان هند و پاکستان و بر قراری تسلط هند بر بخش عمده آن و دیگری تجزیه پاکستان و تشکیل کشور بنگله دیش به مثابه یک کشور مستقل از پاکستان بوده است. بنابراین پاکستان در دعوا با هند نه تنها تا حال به " فتح کشمیر " نائل نگردیده است بلکه نصف بیشتر نفوس اولیه خود را در جریان پیشبرد این منازعه و دعوا باخته است.

از جانب دیگر سرحدات غربی پاکستان نیز امن نیست. دعوا میان حکومت های افغانستان و پاکستان بر سر خط دیورند از همان زمان تشکیل پاکستان شروع شد و با جذر و مد تا حال دوام یافته است. با وجودی که این دعوا به دلیل ناتوانی و ضعف حکومت های افغانستان، هیچگاهی همانند دعوا با هند شدید نبوده است، اما در پهلوی آن منازعه یک منبع درد سر و تشویش دایمی برای حاکمان پاکستانی بوده و هست.

با توجه به مجموعه این عوامل است که اردوی پاکستان از همان ابتدای تشکیل این کشور تا حال نقش برجسته و درجه اول در سیاست این کشور بازی نموده است. البته مسلم است که در ترکیب هر دولتی قوت های مسلح نقش محوری بازی می نماید، اما این نقش محوری به صورت ها و اشکال گوناگون اعمال میگردد. در دموکراسی های تیپ غربی، قوت های مسلح متعلق به اردو در شرایط عادی در رابطه با مسائل سیاسی بیطرف قلمداد می گردند و ظاهرا در این مسائل مداخله نمی نمایند. چنین حالتی حتی در دموکراسی های بورژواکمپرادوری - فئودالی ای مثل دموکراسی هند نیز ظاهرا رعایت میگردد. اما در پاکستان چنین نیست.

پاکستان قسمت بیشتر عمر شصت ساله خود را ( تقریبا 35 سال آنرا ) تحت سیطره و حکومت مستقیم نظامی جنرالان اردو یعنی جنرال ایوب خان، جنرال یحیی خان، جنرال ضیاءالحق و جنرال پرویز مشرف سپری کرده است.

حکومت های ملکی ایکه در مقاطع مختلف 25 سال باقیمانده در پاکستان وجود داشته اند، همگی بلا استثناء حکومت های ضعیفی بوده اند و در طول همین سال ها نیز قدرت واقعی دولت مستقیمی در دست اردو قرار داشته است، البته با یک پوشش بسیار نازک. مثلا در طول سال های میان اختتام حاکمیت جنرال ضیاءالحق و شروع حاکمیت جنرال پرویز مشرف، چندین حکومت ملکی از طریق به اصطلاح انتخابات پارلمانی رویکار آمدند. اما هیچ یک از این حکومت ها و پارلمان ها نتوانستند مدت کار خود را تکمیل نمایند و اکثریت آنها توسط روسای جمهور و البته در اثر فشار های وارده از سوی اردو برطرف و منحل گردیدند و آخرین شان در اثر کودتای جنرال پرویز مشرف برکنار گردید.

شمولیت پاکستان در مجمع کشورهای مشترک المنافع و اتحادیه نظامی سینتو، از همان ابتدای تشکیل، این کشور را از لحاظ صفتبندی بین المللی در اردوگاه امپریالیست های غربی قرار داد. حتی بعد از آنکه سینتو به یک اتحادیه نظامی بيمصرف تبدیل شد و با استعفاي پاکستان و ایران از آن عملا از میان رفت و پاکستان به کنفرانس کشورهای غیر متعهد پیوست، نیز صفتبندی مذکور از میان نرفت.

در بحبوحه پیروزی انقلاب ضد سلطنتی ایران در ابتدای سال 1979، تمامی دفاتر و تشکیلات مرکزی استخباراتی امریکا (CIA) در منطقه، از تهران به اسلام آباد انتقال یافت و نقش سر ژاندارمری منطقه یی برای امپریالیست های امریکایی که قبلا بر عهده شاه ایران قرار داشت، به جنرال ضیاءالحق حاکم نظامی پاکستان سپرده شد.

حتی قبل از این، در زمان حکومت ذوالفقار علی بوتو در پاکستان، بنیاد گرایان اسلامی افغانستان لانه کرده در پاکستان، بخوبی مورد حمایت حکومت پاکستان قرار گرفتند. با تکیه بر همین حمایت، چند بلوا در افغانستان بر پا شدند و توانستند با ایجاد فشار هایی بر رژیم داود خان در افغانستان، در پهلوی سانر عوامل، در کشاندن آن رژیم به سوی غرب نقش بازی نمایند.

پس از کودتای 7 ثور 1357 و رویکار آمدن رژیم مزدور خلقی ها و پرچمی ها در افغانستان، این در واقع سفارت امریکا در اسلام آباد بود که با همکاری مستقیم ساواک شاه در ایران و دخالت مستقیم

خود جنرال نصیری رئیس سابق ساواک شاه، سازماندهی و تنظیم جهادی های افغانستانی علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان را بر عهده گرفت.

در زمانیکه افغانستان مورد تجاوز و اشغال قوت های نظامی سوسیال امپریالیستی قرار گرفت، دفاتر و تشکیلات مرکزی استخباراتی امریکا در منطقه، در اسلام آباد اخذ موقع کرده بود. CIA و حکومت نظامی ضیاءالحق در پاکستان در یک همکاری نزدیک و فشرده با هم توانستند پاکستان را به کشور خط مقدم جبهه برای امپریالیزم امریکا، علیه پیشروی سوسیال امپریالیست ها در منطقه مبدل کنند و وابستگی استراتژیک ارتجاع حاکم بر پاکستان را به امپریالیست های امریکایی و متحدین غربی اش به شدت تقویه نمایند.

در طول سال هایی که در افغانستان جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیست ها از یکجانب و مقاومت علیه این تجاوز و اشغالگری از جانب دیگر ادامه داشت، پاکستان به محل گرد آوری و سازماندهی کمک های تسلیحاتی و پولی امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیست و دنباله روان مرتجعش در جهان، برای نیروهای اسلامی در افغانستان مبدل گردید.

این وابستگی استراتژیک حاکمان پاکستان به امپریالیست های امریکایی و متحدین انگلیسی و غیر انگلیسی اش نه تنها در طول دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان و در دوره های حکومت نجیب، حکومت جهادی ها و حکومت طالبان در افغانستان دوام نمود، بلکه پس از حادثه یازدهم سپتامبر و آغاز کارزار تجاوز گرانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان علیه افغانستان و اقدام قهری آنها برای سرنگونی امارت اسلامی طالبان و درهم کوبیدن پایگاه های القاعده در افغانستان نیز ادامه یافت. اما این بار به دلیل بروز نا هماهنگی و تناقضات شدید در هر سه رکن اسلامیزم، میلیتاریزم و غربگرایی، به نظر می رسد اوضاع برای حاکمان پاکستان خطرناکتر از هر مقطع دیگر تاریخ این کشور است.

همانطوریکه قبلا گفتیم پاکستان بر مبنای فرضیه موجودیت یک ملت مسلمان در پهلوی ملت هندو در هند، به وجود آمد.

در واقع بر همین مبنا بود که در قانون اساسی سال 1973 پاکستان، که بر پایه توافق عمومی تمامی نیروها و شخصیت های سیاسی موجود در پاکستان آن وقت تدوین و تصویب گردید، رسما مسجل گردیده است که اسلام مبنا و اساس قانونگذاری در پاکستان را تشکیل می دهد. این قانون اساسی در زمان قدرت ذوالفقار علی بوتو تدوین و تصویب گردیده است. شعار اساسی ذوالفقار علی بوتو و حزب تحت رهبری اش ( حزب مردم پاکستان ) عبارت بود از: " اسلام دین ما است، دموکراسی سیاست ما است و سوسیالیزم اقتصاد ما است. " این شعار فعلا توسط بینظیر بوتو و حزب مردم پاکستان قرار ذیل مطرح میگردد: " اسلام دین ما است، دموکراسی سیاست ما است و عدالت محمدی اقتصاد ما است. " با تکیه بر همین مبنا ها بود که اسم رسمی دولتی پاکستان در زمان حاکمیت ضیاءالحق " جمهوری اسلامی پاکستان" اعلام گردید. اصلاحاتی که در زمان حاکمیت جنرال ضیاءالحق در قانون اساسی پاکستان صورت گرفت، خصوصیات اسلامی آنرا قوی تر ساخت و اصلاحاتی که تحت حاکمیت جنرال پرویز مشرف در آن صورت گرفته است، خصوصیت اسلامیستی اولیه و اصلاحات تقویتی زمان ضیاءالحق را دست نخورده باقی گذاشته است. گرچه جنرال پرویز مشرف در ابتدای قدرتگیری اش اداها و اطوار های مسخره ای مبنی بر سکولار بودن به عمل آورد و باری خود را پیرو مصطفی کمال اتاترک قلمداد کرد، اما شعار اصلی و همیشگی اش " اسلام میانه رو و روشن خیال " بوده و هست.

حاکمان پاکستان همیشه این کشور را " قلعه مستحکم اسلام " می خوانند و بخصوص پس از اتمی شدن پاکستان و تبدیل شدن این کشور به یگانه کشور اسلامی دارای قدرت اتمی، روی این امر با فخر و مباحات تاکید میکنند. چه در سال های 70، چه در زمان ضیاءالحق و چه در مقاطع بعد از آن، در طول زمان قبل از یازدهم سپتامبر و آغاز کارزار تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان، ارکان سه گانه اسلامیزم، میلیتاریزم و غربگرایی رویهمرفته در یک هماهنگی کلی در پاکستان پیش می رفتند. اما پس از آن هماهنگی کلی مذکور از میان رفت و تناقضات مهمی میان رکن های مختلف و حتی میان هر یکی از این

رکن ها بروز نمود. بخشی از اسلامیزم پرورده شده توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در طول قرن بیست، بخصوص نیمه دوم آن، پس از حادثه یازدهم سپتامبر 2001، در مقابل پرورش دهندگان خود قرار گرفتند و مورد خشم و غضب و سرکوب آنها واقع شدند. در نتیجه هماهنگی کلی میان اسلامیزم و امپریالیزم غرب در سطح بین المللی از میان رفت. این امر نمی توانست در پاکستان انعکاس نسبتا نیرومند خود را نداشته باشد.

حاکمیت پاکستان به عنوان یکی از متحدین اصلی امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در منطقه، در جنگ تجاوز کارانه و اشغالگرانه در پهلوی امپریالیست های امریکایی و انگلیسی قرار گرفتند. امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در واقع از راه پاکستان، اعم از راه زمینی و هوایی، بالای افغانستان یورش بردند. به این ترتیب حاکمیت پاکستان نقش مهمی در کلیت کارزار تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی براه افتاده بازی کرد. بطور خاص می توان گفت که نقش حاکمیت پاکستان در سرنگونی رژیم طالبان و سرکوبی القاعده در افغانستان حیاتی بوده است، در حالیکه همین حاکمیت نقش کلیدی ای در سازماندهی اولیه طالبان، قدرتگیری آنها و ادامه حاکمیت شان بازی کرده بود و دولت پاکستان یکی از سه دولتی بود که امارت اسلامی طالبان را به رسمیت می شناخت. هم اکنون نیز نقش حاکمیت پاکستان در ادامه حضور اشغالگرانه قوت های امپریالیستی در افغانستان و همان ادامه سرکوب طالبان و القاعده توسط آنها حیاتی است.

اما سیاست های تقویتگرانه امپریالیستی و ارتجاعی قدرتمندی که در رابطه با بنیاد گرایی افراطی اسلامی، در دوره جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان و تجمع و سازماندهی جهادی های اسلامیت سراسر دنیا در پاکستان و اعزام آنها به افغانستان، و همچنان در دوره پیدایش، عروج و حاکمیت طالبان در افغانستان، در پاکستان پیش برده شد نه تنها باعث تقویت و گسترش بیشتر و روز افزون تر نیروهای بنیادگرای اسلامی در این کشور گردید، بلکه باعث شد که طرفداران همین نیروها بیشتر از پیش مواضع قدرتمندی در اردو و پروکراسی پاکستان بدست بیاورند. پس از آنکه ورق برگشت و حاکمیت تحت

سردمداری جنرال پرویز مشرف در ضدیت با طالبان و القاعده قرار گرفت و به سرکوبگران آنها پیوست، بخش مهمی از بنیاد گرایان اسلامی افراطی در درون دستگاه دولتی پاکستان و همچنان در بیرون از آن در ضدیت با این حاکمیت قرار گرفتند. طی چند سال، حاکمیت پاکستان مداوما در نوسان و تزلزل میان برخورد با این نیروها و جستجوی راه های سازش و همسویی مجدد با آنها قرار داشت. این کش و گیر و کشمکش چند ساله باعث جنر و مد هایی در اوضاع وزیرستان، چندین اقدام انتحاری علیه جان جنرال پرویز مشرف از سوی بنیاد گرایان افراطی، دستگیری تعداد زیادی از افراد القاعده توسط قوای امنیتی پاکستانی و تسلیم دهی آنها به امریکایی ها و در عین حال مدارا با فعالیت های طالبان افغانستانی در پاکستان گردید. اما تحت تاثیر تشدید بیشتر اوضاع در منطقه و جهان و همچنان خود پاکستان، سر انجام حادثه مسجد سرخ در اسلام آباد به وجود آمد، پاکستانی ها در " جرگه امن منطقه بی " به منظور ایجاد هماهنگی بیشتر میان دولتین پاکستان و افغانستان شرکت کردند و سر انجام رویارویی میان حکومت پاکستان و طالبان در سوات به وجود آمد.

بطور خلاصه میتوان گفت که از مدتی به اینطرف پاکستان عملا به میدان جنگ میان طالبان پاکستانی و حکومت پاکستان مبدل گردیده است. جالب اینجا است که بعضی از مقامات حکومتی پاکستان زمزمه هایی را براه انداخته اند حاکی از اینکه طالبان پاکستانی در وزیرستان و سوات از طریق افغانستان و با پشتگرمی هند تقویت و تجهیز میگردند.

در هر حال اگر در نظر بگیریم که در پهلوی فعالیت های جنگی طالبان پاکستانی، که مرکز فعالیت شان مناطق پشتون نشین پاکستان است ولی فعالیت های پراکنده ای نیز در مناطق روستایی و شهری سند و پنجاب دارند، ناسیونالیست های بلوچ نیز در حال پیشبرد یک جنگ چریکی علیه حکومت پاکستان هستند، در می یابیم که در پاکستان عملا جنگ داخلی در جریان است.

تحت چنین شرایطی، امپریالیست های امریکایی و متحدین شان، از یکجانب میخوانند نمایشات انتخاباتی و دموکراسی نمایی در پاکستان وجود داشته باشد و از جانب دیگر خواهان فعالیت های بیشتر استخبارات، پولیس و اردوی پاکستان در

جهت سرکوب طالبان و حامیان خارجی آنها در پاکستان و جلوگیری از نفوذ آنها به داخل افغانستان هستند. آنها سعی کردند بینظیر بوتو را در پهلوی جنرال پرویز مشرف قرار دهند تا هم نمایشات انتخاباتی رنگ و لعاب بهتر و بیشتری بگیرد و هم حاکمیت پاکستان از لحاظ موضعگیری ضد طالبانی بیشتر تقویت گردد. بینظیر بوتو که حکومت تحت رهبری اش یکی از ایجاد کنندگان و سازماندهندگان اصلی طالبان بود، اخیرا بطور کامل در زیر درفش " جنگ ضد تروریزم " بوش قرار گرفته و مسئله عمده در جهان و منطقه و پاکستان را جنگ و رویارویی میان دموکراسی و تروریزم اعلام نموده است.

بینظیر بوتو در تسلیم طلبی عام و تماش در قبال امپریالیست های امریکایی آنچنان سر از پا نمی شناسد که اعلام کرده است در صورتیکه به قدرت برسد به نیروهای امریکایی اجازه خواهد داد که در خاک پاکستان علیه تروریست ها دست به عملیات نظامی بزنند.

این تسلیم طلبی آنچنان رسوا و مفتضح بود که حتی جنرال پرویز مشرف، که توانسته است برای دولت پاکستان " مقام " متحد استراتژیک امریکا در بیرون از پیمان ناتو را بدست آورده و در ظرف چند سال گذشته بیشتر از 11 میلیارد دالر کمک های اقتصادی و نظامی از امریکا دریافت کند، علیه آن موضع گرفت و اعلام کرد که قوای نظامی پاکستان خود قادر است مسئولیت جنگ علیه تروریزم را در پاکستان بخوبی پیش ببرد و هیچ ضرورتی برای اجرای عملیات توسط قوای خارجی در پاکستان وجود ندارد. قابل ذکر است که اردوی پاکستان از همکاری نزدیک استخباراتی امریکا و انگلیس برخوردار است و جنرال پرویز مشرف و اردوی پاکستان همین اندازه همکاری نظامی امریکا و انگلیس را با پاکستان کافی میدانند.

ناگفته نباید گذاشت که تا حال نیز دست درازی های نظامی امپریالیست های امریکایی در پاکستان صرفا از مجرا های استخباراتی صورت نگرفته و گاهگاهی عملیات نظامی زمینی و هوایی را نیز در بر داشته است، اما این عملیات ها تا حال بصورت یک جریان مستمر در نیامده اند. بینظیر بوتو در واقع میخواهد قوت های نظامی زمینی امریکایی علنا داخل خاک پاکستان شده و قوای هوایی امریکایی آشکارا به بمباران خاک پاکستان اقدام

نماید. رژیم دست نشانده کرزی در افغانستان نیز در واقع طرفدار اجرای همین خواست بینظیر بوتو است. در عین حال این خواست تا حد زیادی در میان حلقه‌های نظامی معین امریکایی نیز وجود دارد و تا حال چند بار از زبان آنها بیرون زده است. ازین نظر در منطقه نه تنها ایران در معرض خطر تجاوز نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان قرار دارد بلکه پاکستان نیز معروض به چنین خطری هست. اخیرا حتی زمره هایی در مورد خطر افتادن سلاح های اتمی پاکستان به دست " تروریست ها " دوباره براه افتاده است که اشاره ای به ضرورت اداره مراکز سلاح های اتمی پاکستان توسط قوت های امریکایی و متحدین امریکا ( لاید تحت پوشش سازمان ملل متحد ) است.

بهر صورت، حاکمیت تحت سردمداری جنرال پرویز مشرف تحت فشار های وارده از سوی امریکایی ها و انگلیس ها و تشدید بیشتر بحران در پاکستان به مثابه بخشی از تشدید بیشتر بحران در سطح کل منطقه، ناگزیر شد تا حد معینی با بینظیر بوتو به سازش برسد و به او اجازه دهد که به پاکستان برگردد تا بتواند در انتخابات آینده سهم بگیرد، در حالیکه به نواز شریف چنین اجازه ای نداد. اما با توجه به مجموعه اوضاع، سازش میان دو طرف نه می توانست آرام و بی درد سر پیش برود و نه می توانست یک سازش محکم و همه جانبه باشد. بعد از شکلگیری سازش میان جنرال پرویز مشرف و بینظیر بوتو، نه تنها حزب مسلم لیگ قائد اعظم که حکومت را در دست دارد، به موضعگیری هایی علیه بینظیر بوتو دست زده است، بلکه مسئولیت انفجارات کراچی که به کشته شدن و زخمی شدن چند صد نفر از اعضا و هواداران حزب مردم پاکستان انجامید و در اصل برای کشتن بینظیر بوتو براه انداخته شده بود، نیز تا حد زیادی به دوش خود نیروهای امنیتی حکومتی انداخته میشود. حد اقل بی مسئولیتی شدید مقامات امنیتی حکومتی درین مورد مسلم و ثابت است.

در شرایطیکه جنگ در سوات شدت یافته بود، حکومت و پارلمان صوبه سرحد که تحت تسلط اتحاد احزاب اسلامی پارلمانی قرار داشتند در اثر استعفای دسته جمعی پارلمان و حکومت مذکور، بعد از انتخاب مجدد جنرال پرویز مشرف بحیث رئیس جمهور پاکستان در انتخابات فرمایشی،

منحل شده بودند و کشته شدن و زخمی شدن چند صد نفر در حادثه انفجار کراچی انعکاس وسیع و عمیقی یافته بود، دادگاه عالی پاکستان از پذیرش سریع قانونیت انتخاب مجدد جنرال پرویز مشرف بحیث رئیس جمهور پاکستان ابا ورزید و این احتمال به شدت تقویت شد که دادگاه عالی انتخاب مجدد جنرال پرویز مشرف بحیث رئیس جمهور پاکستان را غیر قانونی اعلان نماید. با توجه به اینکه قبلا جنرال پرویز مشرف رئیس دادگاه عالی پاکستان را برطرف کرده بود، اما این برطرفی در پی اعتراضات شدید قضات و وکلای مدافع در سراسر پاکستان، توسط خود دادگاه عالی غیر قانونی دانسته شد و رئیس بر طرف شده دوباره بر حال گردید، حساسیت اوضاع برای اردوی پاکستان و یا بهتر گفته شود جناح مسلط در اردوی پاکستان یعنی جناح جنرال پرویز مشرف، بهتر درک شده می تواند. اردو عکس العمل نشان داد و جنرال پرویز مشرف به عنوان رئیس لوی درستیز های اردوی پاکستان، و نه به عنوان رئیس جمهور پاکستان، حالت اضطرار اعلام نمود. در پی اعلام حالت اضطرار قانون اساسی پاکستان به حالت التوا ( تعلیق ) در آمد و یک فرمان چندین نکته یی به عنوان قانون اساسی موقت اعلام گردید.

حالتی که امروز در پاکستان بر قرار است، گرچه ظاهرا و از لحاظ رسمی حالت اضطرار است، اما از جهات معینی در واقع حکومت نظامی است. حالت اضطرار از جانب رئیس جمهور اعلام میگردد، در حالیکه " حالت اضطرار " فعلی از جانب رئیس لوی درستیز های اردوی پاکستان اعلام شده است. بر علاوه در حالت اضطرار، قانون اساسی در اساس بر حال باقی می ماند و فقط جنبه های معینی از آن بحالت التوا ( تعلیق ) در می آید. در حالیکه در شرایط فعلی قانون اساسی اساسا بحالت تعلیق در آمده است و جای آنرا یک فرمان چندین نکته یی صادر شده از سوی رئیس لوی درستیز های اردو گرفته است. در همین فرمان چند نکته یی صرفا بخش حقوق افراد در قانون اساسی بر حال اعلام شده است که آن هم در عمل چندان مورد تطبیق قرار نمی گیرد.

حالت فعلی در واقع حالت تشدید یافته وضعیت قبلی است که آنهم از جنبه هایی در واقع حکومت نظامی بوده است. جنرال پرویز مشرف در مقام رئیس لوی درستیز

های اردوی پاکستان علیه حکومت نواز شریف کودتا کرد. او چند سال پس از سرنگونی حکومت نواز شریف و اعمال آشکار حکومت نظامی بر پاکستان، در حالیکه مقام نظامی اش را حفظ کرده بود، از طریق براه انداختن یک ریفراندم، که در قانون اساسی سال 1973 پاکستان پیش بینی نشده است، و اعلام برندگی در آن، برای مدت پنج سال مقام رئیس جمهوری پاکستان را بخود اختصاص داد. اما اشغال مقام ریاست جمهوری و فرماندهی عمومی اردوی پاکستان بصورت همزمان و همچنان ریفراندم مربوطه آن، در طول پنج سال گذشته به عنوان یک موضوع مورد منازعه در پاکستان مطرح بوده است.

علاوه از اینها طبق اصلاحاتی که در قانون اساسی پاکستان در دوره اقتدار جنرال پرویز مشرف به عمل آمده است، شورایی بنام شورای عالی امنیت ملی تشکیل گردیده است که رئیس جمهور ریاست آنرا بر عهده دارد و رئیس لوی درستیز های اردوی پاکستان و لوی درستیز های سه گانه قوای زمینی، بحری و هوایی پاکستان در آن رسما عضویت دارند. اعضای دیگر این شورای عالی امنیت ملی عبارت اند از: صدر اعظم، وزرای دفاع و داخله، سخنگویان هر دو مجلس پارلمان مرکزی ( مجلس ملی و مجلس سنا )، والی ( گورنر ) های هر چهار ایالت، وزرای اعلاای هر چهار ایالت و سخنگویان چهار گانه مجالس ایالتی. این شورا ظاهرا یک شورای مشورتی است ولی در عمل عالی ترین مجمع تصمیم گیری اجرایی در پاکستان شمرده می شود. از طریق این شورا در واقع به اردوی پاکستان رسما صلاحیت داده شده است که رهبری سیاسی پاکستان را بر عهده داشته باشد. در طول پنج سال گذشته، حتی قبل از اعلام حالت اضطرار کنونی، این در واقع جنرال پرویز مشرف در مقام ریاست جمهوری و رئیس لوی درستیز های اردوی پاکستان و رئیس شورای عالی امنیت ملی پاکستان بوده است که یکجا با لوی درستیز های سه گانه اردوی پاکستان در مقام اعضای شورای عالی امنیت ملی، دولت پاکستان و امور سیاسی مربوطه آنرا اداره و رهبری کرده اند.

به این ترتیب در حالت فعلی، پاکستان صرفا گام کوچکی با اعلام حکومت نظامی رسمی و همه جانبه فاصله دارد و این گام می تواند به آسانی به پیش

برداشته شود. در عین حال این احتمال نیز وجود دارد که تحت شرایط حالت اضطرار یا رفع ظاهری آن یک انتخابات واضحا مفتضح پارلمانی بر گذار گردد تا هم نمایش انتخاباتی ای صورت گرفته باشد و هم کنترل اردو بر پاکستان بر قرار باقی بماند. شواهد نشان می دهند که سازش میان بینظیر بوتو و جنرال پرویز مشرف در حال شکستن است. حزب مردم پاکستان دیگر صرفا استعفاى جنرال پرویز مشرف از مقام ریاست لوی درستی های اردوی پاکستان را نمی خواهد بلکه خواهان استعفاى وی از مقام ریاست جمهوری پاکستان نیز هست. از جانب دیگر چنین به نظر میرسد که اداره بوش باید تا حد معینی با اعلام حالت اضطرار در پاکستان روی خوش نشان داده باشد. بعد از اعلام حالت اضطرار در پاکستان، هم بوش و هم وزیر خارجه اش از جنرال پرویز مشرف صرفا خواسته اند که از مقام نظامی اش کناره گیری نماید گو اینکه با ریاست جمهوری وی برای پنج سال آینده مخالفتی ندارند.

قبل از برقراری حالت اضطرار در پاکستان، تلاش های معینی از طریق کنفرانس عمومی لندن به ریاست نواز شریف به عمل آمد که یک اتحاد عمومی میان احزاب سیاسی پارلمانتاریستی مخالف جنرال پرویز مشرف و حزب بر سر اقتدار مسلم لیک به وجود آید. اما حزب مردم پاکستان در آخرین لحظات از

همراهی با این تلاش دست کشید و در واقع آنرا به ناکامی کشاند. اینک که سازش میان بینظیر و مشرف در حال شکستن است یکبار دیگر تلاش ناکام قبلی از سر گرفته شده است. چنانچه این اتحاد بر قرار شود، حکومت نظامی اعلام نشده بیشتر از پیش تحت فشار قرار می گیرد و احزاب پارلمانتاریست مخالف چانس بیشتری برای بسیج مردم در حرکت های اعتراضی و تظاهرات بدست می آورند.

مخالفت ها علیه اعلام حالت اضطرار تا حال منحصر به فعالین احزاب، قضات و وکلای مدافع و روز نامه نگاران بوده است. با اینهم حکومت تا حال هزاران نفر از فعالین احزاب سیاسی، وکلا، قضات و روز نامه نگاران را بازداشت کرده است و سانسور شدید بر مطبوعات و رسانه ها را بر قرار نگه داشته است. اکثریت توده های مردم در عین حالیکه به شدت از حکومت جنرال پرویز مشرف ناراضی هستند بالای احزاب پارلمانتاریست نیز اعتماد ندارند. به همین جهت تا حال از شرکت وسیع توده ها در حرکت های اعتراضی خبری نبوده است. جناح حاکم به سختی تلاش دارد که از تحقق عملی چنین امری، از طریق سانسور، سرکوب حرکت های اعتراضی جاری و پیشبرد مانور های سیاسی، جلوگیری به عمل آورد. چنانچه این تلاش کلا به ناکامی بینجامد، که احتمال آن ضعیف است، حاکمان فعلی بر سر دو راهی اعلام

آشکار حکومت نظامی و از دست دادن قدرت قرار خواهند گرفت.

یک چیز مسلم است. اوضاع فعلی به هر طرفی که پیش برود، خرابی روز افزون وضعیت پاکستان در رابطه با خرابی روز افزون وضعیت افغانستان، ایران و کل منطقه همچنان ادامه خواهد یافت و دامنه جنگ های براه افتاده توسط طالبان پاکستانی و همچنان ناسیونالیست های بلوچ بیشتر و وسیع تر خواهد شد و این حالت به نوبه خود در جهت تشدید بیشتر وخامت اوضاع منطقه عمل خواهد کرد.

مشکلی که در پاکستان وجود دارد مشکل توده های مردم، به ویژه کارگران و دهقانان است، که علیرغم اثبات مداوم پوشالی بودن انتخابات پارلمانی در برابر قدرت اردو و جنرالان، هنوز هم از توهامات پارلمانتاریستی بطور قاطع نبریده اند و به همین جهت در بازی های سیاسی پارلمانتاریستی مورد استفاده قرار می گیرند. چنانچه دار و دسته حاکم ناگزیر شود آشکارا حکومت نظامی اعلام نماید، زمینه های خوبی برای زدودن توهامات پارلمانی از میان توده های مردم و جهتدهی آنها در مسیر مبارزات انقلابی حقیقی به میان خواهد آمد. توده های پاکستانی بدون پیشبرد مبارزات انقلابی، سرنگونی نظام حاکم کنونی و برقراری نظام انقلابی مردمی، هرگز قادر نخواهند بود از شر استبداد نظامی، تنوکراسی ارتجاعی و وابستگی به امپریالیزم جهانی نجات یابند. بقیه در صفحه ( 15 )

%%%

## جواب نامه های رسیده

پ. ج. - 16 جون  
سلام!

آیا حزب شما بطور آشکار در داخل افغانستان فعالیت دارد یا خیر؟ هرگاه کسی بخواهد عضو حزب شما باشد چه خطری متوجه اش خواهد بود؟ نسبت علاقه شدید که به شعله جاوید دارم میخوام پاسخ در این مورد داشته باشم.

\*\*\*\*\*

با سلام و درود متقابل!

اگر منظور تان از فعالیت آشکار در داخل افغانستان، فعالیت علنی باشد، باید بگوئیم که خیر، حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان در داخل افغانستان بطور

آشکار فعالیت ندارد، بلکه مخفیانه فعالیت می نماید. حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان در جمهوری اسلامی افغانستان نمیتواند فعالیت قانونی داشته باشد، چرا که مطابق به قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، کمونیست ها در این کشور از حق فعالیت سیاسی محروم هستند.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان حزبی است که با اشغالگران و رژیم دست نشانده آنها مخالفت اصولی و جدی دارد و علیه آنها مبارزه می نماید. آنها به اینچنین حزبی اجازه فعالیت نمی دهند و موجودیت این حزب را غیر قانونی می

دانند.

با توجه به تمامی این مسائل، حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان فقط و فقط از طریق پیشبرد جنگ خلق و با اتکاء به نیروهای مسلح خود خواهد توانست علنا و آشکارا بیرق خود را بر افرازد و در میدان مبارزه قد علم نماید. فعلا حزب برای رسیدن به چنین موقعیتی مبارزه می نماید.

اما اگر منظور تان از فعالیت آشکار، فعالیت تاثیر گذار و ملموس باشد، باید بگوئیم که بلی، در همان سطحی که حزب می تواند - و بتواند - در داخل کشور فعالیت های مبارزاتی خود را پیش ببرد،

فعالیت های مبارزاتی اش تاثیر گذار و ملموس است - و خواهد بود. یقینا عضویت در حزبی که حاکمان خارجی و داخلی فعلی در افغانستان آنرا غیر قانونی می دانند، نمی تواند خالی از خطرات امنیتی باشد. در شرایط امروزی خطر دستگیری و زندانی شدن توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده می تواند برای هر عضو حزب وجود داشته باشد. در شرایط دیگری که بتوانیم بیریق مبارزاتی مان را در میدان نبرد جنگ انقلابی بر افرازیم، یعنی شرایطی که هر عضو حزب باید آماده باشد که در جنگ شرکت نماید، خطر جانی یعنی شرکت در جنگ انقلابی و جانباختن در راه انقلاب و مردم و وطن نیز به وجود می آید. هر عضو حزب باید این خطرات را بجان بخرد، در غیر آن نمی تواند عضو این حزب باشد.

ش. ص. - 25 جون

سلام و احترامات به شما تقدیم است. لطفا اگر زحمت نمی شود جواب دهید که شما نام رهبر مانوئیست های عزیز را نوشته اید. دیگر اینکه آقای مستمندی از کادر های شما لیست بیشتر از 2000 شعله یی ها را داده که در حزب اسلامی فعالیت کرده اند. آیا چنین یاور دیروزی امریکا کمونیست است. لطف نموده جواب بدهید اگر مشکل هم باشد برای شما. تشکر.

\*\*\*\*\*

احترامات متقابل ما را بپذیرید! حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان یک حزب راجستر شده و قانونی در نزد حاکمان خارجی و داخلی موجود در افغانستان نیست که بتواند نام رهبران و حتی کادر ها و اعضای خود را اعلان نماید.

آقای مستمندی نه تنها از جمله کادر های حزب کمونیست (مانوئیست) نیست، بلکه ما در مورد این شخص کدام شناخت مشخص و روشنی نیز نداریم و از کار نامه های خوب و خراب او نیز کاملاً بی اطلاع هستیم.

\*\*\*\*\*

اندريس از سویدن - 13 جولای سلام! به نظرم خیلی خوب است که یک حزب مانوئیست در افغانستان وجود دارد و فعالیت می نماید. برای من یک چیز اعجاب بر انگیز بوده است. شما چقدر بزرگ هستید و تاریخ موجودیت مانوئیست ها در افغانستان

چقدر طولانی است؟

در کار تان موفق باشید!

\*\*\*\*\*

با درود متقابل!

جنبش مانوئیستی افغانستان با تشکیل سازمان جوانان مترقی در سال 1344 (1965) به وجود آمد. سازمان جوانان مترقی جریان (جنبش) دموکراتیک نوین افغانستان را که بنام نشریه اش (شعله جاوید) معروف شد و در افغانستان بطور عموم بنام جریان شعله جاوید شناخته می شود.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان که در اثر وحدت سه تشکیلات مانوئیستی افغانستان (حزب کمونیست افغانستان، سازمان پیکار برای نجات افغانستان و اتحاد انقلابی کارگران افغانستان) به وجود آمد، از لحاظ کمیتی زیاد کوچک نیست، اما در عین حال یک حزب بزرگ و دارای پایه های توده یی وسیع بالفعل نیز محسوب نمی شود. ولی جنبش مانوئیستی افغانستان بصورت بالقوه، چه از لحاظ سابقه تاریخی و چه از لحاظ مساعدت شرایط موجود، دارای پایه های توده یی وسیع و گسترده ای هست و حزب وظیفه دارد که در عین گسترش و استحکام روز افرون صفوف خود، این پایه توده یی بالقوه را به پایه توده یی بالفعل مبدل نماید.

سر فراز باشید!

\*\*\*\*\*

و. ش. - 15 جولای 2007

محترم سر دبیر شعله جاوید! مطلبی در یک سایت خبری دیگر خوانده ام که مرا با قضیه بسیار مهمی که در آینده نزدیک اتفاق خواهد افتاد مواجه ساخته است. تصمیم گرفتم این مطلب را برای شما بفرستم تا در وب سایت تان نشر کنید تا مردم بتوانند در یابند که در کشور چه می گذرد. با بهترین تمنیات.

\*\*\*\*\*

با درود و سلام!

مطلب ارسالی شما را متأسفانه نمی توانیم در وب سایت خود نشر کنیم، چرا که نشر آن با پالیسی نشراتی ما در تخالف قرار دارد. در شرایط فعلی که کشور مورد اشغال قوتهای اشغالگر امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دست نشانده بر مسند امور دولتی نشانده شده است، ما نباید موضوع ملیت ها را، علیرغم اهمیت آن، عمده بسازیم و به مثابه موضوع محوری مبارزاتی مطرح نماییم. مسئله ای که در سند ارسالی شما

مطرح گردیده است در ذات خود غلط نیست، ولی به شرطی که به عنوان یک مسئله تابع و درجه دوم مطرح گردد. متأسفانه در سند ارسالی شما به موضوع اشغال کشور و موجودیت رژیم دست نشانده حتی اشاره ای نیز صورت نگرفته است. به نظر حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان مبارزه علیه شوونیسم ملیتی طبقات حاکمه ملیت پشتون و ستم ملی برای تامین تساوی حقوق میان ملیت های این کشور، یکی از وظایف سیاسی مهم ما را میسازد. اما این مبارزه باید در تایید از محور عمده مبارزاتی، که در شرایط فعلی همانا مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده است، پیش برده شود. بگذار واضحاً برای تان بگوئیم که چنانچه به این مبارزه توجه نیز صورت بگیرد ولی وظیفه عمده مبارزاتی کلاً به فراموشی سپرده شود، نتیجه اش، آگاهانه یا نا آگاهانه، خدمتگزاری به اشغالگران و رژیم دست نشانده خواهد بود.

کامگار باشید!

\*\*\*\*\*

ج. ن. - 29 جولای 2007

من ج. ن. هستم. پدرم ن. س. یکی از اعضای حزب شعله جاوید بود. او توسط جنایتکاران خلقی و پرچمی به تاریخ 2 حوت 1357 دستگیر شد. ما تا حال هیچ خبری از او نداریم و نمی دانیم که وطنفروشانیه که او را دستگیر کردند با او چکار کردند. امید وارم که شما درینمورد برایم معلومات بدهید. نهایت ممنون خواهم شد. تشکر بسیار زیاد از شما.

با امتنان. نامه دیگری از طرف همین دوست ما با عین مضمون به تاریخ 16 اگست 2007 نیز دریافت شده است.

\*\*\*\*\*

دوست عزیز! قبل از همه باید برای تان بگوئیم که نه در موقع دستگیری پدر تان حزبی بنام حزب شعله جاوید وجود داشته است و نه قبل و بعد از آن. جریان شعله جاوید که در همان دهه چهل شمسی با انشعاب گروه پس منظر از آن، دو پارچه شد، در اوائل دهه پنجاه شمسی با انشعابات بیشتری مواجه شد و از هم پاشید. در موقع دستگیری پدر تان، تعداد زیادی از منسوبین سابقه این جریان در چند سازمان و تشکیلات جدا از هم تنظیم شده بودند و تعداد کثیری از آنها هم بدون برخورداری از تعلقات و تعهدات



تشکیلاتی بسر می بردند. اگر روشن شود که پدر شما به کدام تشکیلات سازمانی تعلق داشته است و یا بدون چنین تعلقاتی بوده است، کسب معلومات در مورد وی آسان تر خواهد بود. اگر شما بتوانید چنین معلوماتی برای ما فراهم نمایید، کار ما آسان تر خواهد شد.

در هر حال، پدرتان در اواخر سال 1357 توسط وطنفروشان خلقی و پرچمی دستگیر گردیده است و اینک سی سال از آن تاریخ می گذرد. در واقع پدر شما هم یکی از هزاران شعله بی دستگیر شده توسط مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی است که هرگز به خانه برنگشتند. اگر انگیزه و جرئت انتقامگیری بر حق و اصولی دارید یا پیش بگذارید، در غیر آن صرفا با توسل به روابط خانوادگی و فامیلی داغ های دل خود و ما را تازه نسازید و زندگی تان را پیش ببرید.

\*\*\*\*\*

ا.م. ر. آ. - 15 اگست

آقای عزیز! من وب سایت شما را یافتم و کمی در مورد اهداف تان مطالعه کردم. لذا می خواهم شما را از نزدیک ببینم و ملاقات نمایم. نمبر تیلیفون من ..... است. می خواهم شما را در .... ملاقات کنم.

در اخیر موفقیت تان را می خواهم.

از طرف مخلص شما ا.م. ر. آ.

\*\*\*\*\*

با درود های متقابل!

علاقمندی تان در مورد ملاقات و دیدار مستقیم با ما قابل قدر است. سعی خواهیم کرد بصورت اصولی و هر چه زود تر چنین ملاقات و دیداری صورت بگیرد. تا آن موقع برای شما لازم است که با استفاده از وب سایت حزب، مطالعات تان در مورد اسناد حزب را پیش ببرید و در صورت ضرورت سوالات تان را با ما در میان بگذارید یا حد اقل پیش خودتان تنظیم کنید. برای اینکه بتوانیم با شما مستقیما در تماس شویم نیازمند آنیم تا حد معینی در مورد شما معلومات بدست بیاوریم. در هر حال نشانی تماس با شما را داریم. در موقع لازمه از نزدیک با شما ملاقات خواهیم کرد.

\*\*\*\*\*

جوین ورسیتیج - 20 سپتامبر

به حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان!

کلمات خوبی در مورد امپریالیست های شوروی، در مورد بدکاری های

شوروی علیه افغانستان و سایر مناطق جهان بر زبان می آورید.

اما ایدئولوژی خود شما ( مائونیسم ) راه بهتری نسبت به استالینیسم یا کمونیسم شوروی نیست. مائوتسه دون کشوری بنام تبت را اشغال کرد و مردمان بسیاری را کشت، و همانند اتحاد شوروی بر مردم چین ستم روا داشت، همانگونه که استالین در اتحاد شوروی روا داشته بود. از جمله بدی های استالینیسم و مائونیسم تجارب خجالت آور آنها در قبال دموکراسی و کلا ایده آل کمونیستی کارل مارکس است. من یقین دارم که مارکس هیچگاه یک دولت یک حزبی نمیخواست و هیچگاه نمیخواست که بر پرولتاریا دیکتاتوری اعمال گردد.

بردن کمونیسم در میان مردمی مثل مردم افغانستان آسان نیست. امید وارم کوشش نکنید این کار را از طریق خشونت انجام دهید. من به مثابه یک کمونیست دموکرات فکر میکنم که خشونت فقط موقعی باید بکار برده شود که شما اجازه نداشته باشید ایده آل های تان را برای عامه بیان کنید.

اما اگر شما برای حقوق دموکراتیک تان می جنگید، پس هیچگاه افراد ملکی را هدف قرار ندهید، بلکه تنها قوای سرکوبگر پولیس و اردو را مورد هدف قرار دهید. اما باز هم می گویم که فقط موقعی خشونت را بکار برید که در یک ملت آزاد دموکراتیک زندگی نمی کنید. بعد از انقلاب هرگز قدرت را تصرف نکنید، برای گرفتن قدرت از طریق انتخابات به مردم مراجعه کنید و برای تسلیم دهی قدرت به برنده انتخابات آمادگی داشته باشید هیچگاهی کوشش نکنید که انتخابات دموکراتیک را در کشورتان سبوتاژ کنید.

چرا این را می گویم؟ زیرا کمونیست های بسیاری خلاف آنچه را که من در اینجا بیان داشتم انجام داده اند. کمونیست های بسیاری بر ملت ها دیکتاتوری استالینی اعمال کرده اند. بنابراین اگر می خواهید که جهان شما را یک حزب ضد دموکراتیک نداند سعی کنید قدرت را از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک بدست آورید.

بخاطر سلوک سرمایه دارانه امریکایی از این کار خود داری نکنید. امریکا مزخرف است، اما آنها چیزی دارند که بسیاری مردم ندارند: آزادی ( تنها آزادی شخصی، از نگاه اقتصادی آنها بردگان بازار سرمایه داری هستند).

حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان! پیکار شما برای سوسیالیسم در افغانستان را خوش اقبال میخوایم. اگر شما از طریق خشونت قدرت را بدست نگیرید، اگر شما آزادی بیان و آزادی مطبوعات را سرکوب نکنید، آنگاه یک حزب کمونیست دموکراتیک خواهید بود.

سر فراز باشید!

با درود های سوسیالیستی!

\*\*\*\*\*

دوست عزیز!

حزب ما ارزیابی شما را در مورد مانو و مائونیسم و همچنان استالین و - به قول شما استالینیسم - یک ارزیابی نادرست و غلط میدانند. مائونیسم سومین مرحله در تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتاری است و خدمات مانو به این ایدئولوژی و علم ادامه تکاملی خدمات مارکس و لنین است. نظر شما در مورد به اصطلاح اشغال تبت و تحمیل ستم بر مردم چین توسط مائوتسه دون از ریشه غلط است. همچنان نظر شما در مورد استالین و حزب و دولت شوروی در زمان وی نیز عمدتا نادرست است. یقینا هیچ انقلاب ناب و خالصی نمیتواند وجود داشته باشد و در هر انقلابی اشتباهات و کمبوداتی می تواند بروز نماید. انقلاب شوروی و انقلاب چین در زمان استالین و مائوتسه دون نیز چنین بوده اند. اما اگر کسی مثل شما ادعای سوسیالیست بودن داشته باشد و به مارکس استناد نماید، ولی ارزیابی ای از استالین و مائوتسه دون به عمل آورد که در واقع همان ارزیابی تمامی امپریالیست ها و مرتجعین جهان از آنها است، صرفا به نفی مانو و استالین نپرداخته است، بلکه به نفی مارکس و مارکسیسم نیز پرداخته است. یگانه ادعای مشخصی که شما در مورد نظرات مارکس در نامه تان مطرح کرده اید این است که او هیچگاه یک دولت یک حزبی نمی خواست. بر مبنای همین اهمیت درجه اول قائل شدن به موضوع یک حزبی بودن یا چند حزبی بودن دولت، ادعای دیگری مبنی بر اعمال دیکتاتوری بر پرولتاریا در شوروی زمان استالین و چین زمان مانو را مطرح می نمائید. آیا واقعا نمی دانید که دولت چین در زمان مائوتسه دون یک دولت یک حزبی نبود و به این ترتیب بی اطلاعی تان را از تاریخ انقلاب چین به نمایش می گذارید؟ میان دیکتاتوری بر پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا تحت رهبری حزب پیشاهنگ

پرولتاری فرق اساسی وجود دارد ولی شما به آن توجه نمی کنید.

موضوع محوری در انقلاب سوسیالیستی مورد خواست مارکس، چند حزبی بودن دولت انقلابی نیست. او در کتاب " مبارزه طبقاتی در فرانسه ... " می نویسد:

" این سوسیالیزم عبارت است از اعلام مداوم بودن انقلاب، اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بمنابۀ نقطه گذار لازم به سوی امحای کلیه تمایزات طبقاتی، بسوی الغای تمامی مناسبات تولیدی که پایه این تمایزات را تشکیل می دهند، بسوی از میان بر داشتن کلیه مناسبات اجتماعی مرتبط با این مناسبات تولیدی و بسوی انقلابی کردن کلیه ایده هایی که از این مناسبات اجتماعی ناشی میشوند. "

خشونت انقلابی چیزی نیست که باید صرفاً برای بدست آوردن حق آزادی بیان و عقیده بکار گرفته شود. خشونت انقلابی راه واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود است. در آخرین جملات متن " مانیفیست حزب کمونیست " ، که نوشته مارکس و انگلس است و نه نوشته استالین و مانوتسه دون، به صراحت اعلام گردیده است:

" کمونیست ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود ، از راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز رنجیر خود را از دست نمی دهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد."

همچنین در بخش دیگری از " مانیفیست حزب کمونیست " نیز درین مورد به صراحت بیان گردیده است :

" قدرت حاکمه سیاسی به معنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامیکه پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر بصورت طبقه ای متحد گردد و از راه یک انقلاب ، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و به عنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد.... " ( مانیفیست حزب کمونیست به زبان فارسی - صفحه 69 - طبع و نشر جمهوری خلق چین)

ازینجا است که پذیرش و عدم پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا ، نه تنها با معیار های مانوئیستی و به قول شما استالینیستی بلکه مقدم بر آنها با معیار

های لنینیستی و مارکسیستی، یکی از آن مسائل اصولی ایدئولوژیک - سیاسی است که کمونیست های راستین و رویونیست ها را از هم جدا می نماید.

و اما بطور مشخص در مورد حزب کمونیست ( مانوئیست ) افغانستان :

جنگ ما جنگی برای گدایی کردن حق آزادی بیان و عقیده از امپریالیست ها و مرتجعین نخواهد بود، بلکه جنگی خواهد بود برای واژگون ساختن نظام اجتماعی موجود یعنی نظام مستعمراتی - نیمه فنودالی یا نیمه مستعمراتی - نیمه فنودالی و بر قراری نظام دموکراتیک نوین برای گذار سریع به انقلاب سوسیالیستی . در شرایط مشخص کنونی ما ناگزیریم برای کسب استقلال افغانستان یعنی اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی و سرنگونی رژیم دست نشانده راه خشونت و جنگ انقلابی را در پیش بگیریم. اگر نخواهیم تسلیم اشغالگران و دست نشاندهگان شان شویم، غیر از این راه دیگری نداریم. به نظر ما برخورد شما به عنوان یکی از اتباع یک کشور امپریالیستی، مادامی که در نامه تان اصلاً به این وظیفه عمده مبارزاتی حتی اشاره ای نمی نمایند، ولی فراموش نمی کنید که از مزایای دموکراسی امریکایی حرف بزنید، یک برخورد سوسیال امپریالیستی است.

مبارزه و جنگ ما برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است. دموکراسی مورد نظر ما دموکراسی پارلمانی بورژوایی نیست، بلکه دموکراسی مردمی است که نه مبتنی بر پارلمان بازی بلکه مبتنی بر شورا های مردمی است. درین مورد در برنامه حزب گفته می شود:

" ... حاکمیت سیاسی توده های ایدئولوژی دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا و مبتنی بر سیستم شوراهای نمایندگان توده های وسیع خلق ها است. این شوراها که براساس یک سیستم انتخاباتی همگانی توده های وسیع خلق ها، بدون در نظر گرفتن تمایزات جنسی، ملیتی، اعتقادی، آموزشی و غیره میان آنها و سلب حقوق انتخاباتی از دشمنان آنها، در دهات، نواحی و ولسوالی ها، شهر ها، ایالات و نهایتاً در سراسر کشور تحت رهبری پرولتاریا بوجود می آیند، ارگانهای محوری قدرت انقلابی محسوب میگردند. این شورا ها علاوه از وضع قوانین نوینی که انعکاس دهنده منافع کارگران، دهقانان و سایر توده های خلقهاست، ارگان های

قدرت اجرایی و قضایی تحت رهبری پرولتاریا در تمام سطوح و در بخش های مختلف را انتخاب نموده و نظارت دایمی بر آنها اعمال میکنند. شوراهای کارگران، شوراهای دهقانان و شوراهای سربازان از اهمیت اساسی برخوردار بوده و موجودیت و فعالیت آنها اساس نظام شورایی را تشکیل میدهد .

نمایندگان شوراها در سطوح مختلف، برای دوره های معین انتخاب میشوند؛ اما در صورتیکه توده ها بخواهند میتوانند نماینده منتخب شان را قبل از موعد معینه خلع نموده و نماینده جدیدی انتخاب کنند . سیستم قدرت در حاکمیت توده یی مبتنی برسانترالیزم دموکراتیک است. این سیستم اراده جمعی توده های انقلابی تحت رهبری پرولتاریا را بطور محکمی در خود متبلور میسازد و کلیت توان و قوت مبارزاتی توده ها علیه دشمنان انقلاب را در خود جمع مینماید.

چگونگی تشکیل و همچنان ترکیب شورا های توده یی نظریه اوضاع مشخص هر دوره از مبارزه انقلابی مشخص و معین میگردد. در دوره ای که هنوز پایگاه های انقلابی توده یی در مراحل ابتدایی شکلگیری خود قرار دارند و هنوز مخفی و یا نیمه مخفی هستند، شورا های توده یی نیز شکل مخفی و نیمه مخفی خواهند داشت؛ ولی پس از آنکه این پایگاه ها وضع تثبیت شده ای پیدا کردند، متناسب با این وضع، حالت مخفی و نیمه مخفی شورا های توده یی نیز تغییر خواهد کرد. ترکیب این شورا ها در دوره مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده مبتنی بر شرکت نمایندگان توده های شامل در مقاومت ملی مردمی و انقلابی و در دوره های جنگ داخلی مبتنی بر شرکت نمایندگان توده های رزمنده علیه ارتجاع حاکم خواهد بود. در دوره مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده ، خابینن ملی و تسلیم طلبان از شرکت در این شورا ها محروم خواهند بود. در حالیکه در دوره های جنگ داخلی ، طبقات فنودال و بورژوا کمپرادور بطور کلی و همچنان عناصر ضد انقلابی در مجموع حق شرکت در این شوراها را نخواهند داشت."

به ادامه این مطالب، در مورد تامین حقوق و آزادی های دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد در برنامه حزب گفته می شود :

" این حقوق ، شامل حق آزادی عقیده و

\*\*\*\*\*

دوست عزیز! سلام های متقابل ما را بپذیرید!

بلی! شعله بی ها هنوز هم فعال هستند. اما ما ندانستیم که چرا این امر باعث تعجب شما گردیده است؟ اینکه به گفته های دیگران در مورد ما قناعت نکرده و سوال های تان را با خود ما در میان گذاشته اید، گام مثبتی بر داشته اید.

درینجا زمینه پرداختن به سوالات شما را بصورت مفصل نداریم و فقط بصورت خلاصه به جواب آنها می پردازیم.

- حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک حزب مارکسیست - لنینیست نبود، بلکه یک حزب رویونیست بود و از رویونیسم مدرن شوروی پیروی می کرد. این حزب از لحاظ طبقاتی نماینده

بورژوازی کمپرادور وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی بود. حزب دموکراتیک خلق افغانستان توسط کودتایی که در اصل توسط مستشاران نظامی سوسیال

امپریالیست های شوروی تدارک، سازماندهی و عملی گردید به قدرت رسید. قدرت جنایتکارانه این حزب مقدمه اشغال افغانستان توسط قوت های متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی گردید. در طی دوران حاکمیت ارتجاعی

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اشغال کشور توسط قوت های اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی، آنچنان جنایات هولناک و وسیع در حق مردمان این کشور صورت گرفت که نمونه آنرا در

طول تاریخ چند هزار ساله این مرز و بوم فقط در زمان لشکر کشی های خونین چنگیز شاهد بوده ایم. حزب دموکراتیک خلق افغانستان واقعا با بنیاد گرایان جنایتکار در یک ردیف قرار دارد و لذا ما

هم آنها را در یک ردیف قرار می دهیم. هم اکنون نیز بقایای حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اکثریت قریب به اتفاق در وضعیت و حالت بهتری از بنیاد گرایان اسلامی مزدور جمع شده در رژیم دست

نشانده کرسی قرار ندارند. آنها به پروسه جاری وطنفروشانه آغاز شده از جلسه بن پیوسته اند و دوش به دوش بنیاد گرایان مزدور امپریالیسم امریکا در زیر بیرق اشغالگران خزیده اند. تنها گروه کوچکی

از بقایای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، که بنا به گفته بعضی از افراد منسوب به این گروه مجموعا به چهل نفر می رسند و در کشور های غربی بسر می برند، با پروسه جاری مخالفت اند،

البته از موضع خود شان و در ضمن دفاع

زمینه ساز این سرکوبگری نبود کنند مرتجعین و امپریالیست ها، انحرافات و اشتباهات ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست اندونیزیا بود. حزب کمونیست اندونیزیا، یا بهتر بگوئیم بقایای حزب کمونیست اندونیزیا، مدتی پس از این سرکوب یک انتقاد از خود به عمل آورد.

چندی قبل به مناسبت چهلمین سالگرد انتقاد از خود حزب کمونیست اندونیزیا یک کنفرانس بین المللی داور شده بود که حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان نیز در آن شرکت کرده بود.

در هر حال بهترین کاری که می توانیم برای تان انجام دهیم این است که رابطه تان را با آن رفقایی از اندونیزیا تامین کنیم که برای احیای حزب کمونیست اندونیزیا فعالیت و مبارزه می نمایند.

سر فراز باشید!

\*\*\*\*\*

س. م. - 4 اکتوبر  
سلام!

امید وارم شما و فامیل تان کاملا خوب باشید. وقتی که سایت شما را دیدم تعجب کردم که شعله بی ها هنوز هم فعال هستند. چون من تنها با کسانی در مورد

گروه شما حرف زده ام که به شما تعلق نداشته اند، فقط خواستم چند پرسش از خود شما در مورد مسائلی به عمل آورم که می خواهم در مورد آنها بدانم.

- چرا شما لنینیست های حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بنیاد گرایان گروه های مختلف وحشی مجاهدین را در یک ردیف قرار می دهید؟

- شما اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان را کمونیست های دروغین میخوانید. این درست نیست و من فکر می کنم شما هم این را میدانید، اما چرا

کوشش نمی کنید که به آنها نزدیک شوید. منظورم این است که رژیم کوریای شمالی هم به مانونیست های چین نزدیک است! کمونیسم مثل آب است و شکل آن توسط هر جامعه مشخص ساخته می شود.

- آیا این درست است که شما مردم مشکلات اتنیکی زیادی از قبیل تبلیغات علیه برادران پشتون ما به وجود آورده اید؟

- چرا شما یک انقلاب اجتماعی را بخاطر این می خواهید که پشتون ها قدرت زیادی دارند؟

امید وارم که شما رفقا جواب سوال های مرا خواهید داد. با تقدیم بهترین احترامات!

بیان، مطبوعات، اجتماعات، مسافرت، کار، انتخاب شغل، تحصیل، تشکیل احزاب سیاسی، تشکیل اتحادیه های صنفی، مصنویت مسکن، مکاتبه و مخابره بوده و مبنای آن مبارزات قاطع و سازش ناپذیر علیه امپریالیسم، نیمه فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور و همچنان مبارزه علیه شوونیسم جنسی و شوونیسم ملی است. قدرت انقلابی، عقاید مخالف را

مورد سرکوب قرار نمیدهد. البته فعالیت سازمان یافته برای ضربه زدن به قدرت انقلابی و یا سرنگونی کلی آن در جهت احیای نظم ارتجاعی تحمل نخواهد شد."

در جنگ انقلابی، توده های مردم نمی توانند - و نباید - مورد هدف قرار بگیرند. در جنگ مورد نظر فعلی ما، یعنی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی که

برای برپایی آن در حال تدارک هستیم، صرفا نیروهای نظامی اشغالگر، نیروهای نظامی رژیم پوشالی، جواسیس اشغالگران و رژیم و همچنان مقامات اصلی اشغالگران و خائنین ملی مورد

هدف خواهند بود. در مورد مطالب مندرج در نامه شما می توان نکات بسیاری را مورد توجه قرار داد، ولی متأسفانه درینجا نمی توانیم بیشتر از این صحبت نماییم. امید داریم در

همین حد نیز حق مطلب ادا شده باشد. \*\*\*\*\*

ا. م. - 26 سپتامبر  
سلام رفقا! من ا. ف. یک فعال جنبش سوسیالیستی در اندونیزیا هستم. من

ضرورت دارم که با گروه شما تماس و رابطه داشته باشم. من در یکی از جزایر مناطق .... اندونیزیا زندگی می نمایم. رژیم ارتجاعی و مزدور امپریالیسم امریکا

حزب کمونیست اندونیزیا ( 1930 - 1965 ) را بطور کامل سرکوب کرد. ببخشید که انگلیسی من خوب نیست. من مانونیست هستم و به تماس با گروه های مانونیست احتیاج دارم. تشکر از توجه تان. با همبستگی ..

\*\*\*\*\*  
رفیق عزیز! سلام های متقابل ما را بپذیرید! از علاقمندی شما برای تماس و رابطه با ما استقبال می نمایم. سرکوبی به شدت خونین و وسیع حزب کمونیست اندونیزیا توسط رژیم ارتجاعی مزدور

امپریالیسم امریکا که مدت بیشتر از چهار دهه از آن می گذرد، یکی از فصل های خونین سرکوبگری های مرتجعین و امپریالیست ها در جهان را تشکیل می دهد. در عین حال با تأسف باید بگوئیم که

از جنایات هولناک گذشته‌شان.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک حزب رویونیست بود و رویونیسم کمونیسم دروغین است، یعنی کمونیسم در حرف و شکل و ضد کمونیسم در عمل و مضمون. اینکه می‌گویند که ما میدانیم اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان کمونیست‌های دروغین نیستند، اما با آنهم سعی نمی‌کنیم به آنها نزدیک شویم، نادرست است. یقیناً شما میدانید که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در زمان قدرتش و در زمان حضور قوای اشغالگر ارباب سوسیال امپریالیستش ده‌ها هزار شعله‌یی را قتل عام کرد. این جنایت را ما هرگز فراموش نخواهیم کرد. اما این گفته به این معنا نیست که ما از روی عقده به منسوبین حزب مذکور نزدیک نمی‌شویم. ما حزب متذکره را نه صرفاً بعد از ارتکاب آن جنایات بلکه مدت‌ها قبل از آن نیز، در همان دهه‌چهل شمسی و در همان اولین روزهای برآمدن آن، به مثابه یک حزب کمونیست دروغین و یک حزب رویونیست شناختیم. در واقع همین شناخت یکی از پایه‌های اصلی تشکیل و برآمدن سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان (جریان شعله جاوید) به مثابه سازمان و جریان جدا و مستقل از رویونیست‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود.

مثالی که شما از رژیم کوریای شمالی و مناسبات آن رژیم با مانوئیست‌های چینی زده‌اید، اصلاً یک مطلب جداگانه است و هیچ مشابهتی با مناسبات شعله‌یی‌ها با حزب دموکراتیک خلق در افغانستان ندارد. البته در مورد مناسبات میان رژیم کوریای شمالی و چینی‌ها هم بحث‌های زیادی می‌تواند مطرح باشد که در اینجا نمی‌توانیم به آنها بپردازیم.

صفتی را که ما برای اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بکار می‌بریم " رویونیست‌های وطنی " است. به عبارت دیگر آنچه را که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در " ظرف " این کشور ریخت تا گویا شکل افغانستانی بخود بگیرد، رویونیسم مدرن شوروی بود و نه کمونیسم. البته تشبیه نمودن کمونیسم به آب توسط شما نیز جای بحث بسیاری دارد که در اینجا به آن نمی‌پردازیم.

به نظر می‌رسد که شما ستمی‌ها و شعله‌یی‌ها را با هم اشتباه گرفته‌اید. رهبران اولیه ستمی‌ها از لحاظ ریشه تاریخی در واقع بخشی از تشکیل

دهندگان اولیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند که بعداً بر مبنای اختلافاتی که در مورد مسائل مربوط به ملیت‌ها با سایر رهبران حزب مذکور پیدا نمودند از آن حزب انشعاب کردند. فعالیت‌های بعدی این گروه عمدتاً بر محور مبارزه علیه شوونیسم پشتون و ستم ملی پیش برده شد و به همین جهت به ستمی‌ها معروف گردیدند. در این گروه در واقع پشتون‌ها فعالیت نداشتند و اعضای تشکیل دهنده آنرا همه غیر پشتون‌ها تشکیل می‌دادند. بقایای دسته‌های مختلف منسوب به این گروه هنوز هم ترکیب کاملاً غیر پشتونی خود را حفظ کرده‌اند.

اما سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید - که تحت رهبری سازمان جوانان مترقی به وجود آمد - سازمان و جریان مستقلی بود که از همان ابتدا بر محور موضعگیری و مبارزه علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و دنباله روان افغانستانی‌شان به وجود آمدند. به همین دلیل، منجمله‌سائر دلایل، موضوع شوونیسم و ستم ملی در تشکیل سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید نقش محوری بازی نمی‌کرد و باز بنا به همین دلایل، هم سازمان جوانان مترقی و هم جریان شعله جاوید کثیرالملیتی بودند و پشتون‌ها نیز در آنها شامل بودند. حتی بالاتر از اینها، سازمان جوانان مترقی در زمان فعالیتش فقط روی یک نوع ستم ملی انگشت می‌گذاشت و آن ستم ملی امپریالیستی بود. این سازمان موجودیت ستم ملی شوونیستی را در افغانستان قبول نداشت.

به نظر حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان این موضعگیری سازمان جوانان مترقی یک موضعگیری نادرست و غلط بوده است. حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان تضاد میان ملیت‌های تحت ستم و شوونیسم طبقات حاکمه ملیت پشتون را یکی از تضاد‌های اجتماعی مهم در جامعه افغانستان می‌داند. اما حزب این مسئله را به عنوان موضوع محوری مبارزاتی قبول ندارد. ما در شرایط حاضر، مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را موضوع محوری مبارزاتی در پیشروی به سوی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان می‌دانیم. در هر حال، نه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید و نه هم سازمان‌های بعدی منشاء گرفته از آن سازمان و

جریان به تبلیغات علیه پشتون‌ها مصروف بوده‌اند و نه هم حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان چنین فعالیتی را پیش می‌برد.

البته موضعگیری و مبارزه علیه شوونیسم طبقات حاکمه ملیت پشتون را نباید به مثابه تبلیغات علیه پشتون‌ها معرفی کرد. موضعگیری و مبارزه علیه شوونیسم طبقات حاکمه ملیت پشتون کاری است که هر مارکسیست - لنینیست - مانوئیست باید آنرا انجام دهد. مارکسیست - لنینیست - مانوئیست‌های دارای منشاء ملیتی پشتون در اجرای این وظیفه مبارزاتی باید نسبت به دیگران پیشگام‌تر باشند.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان حزبی است که مارکسیست - لنینیست - مانوئیست‌های دارای منشاء ملیتی پشتون در تمامی سطوح تشکیلاتی آن، از هسته‌های حزبی گرفته تا عالیترین مرجع رهبری دوشادوش سائرن حضور دارند. این رفقا در مبارزه علیه شوونیسم طبقات حاکمه ملیت پشتون، در نظر و عمل، پیشگام هستند.

ما انقلاب اجتماعی را بخاطر نابودی تمامی انواع استثمار و ستم می‌خواهیم. ما جامعه‌ای می‌خواهیم که در آن ستم ملی امپریالیستی حاکمیت نداشته باشد، استثمار طبقاتی در آن نباشد، ستم جنسی یعنی ستم مردان بر زنان در آن وجود نداشته باشد و ستم ملیتی یعنی ستم یک ملیت بالای ملیت‌های دیگر نیز در آن نباشد. شما در واقع خود به نحوی در نامه تان به موجودیت ستم ملی در افغانستان اذعان کرده‌اید. یقیناً همانطوریکه شما نیز در نامه تان به گونه‌ای مطرح کرده‌اید، مرتجعین دارای منشاء ملیتی پشتون اهرم اصلی قدرت ارتجاعی را در افغانستان در دست دارند. اما قدرت انقلابی‌ایکه بعد از پیروزی انقلاب حاکمیت خواهد داشت، به برتری طلبی و تبعیض یک ملیت علیه ملیت‌های دیگر پایان خواهد داد و مبنای برخوردش به مسئله ملیت‌ها، تساوی حقوق میان ملیت‌های مختلف خواهد بود.

\*\*\*\*\*

ش. - 5 اکتوبر

سلام! من در جستجوی ا. ر. هستم. او عضو حزب شعله جاوید بود. او محصل انستیتوت پولیتخنیک کابل بود و در زمان رژیم حفیظ الله امین مفقود شد. شما هر معلوماتی در مورد او داشته باشید لطفاً با ما در تماس شوید. من

خواهر او ش. هستم.

\*\*\*\*\*

دوست عزیز! سلام های متقابل ما را بپذیرید. شما در نامه تان می گویند که برادر تان در زمان حکومت حفیظ الله امین عضو حزب شعله جاوید بود. باید برای تان بگوئیم که اصلا حزبی بنام حزب شعله جاوید وجود نداشته است. جریان واحد شعله جاوید در زمان حکومت حفیظ الله امین ( زمان مفقود شدن برادر تان ) به چند سازمان جداگانه تقسیم شده بود که عبارت بودند از : گروه انقلابی خلق های افغانستان، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " ساما " ، سازمان مبارزه برای آزادی طبقه کارگر ( اخگر ) ، سازمان پیکار برای نجات افغانستان، سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی و غیره. علاوه تعداد زیادی از منسوبین سابقه جریان شعله جاوید نیز بودند که با هیچ یک از این سازمان ها تعلق تشکیلاتی نداشتند. اگر شما بتوانید مشخص کنید که برادر تان مربوط به کدام یکی از تشکلات فوق الذکر بوده است و یا اینکه مربوط هیچکدام آنها نبوده است، کسب معلومات در موردش آسان تر خواهد بود.

در عین حال باید برای تان به صراحت بگوئیم که قاعدا متفقود شدگان زمان تره کی و امین در لیست شهدا گنجانیده می شوند. برای شما بهتر آن است که اندوه بزرگ نا پدید شدن برادر را به نیروی مبارزاتی بدل کنید. از غصه خوردن های خشک و خالی چیزی ساخته نمی شود. سر فراز باشید!

\*\*\*\*\*

به : رهبری حزب کمونیست افغانستان!  
با احترام!

حزب حکمتیست احزاب، نیروها و شخصیتهای اپوزیسیون را فراخوانده است که برای بستن سدی در مقابل فاجعه ای که به کمین جامعه ایران نشسته است، به تلاش مشترکی دست بزنند. شرکت شما در این تلاش انسانی حیاتی است و بدون آن کار پیش نمیرود. مقابله با جنگ و عواقب دهشتناک آن و جلوگیری از تکاپوی دشمنان رنگارنگی که سناریویی سیاه برای مردم ایران در آستین دارند، بدون تلاش مشترک همه ما ممکن نیست.

قبول اصول و پرنسپبهای ناظر بر فضای سیاسی جامعه، در این برهه تاریخی، علاوه بر خودآگاهی مردم، سرنوشت رویدادها را نه تنها در ایران بلکه در کل

منطقه به نفع مردم تغییر خواهد داد.

حمایت و تایید و امضای شما زیر بیانیه، سنتی از مدنیت و فضای سیاسی را در اوضاع نا بسامان و خطیر امروز پایه ریزی و توجه جدی مردم را به مخاطراتی که با آن روبرو هستند جلب خواهد کرد. بعلاوه این اقدام انسانی و متمدنانه، روحیه و امید مردم در تلاششان برای رهایی و خوشبختی را بالا برده و همزمان، جمهوری اسلامی و کلیه دارودسته های مذهبی و فاشیست را در اجرای نقشه های شومشان در تنگنای جدی قرار خواهد داد.

تایید و امضای بیانیه مشترک، اولین گام این اقدام انسانی و سرنوشت ساز است. امضاکنندگان بیانیه مشترک، متعاقبا کنفرانسی برگزار خواهند کرد تا در فضایی برابر و متمدنانه که بیانیه سمبل آن است، نقشه و خطوط اقدامات آتی را تعیین و در دستور کار خود بگذارند. فراخوان و بیانیه پیشنهادی را، ضمیمه این نامه دریافت میکنید.

از طرف:

کمیته رهبری حزب کمونیست کارگری-  
حکمتیست - مظفر محمدی

notowar2007@gmail.com

۱۳ آبان ۸۶ (۴ نوامبر ۲۰۰۷)

\*\*\*\*\*

به کمیته رهبری حزب کمونیست کارگری -  
حکمتیست!

پس از درود و سلام! ما بطور عام از مجموع تلاش های مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ای که در عین مبارزه علیه جمهوری اسلامی به عنوان دشمن عمده کنونی خلق های ایران، بخاطر جلوگیری از جنگ تحمیلی، تجاوز کارانه و اشغالگرانه امپریالیستی بر خلق های ایران، به عمل آید، پشتیبانی می نمائیم.

اما در رابطه به نامه ارسالی تان باید بگوئیم که نمی توانیم جواب مثبت به آن بدهیم. قبل از همه بخاطر اینکه این نامه مبتلا به ناسیونال شوونیزم مبتنی بر ایران محوری است. فراتر از آن حزب کمونیست ( مانوئیست ) افغانستان با مضمون ایدئولوژیک - سیاسی فراخوان و بیانیه ای که بیرون داده اید نمی تواند توافق نماید، چرا که در چندین مورد در تخالف با خط برنامه یی و اساسنامه یی حزب قرار دارد. حتی اگر نامه ارسالی شما و فراخوان و بیانیه منتشر شده شما دارای اینچنین کمبودهایی نیز نمی بودند، باز هم برای ما نهایت مشکل بود که با

آنها توافق نمائیم. حزب کمونیست ( مانوئیست ) افغانستان عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است و حزب کمونیست ایران ( م ل م ) نیز عضو " جاا " است. ما هر اقدامی که در مورد مسائل مربوط به ایران به عمل آوریم باید در هماهنگی با حزب کمونیست ایران ( م ل م ) باشد. از قرار معلوم رفقای ایرانی ما در برنامه مطرح شده شما شامل نیستند. از اینجهت ما هم نمی توانیم در امضای فراخوان کنونی و بیانیه کنونی و برنامه های مبتنی بر این فراخوان و بیانیه شرکت نمائیم.

سعی خواهیم کرد هر چه زود تر بصورت مشخص یک ارزیابی ولو مختصر از فراخوان و بیانیه شما داشته باشیم.

در هر حال تقاضایی که از شما داریم این است که اسم حزب ما را بصورت مکمل بنویسید یعنی " حزب کمونیست ( مانوئیست ) افغانستان" و کلمه " مانوئیست " را از آن حذف نکنید و لواینکه " مانوئیزم " را قبول نداشته باشید؛ همانطوریکه ما اسم حزب شما را " حزب کمونیست کارگری - حکمتیست " می نویسیم و کلمه " حکمتیست " را از آن حذف نمیکنیم، گرچه " حکمتیزم " را قبول نداریم.

از طرف: کمیته مرکزی حزب کمونیست ( مانوئیست ) افغانستان

6 قوس 1386 (27 نوامبر 2007)

\*\*\*\*\*

سلام

نمیخواهم احساسات خود را بیان کنم ، میخواهم یک حقیقت اجتماعی را که همیشه در جلوی چشمان میبینم را اظهار بدارم.

روزی در کلوب انترنت نشسته بودم ، دو بچه حدود سن 8 ساله و 6 ساله وارد شدند، من خیلی غرق انترنت بودم،در کنارم ایستاد شدندو برایم گفتند " ماما ، کفشهایت را رنگ کنم" من با عکس العمل بلاوقفه گفتم " نه" رفتند وقتی از جلوی چشمانم گذشتند متوجه چهره، قد و اندام آنها شدم، چهره ای کاملا معصومانه و کودکانه ، چهره ای مایوس از زندگی ، چهره ای که واقعا انسانی را به گریه وا میداشت ، چهره ای ژولیده و پژمرده و تنی خسته و ضله که از کارکرد یک روزه به تنگ آمده بود، پسر بزرگتر جلو و پسر کوچکتر به دنبالش ، !!! آه ، تف به این زندگی نکبت بار، خیلی مایوس شدم.مرا گریه گرفت و نتوانستم خودم را تحمل نمایم. با چشمانی اشک آلود شروع

به نوشتن این متن کردم، در اثنای نوشتن این متن بودم که پسر دیگری سر رسید و عین سوال را از من کرد، تفاوتی که این بچه با آن دونفر اولی داشت این بود که سن اش حدود چند سالی بزرگتر بود.

چه انگیزه ای از این رویداد به من دست داد، اینکه آیا احساسات خود را میتوان تحت کنترل در آورد؟ و اینکه این همه مزلت و بدبختی را چگونه باید برچید؟ و اینکه نیروهای انقلابی چه مسائل آتی را پیش پای شان گذاشته اند، آیا نیروهای انقلابی پیشرو مسائل آتی را بصورت تاکتیکی در خدمت مسائل استراتژیک شان قرار خواهند داد؟ اگر بله، به چه شکلی؟ و اگر خیر، بدیل چیست؟ من نیروهای چپ زیادی مانند ساما، سانو، سازا، راوا را میشناسم، وقتی عملکرد تمامی نیروهای فوق را تحت تعقیب و در میدان زندگی دنبال کردم آنها نیز غیر از روحیه افسردگی چیزی دیگری به من ندادند. از همه نیروهای مترقی نیز متنفر شدم. خسته شدم، اما میدانم که این افسردگی غیر از تباهی خودم چیز دیگری را در بر ندارد. خودم هم به تنهایی کاری انجام داده نمیتوانم. همه حرفها در صحنه شعار باقی است. نه خودم و نه کسان دیگری توانسته اند کار موثری انجام دهند. چه کنم؟ خسته ام، ضله ام و از همه کس متنفر، این بود که این نامه را نوشته و نه تنها به شما بلکه به تمامی سایتهای احزاب چپی که آدرس شان را داشتم ارسال کردم. ببینم که کدام یک جواب قانع کننده ای به من خواهند داد.

در همه حال، دلم به حال هر سه نفرشان سوخت، ولی غیر از نگاه کردن دیگر حتی کوچکترین کاری هم نتوانستم به آنها بکنم. آنقدر تحت تاثیر قرار گرفته بودم، آنقدر غرق نگاه شان شدم که از خود فراموش کردم.

امیدوارم که به من راهی را نشان دهید تا بتوانم خود را حداقل تسکین کنم. چه جامعه بدبختی! و چه تفاوت طبقاتی فاحشی!

تف به این زندگی نکبت بار و لعنت به حکام دست نشانده

پ. 20 عقرب 1386

\*\*\*\*\*

با سلام و درود متقابل!

دوست عزیز! گرچه احساسات تان قابل قدر است ولی بگذار برای تان بگوئیم که به نظر می رسد آواز تان از جای گرم می آید. این موضوع که از دیدن منظره اطفال

کفش پالشگر به شما آنقدر رقت قلب دست داده است که نامه ای نوشته و به تمام سایت های چپ ارسال کرده اید، نشان می دهد که خیلی با اوضاع کشور بیگانه هستید. البته نمی خواهیم بگوئیم که نباید از دیدن آن منظره به شما رقت قلب دست می داد. ولی باور کنید که بالاتر از سیاهی هم رنگی هست و بلکه رنگ هایی هست.

افغانستان صرفاً کشوری نیست که در آن اختلافات طبقاتی شدیدی بیداد می کند، بلکه این کشور در عین حال تحت اشغال نیروهای متجاوز امپریالیستی نیز قرار دارد و یک رژیم دست نشانده اشغالگران در آن حاکمیت دولتی را اعمال می نماید. اشغالگران و دست نشانندگان خانن شان بالا تر از تحمیل استعمار شدید طبقاتی بالای توده های مردم، حتی حق حیات و حق سلامتی سر برای توده ها قائل نیستند. یقیناً بارها و بارها از رادیوها شنیده اید، در تلویزیون ها دیده اید و یا در جراید و مطبوعات خوانده اید که قوت های اشغالگر در فلان ولایت و فلان منطقه به قتل عام اهالی ملکی دست زده اند. کسانی که در زیر دود و آتش این قتل عام ها زنده می مانند و موفق به فرار از منطقه می شوند، دیگر حاضر نیستند که به ده و قریه آبائی خود بر گردند چرا که در آنجا زندگی خود و اطفال شان را در خطر می بینند. اینها اگر خود شان و یا اطفال شان بتوانند در شهر ها کار هایی از قبیل پالش کفش داشته باشند، به همان قناعت می کنند و در شهر ها ماندگار میشوند. شاید اطفالی که شما با آنها برخورد کرده اید نیز از جمله همین ها باشند. یکی از بدبختی هایی که اینچنین اطفال دارند این است که سر گذشت فلاکتبار زندگی شان را نیز در شهر ها نمی توانند با اکثریت قریب به اتفاق شهریان در میان بگذارند.

می توانیم از شما بپرسیم که چرا از دیدن سربازان و افسران قوت های اشغالگر در شهر ها و یا کاروان های آنها در شاهراه ها به شما رقت قلب دست نمی دهد؟ بزرگترین عامل بدبختی و فقر کنونی در

جامعه افغانستان همین هایند.

در دوران حضور قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی و جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان، یکی از سر شناسان پیرو خط شریعتی در افغانستان با بعضی از گروه های چپ همکار بود. یکی از خط امامی های متعصب یا پیروان خمینی بخاطری که این

همکاری او را مورد استهزا قرار دهد از او پرسیده بود که: "استاد به نظر شما ماده مقدم است یا شعور؟" و او زیرکانه پاسخ داده بود که به نظر او "در شرایط فعلی جنگ مقاومت علیه شوروی مقدم تر از هر چیز دیگری است." امروز نیز چنین است، یعنی جنگ مقاومت ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده و مبارزه برای تدارک چنین جنگی، هم از لحاظ استراتژیکی و هم از لحاظ تاکتیکی (به سیاق سوالات مطرح شده در نامه تان)، مقدم تر از هر چیز دیگری است. وقتی سارقین به خانه شما وارد شوند و بخاطر چور و چپاول خانه تان قصد جان تان را داشته باشند، از هر لحاظ یعنی هم از لحاظ تاکتیکی و هم از لحاظ استراتژیکی، راه دیگری ندارید غیر از اینکه تا آخرین نفس به مقاومت بپردازید، در غیر آن هم سر می رود و هم مال و هم عزت و شرف.

البته ما باید ضمن عمده دانستن مقاومت علیه اشغالگران کنونی و دست نشانندگان شان، تجارب منفی نحوه شرکت در جنگ مقاومت ضد شوروی را جدا در نظر بگیریم تا فجایی که بعد از خروج قوای سوسیال امپریالیستی از کشور و فروپاشی رژیم دست نشانده آنها در افغانستان صورت گرفت یکبار دیگر باز هم تکرار نگردد. در آن وقت گرچه خیل خراسان متجاوز قطبی از دروازه های کشور بیرون رفتند، اما شغالان بومی میداندار شدند و همانها یکبار دیگر زمینه را برای لاشخوران متجاوز غربی مساعد ساختند تا از راه بام وارد شوند و استقلال کشوری و آزادی ملی ما را کاملاً لگد مال سازند.

\*\*\*\*\*

ک.ا. - 12 نوامبر

من مدت بیشتر از هفت سال می شود که بعد از ترک افغانستان در استرالیا زندگی می کنم. اشتیاق دارم که کدام عضو شعله جاوید یا هر مجله دیگر را ملاقات نمایم. لطفاً کدام آدرس تماس برایم بفرستید. تشکر. با احترام.

\*\*\*\*\*

دوست عزیز! ارسال نامه از جانب شما به آدرس شعله جاوید قابل قدر است. اما برای اینکه بتوانیم کدام آدرس تماس برای تان بدهیم نیاز به شناخت بیشتری وجود دارد. امید است تماس تان را با ما قطع نکنید و در عین حال به مطالعه اسناد حزب ادامه دهید. امید داریم بتوانیم هرچه زود تر با شما تماس

مستقیم داشته باشیم.

کامگار باشید!

\*\*\*\*\*

ا.ت. - 12 نوامبر

سلام به همه دست اندرکاران شعله جاوید! من یکی از آوارگان افغان مقیم بلجیم میباشم. سال ها پس از سقوط رژیم طالبان و اشغال افغانستان توسط اشغالگران امریکایی - اروپایی و باقی هم پیمانانش به افغانستان عودت نمودم. لیکن متاسف تر از گذشته این بار با چشمان اشک آلود افسونبار اینکه متاسفانه کشور ما به دست جنگ سالاران افتاده است. و حال مدتی میباشد که به دنبال سایت شما در شبکه انترنیت می گشتم تا که بخیر پیدا نمودم. خوشحال می شوم اگر مرا در جهت به عضویت در آوردن به این سازمان یاری نمائید. بسیار زیاد تشکر از شما.

\*\*\*\*\*

سلام های متقابل ما را بپذیرید!

افغانستان یک کشور اشغال شده است و همانطوری که شما می گویند توسط اشغالگران امریکایی - اروپایی و هم پیمانان شان اشغال گردیده است. همین اشغالگران امپریالیستی و ارتجاعی خارجی رژیم دست نشانده ای مرکب از خاندان ملی جنگ سالار و غیر جنگ سالار را در این کشور رویکار آورده اند و از آن حفاظت می نمایند. این رژیم خائن هست و بودش را مرهون قوت های اشغالگر امپریالیستی است. اگر این قوت های اشغالگر در افغانستان نباشند سردمداران رژیم دست نشانده اعم از جنگ سالار و غیر جنگ سالار نیز در این کشور نخواهند بود.

اما در مورد درخواست تان برای عضویت در حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان باید بگویند که تحقق عملی این درخواست قبل از همه مستلزم شناخت بیشتر و در نتیجه مستلزم تماس بیشتر با شما است. لذا ضروری است که تماس های تان را با ما ادامه دهید، اسناد حزب را با استفاده از سایت شعله جاوید بصورت منظم و پیگیر مطالعه نمائید و نتایج مطالعات تان را با ما در میان بگذارید.

موفق باشید!

\*\*\*\*\*

"ک.و." - 2 دسامبر 2007

رفقا!

نظر شما در مورد اوضاع جاری در افغانستان چیست؟

حکومت نو منتخب شده حزب کارگر در استرالیا در نظر دارد که نیروهای بیشتری را به افغانستان بفرستد.

من یک استرالیایی هستم اما در حال حاضر در چین زندگی می کنم. موضع شما در مورد چین چیست؟

به نظر من چین تنها به فکر منافع خودش است. رهبران چین به آموزش های مانوتسه دون پشت کرده اند. چین در افغانستان چه می کند؟

با همبستگی!

"ک.و."

\*\*\*\*\*

رفیق عزیز درود بر شما!

ما افغانستان کنونی را یک کشور مستعمره - نیمه فنودال می دانیم.

امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیستش، به شمول امپریالیست های استرالیایی، این کشور را اشغال کرده و یک رژیم دست نشانده فنودال - کمپرادور را در آن رویکار آورده و از موجودیتش حفاظت می کنند. اینکه تجاوز و اشغال امپریالیستی امریکا و متحدینش با روکش فریبنده "سازمان ملل متحد" پوشانده شده است، فقط ظاهر قضیه را می سازد اما در اصل آن کدام تغییری نمی تواند وارد نماید. بهانه به اصطلاح دنیا پسند و دهن پر کن "جنگ علیه تروریسم" برای براه انداختن جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه جاری امپریالیستی نیز ماهیت و مضمون اصلی امپریالیستی جنگ مذکور را نمی تواند دیگرگون سازد. در واقع خود این جنگ نشان می دهد که امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیستش، بزرگترین و خطرناکترین قدرت های دهشت افکن جهان و نظام سرمایه داری امپریالیستی مسلط بر جهان منبع اصلی تروریسم در جهان است.

نیروهای نظامی اسرالیایی در افغانستان، مهم ترین نیروی نظامی بیرون از پیمان ناتو در این کشور است. حزب کارگر استرالیا که صرفاً نام طبقه کارگر را یدک می کشد ولی در اصل حافظ و نگهبان سرمایه داری امپریالیستی استرالیا است، حامی و حامل لشکر کشی ای به افغانستان است که هیچ نفعی برای طبقه کارگر در استرالیا و کل توده های استرالیایی ندارد. اینکه حکومت مربوط به این حزب در صدد اعزام نیروهای

بیشتری به افغانستان است خود نشان می دهد که این حکومت تا چه حدی با منافع اساسی طبقه کارگر و کل توده های استرالیایی و منافع اساسی طبقه کارگر جهانی و خلق های جهان بیگانه است.

- حزبی که هم اکنون قدرت را در چین تحت تصرف دارد یک حزب رویونیست است. قرار گرفتن رویونیست ها در راس حزب و دولت چین پس از یک کودتای نظامی، که مدتی پس از وفات مانوتسه دون صورت گرفت، ماهیت حزب و دولت چین را از یک حزب و دولت کمونیستی و سوسیالیستی به یک حزب و دولت رویونیستی و سرمایه داری مبدل نموده و سوسیالیزم را در آن کشور سرنگون نمود. آناتیکه امروز در چین بر سر قدرت هستند، ادامه دهندگان راه تین هسیانوپینگ و لیو شاوچی اند که دشمنان قسم خورده مانوتسه دون و انقلاب فرهنگی بودند. اینها اکنون به آموزش های مانوتسه دون پشت نکرده اند بلکه این پشت کردن بطور آشکار از زمان انقلاب فرهنگی شروع شده بود. کاملاً طبیعی است که یک قدرت ارتجاعی سرمایه داری مثل چین کنونی نه تنها در افغانستان بلکه در هر جای دنیا فقط به دنبال منافع سرمایه دارانه خود باشد.

حکومت چین از رژیم دست نشانده امپریالیستهای امریکایی و متحدینش در افغانستان حمایت می نماید و به این رژیم کمک های اقتصادی و حتی تسلیحاتی می رساند. رویونیست های وطنی سه جهانی از جناح کرسی در رژیم دست نشانده حمایت می نمایند. سرمایه چین بر معادن و منابع زیر زمینی افغانستان چنگ انداخته و اخیراً قرار داد سی ساله ای را برای استخراج معدن مس عینک افغانستان، که یکی از بزرگترین معادن مس جهان است، با رژیم دست نشانده امضا کرده است. سرمایه گذاری چین درین عرصه بزرگترین سرمایه گذاری خارجی در افغانستان است که کل مبلغ آن تقریباً به ده میلیارد دالر می رسد.

آدرس الکترونیکی شعله جاوید

[Sholajawid2@hotmail.com](mailto:Sholajawid2@hotmail.com)



## حزب کمونیست نیپال ( مائونیست ) دفتر مرکزی اطلاعیه مطبوعاتی منتشر شده در کنفرانس مطبوعاتی

ژورنالیستان حاضر !

قبل از همه از صمیم قلب تمام ژورنالیست ها و سائر توده های حاضر در این کنفرانس مطبوعاتی را خیر مقدم می گوئیم. این کنفرانس مطبوعاتی برای انتشار عمومی تصامیم مهم اتخاذ شده توسط پنجمین جلسه گسترده کمیته مرکزی حزب پر افتخار ما ( حزب کمونیست نیپال مائونیست ) ، که در کارزار ساختمان جمهوری دموکراتیک نوین نیپال نقش رهبری کننده بر عهده دارد، سازماندهی شده است. جلسه گسترده کمیته مرکزی حزب به تازگی به پایان رسید. ازینکه این فرصت را یافته ایم که خلاصه ای از فیصله های پنجمین جلسه گسترده به مثابه یک جلسه تاریخی را، که به عنوان " وحدت عظیم و پیروزی عظیم " جمع بندی گردیده است، بصورت عمومی انتشار دهیم، بی اندازه احساس خوشی و لذت می نمایم. بقیه در صفحه ( 11 )

## حزب کمونیست نیپال ( مائونیست ) از حکومت خارج شد سرویس خبری جهانی برای فتح - سپتامبر 2007

حزب کمونیست نیپال (مائونیست) از حکومت خارج شد. این حزب هوشدار داد که : «کشور در آستانه یک امکان انقلابی بزرگ و در عین حال، یک حادثه فاجعه آمیز است». حزب کمونیست با عوض کردن سیاست خود (مبنی بر شرکت در حکومت)، برنامه راه انداختن اعتراضات توده بی خیابانی را در پیش گرفت؛ اعتراضاتی که به گفته حزب هدفشان، «اخلال در نقشه های انتخاباتی جاری» است. (انتخابات "مجلس موسسان" قرار بود در ماه جون گذشته برگزار شود اما تا 22 نوامبر به تعویق افتاد). در اپریل سال 2006 (یک و نیم سال پیش) خیزش توده بی سراسر نیپال را فرا گرفت و شاه را مجبور کرد، پارلمانی را که معلق کرده بود احیاء کند. در جنگ خلق ده ساله ای که تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (م) جریان داشت، آتش بس اعلام شد. در نوامبر همان سال، حزب کمونیست نیپال (مائونیست) با هفت حزب پارلمانی یک قرارداد 12 نکته ای به نام "توافق نامه جامع صلح" امضاء کرد. هدف این توافقنامه، تشکیل یک حکومت موقت و برگزاری انتخابات برای تشکیل "مجلس موسسان" برای تعیین شکل حکومتی آینده، منجمله سرنوشت سلطنت بود. حزب توافق کرد که "ارتش رهاییبخش خلق" را در اردوگاه های مخصوص مستقر کرده و سلاحهایش را انبار کند و هر دو را تحت نظارت سازمان ملل قرار دهد. در اوایل سال 2007 حزب کمونیست نیپال (م) وارد پارلمان شد و در اپریل 2007، 4 وزیر مربوط به حزب وارد کابینه صدر اعظم (جی.پی. کوئیرلا) شدند.

بقیه در صفحه ( 14 )

## انتخابات مجلس موسسان نیپال در میان آشوب و اضطراب به تعلیق افتاد 22 اکتوبر - سرویس خبری جهانی برای فتح

با به تعویق افتادن غیر معینه انتخابات برای مجلس موسسان، بحران سیاسی ای که پس از خروج حزب کمونیست نیپال ( مائونیست ) از حکومت موقت در ماه سپتامبر شروع گردیده بود، قویا تشدید یافت.

انتخابات برای مجلس موسسان بخاطر تصمیم گیری در مورد شکل حکومت و آینده سلطنت جزء مرکزی موافقتنامه جامع صلح نوامبر 2006 بود. آن موافقتنامه در جنگ خلق یک آتش بس به وجود آورد و سرانجام در اوایل 2007 حزب کمونیست نیپال ( مائونیست ) را به درون یک حکومت موقت برد. در اصل انتخابات کمی بعد از آن متوقع بود. عاقبت برای چون آینده برنامه ریزی شده بود، ولی بعدا تا 22 نوامبر به تعویق افتاد. مادامی که حزب کمونیست نیپال ( مائونیست ) مطالبات دو گانه اش را مطرح نمود، این تاریخ نیز برای انتخابات بی اعتبار گردید. حزب مطالبه نمود که: سلطنت به صورت فوری و قبل از انتخابات مجلس موسسان بر انداخته شود و انتخابات مجلس موسسان بر پایه تناسب نفوس صورت بگیرد تا نمایندگی ملیت های تحت ستم کشور و سائرین تامین گردد. البته حزب خواستش را برای برگذاری بر وقت انتخابات مجلس موسسان بیان کرد، ولی گفت که بدون یک جلسه ویژه پارلمان برای اتخاذ تصمیم در مورد اعلام جمهوریت و طرز العمل انتخابات کاملا تناسبی، برگزاری انتخابات در 22 نوامبر ناممکن خواهد بود.

بقیه در صفحه ( 16 )



## خوزه ماریا سیسون را آزاد کنید!

خبر دستگیری خوزه ماریا سیسون توسط دولت هلند به شدت خشمگینمان کرد. رفیق سیسون یکی از کسانی است که حزب کمونیست فیلیپین را در سال 1968 بنیان گذاشت و

از آن پس نیز زندگی خود را وقف مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع کرده است.

بقیه در صفحه ( 18 )

## کودتا در کودتا

روز سوم نوامبر در حالیکه جلسات دادگاه عالی پاکستان در مورد قانونیت و عدم قانونیت انتخاب مجدد جنرال پرویز مشرف در مقام ریاست جمهوری پاکستان پایان نیافته بود و هنوز جریان داشت، حاکم نظامی پاکستان در این کشور حالت اضطرار اعلام نمود.

بقیه در صفحه ( 18 )